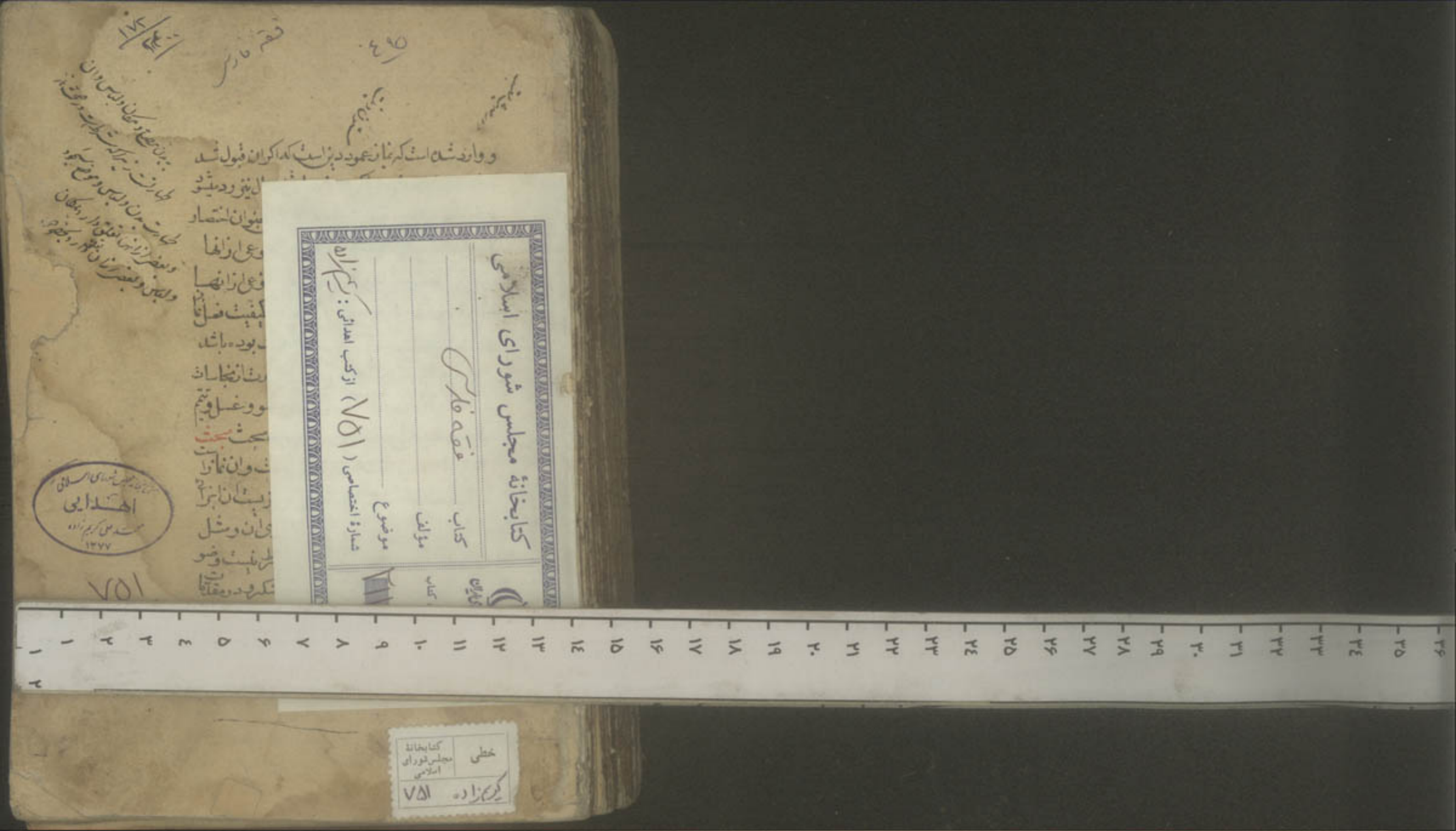
فقه فارسی

۴۵

و وارد شده است که نماز عمود دین است که اگر آن قبول شد
...ل نیز رد میشود
...عنوان اختصار
...وعی از آنها
...وعی از آنها
...کیفیت فعل نماز
...بوده باشد
...ت انجاسات
...و و غسل و تیمم
...مبحث مبحث
...ست
...ت و آن نماز را
...ست از اجزای
...ی آن و مثل
...ط نیت وضو
...نکر و در مقدمات
...بل تکبیرة الاحرام
...کتابت قران
...ن بر شخصی که وضو

بدن مصلی و مکان و لباس و آن
که زینت ... است که طهارت و ...
که زینت بدن و لباس و موضع سجود
که زینت بدن ... تعلق دارد ... مکان
و بعضی از آنها ...
و لباس و بعضی از آن ...



ناشته باشد ضعیف است و حرمت شامل میشود ایات ان را و کلمات
و حروف انرا احوط اجتناب از مد و اعراب و تشدید است و
جایز است بی وضو مس کند ما بین السطور و اسما سور قران
که بسرخی بنویسند و سیاهی و عشرها و ایات که در قران نوشته
میشود و در اعراب ان و هم چنین شامل میشود هرگاه نوشته
شده باشد بعضی ایات قران در انگشتر و در کتبها و در لوحها
و احوط منع اطفال است از مس کتابت قران و اظهر عدم وجوب
مگر در صورتی که منجر باستخفاف شود زیرا که منع در ان صورت
واجبست و اختصاص ندارد حرمت مس بکف دست بلکه شامل
میشود جمیع اعضاء بدن را مثل بوسیدن و زبان مالیدن و ظاهر انست
که رسانیدن ناخن و دندان بقران حرام باشد و اما مس کردن بموی
قران پس ظاهر جواز است و احوط اجتناب است از مس اسما خاصه جناب
اقدس الهیت هرگاه بر انگشتر و مثل ان نقش باشند هرگاه بی وضو
باشد و اما اسما انبیا و اوصیا هرگاه منقوش باشد پس ظاهر جواز
مس ان است بی وضو و لکن اولی اجتناب است و جایز است داخل
شدن در نماز بوضوئی که گرفته شده باشد بجهت ان چیزهائی
که گرفتن وضو از برای انها سنت است مثل تلاوت قران و دخول
مساجد و زیارت قبور و وضوئی که بجهت خوابیدن بوده باشد

بالتجدید

یا بسمت تجدید یا انکه قصدی هیچ چیز از انها نداشته باشد
بلکه وضو بقصد قربت مطلق زیرا که مجموع انها داخل
در نماز واجب میتوان شد بنا بر قول اقوی و اظهر انست
که با دخول وقت نماز میتواند که وضو بسازد بقصد قربت امور
مذکوره بنیت ندب و بهمین وضو نیز نماز واجب میتواند
کرد **بحث دویم** و در بیان چیزهائیست که میشکند وضو را
و باعث وجوب وضوء میشود و ان بر دو قسم است بعضی
از انها موجب وضو تنهای میشود و بعضی موجب وضو
و غسل هر دو میشود و اما انچه موجب وضو تنهای
میشود ان بیرون آمدن بول و غایط و ریح است از موضع
معتاد و اگر بول بیرون بیاید از غلاف یعنی انکه ختنه نشده
باشد و در غلاف باقی بماند و خارج نشود ظاهر انست
که ناقض وضو باشد و در وجوب ازاله نجاست سر حشفه
که در باطن غلاف میباشد توقفست و قول بعدم وجوب
صحت قوت دارد و احوط ازاله است و اگر بمقعد بیرون بیاید
متلوث بغایط و تعدی نکند از ان چیزی بخارج و باندرون
رود پس در نقض ان اشکال است و احوط بلکه اظهر انست
که ناقض وضو باشد و اگر ریح دفع شود از فرج زن نقض وضو

بسم الله

و وارد شده است که نماز عمود دین است که اگر آن قبول شد
باقی اعمال قبول میشود و اگر رد شد باقی اعمال نیز رد میشود
و چون صحت نماز موقوفست بچند شرط بر سبیل اختصار
مذکور میشود بدانکه شرط نماز چند قسمست نوعی از آنها
تعلق دارد بخصوص لباس و آن اباحه است و نوعی از آنها
تعلق دارد بوقت نماز بعضی از آنها تعلق دارد بکیفیت فعل نماز
و آن استقبال قبله است اما قسم اول که طهارت بوده باشد
پس آن بر دو قسم است طهارت از حدث و طهارت از نجاسات
است اما طهارت از حدث بر سه قسم است وضو و غسل و تیمم
است اما وضو پس بیان آن موقوفست بر چند بحث بحث
اول در بیان آن چیز است که وضو شرط است و آن نماز را
چه واجب باشد چه سنت و قضای اجزای نماز است از اجزائی
که در نماز فراموش کرده باشد مثل تشهد و اجزای آن و مثل
سجده واحده مثل سجده سهو و نماز احتیاط و شرط نیست وضو
در نماز میت و در سجود تلاوت و در سجود شکر و در مقدمات
مندوبه نماز مثل اذان و اقامه و تکبیرات قبل تکبیرة الاحرام
و همچنین شرط است در طواف واجب و در مس کتابت قران
بنابر قول اظهر و اشهر و قول بجواز مس کتابت قران بر شخصی که وضو

ندارد…

نمیکند بنا بر اقوی و اگر ریح مجتمع باشد در حلقه دبر معلوم نباشد
که از معده است پس در نقض آن اشکال است و دور نیست قول بانکه
ناقض باشد هر چند که این قول خلاف ظاهر اصحاب است و از جمله
نواقض وضو خوابیست که غلبه کند بر چشم و گوش بوضعی که زوال
عقل و ادراک آن شده باشد و هم چنین است هر چیزی که موجب زوال
عقل باشد از مثل جنون و سکر و خوف و درد و هم و غم و غیر
آنها و استحاضه قلیله نیز ناقض است و آن خونیست که روی
پنبه آلوده میشود و سوراخ نمیکند و این مختص بزنها است
و ناچار است در وجوب وضو باین چیزها از حصول علم
بحصول آنها و هر گاه ظن قریب بعلم حاصل شود در اعتماد بر آن
اشکال است و قول باعتبار آن خالی از قوت نیست و هر چند اقوی
عدم اعتبار است و با وجود آن عمل نیز بان احوط است و آنچه
بیرون بیاید از رطوبات طاهره و نجسه مثل خون و غیر رطوبات
مثل دانه گندم یا آلبالو یا هندوانه یا کرم هر گاه مختلط بالوده نباشد یا دانه انگور
ببول و غایط ناقض نمیباشد پس مذی آن آبیست که بعد از دست بازی
کردن بازن یا غیر آن بیرون می آید و ودی و وذی و آن دو
آبیست که بعد از بول و منی بیرون میآید هیچ یک از اینها موجب
وضو نمیشود و هر چند که مستحب است وضو و مذی که بشهوت بیرون

آید

آمده باشد و اما آنچه موجب وضو و غسل هر دو میشود بنا بر مشهور
بیرون آمدن حیض و نفاس و استحاضه و مس میت است و تفصیل این اعمال
مذکور خواهد شد انشاء الله **مبحث ششم** در کیفیت تخلی است و در
آن بعض چیزها واجبست و چند چیز حرامست و چند چیز
مکروهست اما آنچه واجبست پوشیدن عورتین و در حال تخلی
از هر شخصی که نظر بر عورت شخص دیگر که حرام باشد و آن
هر شخصی است که طفل و زن و شوهر و کنیز نباشد زیرا که پوشیدن
از ایشان واجب نیست و هر گاه دور شود از نظر یا حایل شود
تاریکی که دیدن نشود کافی خواهد بود و در انعقام و هر چند که در نماز
کافی نباشد و اگر در آنجا ناظر باشد ولکن نداند که نظر میکند واجب نیست
پوشیدن و اگر معلوم نباشد که نظر میکند یا نمیکند ظاهر عدم وجوب
ستر است و احوط ستر است و اگر در آب یا در آینه دیده شود
نیز حرامست و ستر آن نیز واجبست و آنچه باید پوشیده شود
از مرد قبل و بیضتین و دبر است و از زن قبل است و دبر و واجب نیست
ستر ما بین ناف و زانو و ساق بنا بر مشهور و قول بوجوب ستر
ضعیفست و اما آنچیزی که حرامست تخلی کردن در مکانی که مال الغیر باشد
بدون اذن او و هم چنین است در مواضعی که موقوف بر جماعت مخصوصه
بوده باشد زیرا که بدون اذن ایشان تخلی در آن مکان جایز نیست

از غیر خمیر کردن در آن مکان [illegible]

هرگاه در بنیان باشد بلی در صحراها چه مملوک باشد یا موقوف باشد
تخلی در آن موقوف باذن نیست و هرگاه ظاهر شود کراهت
مالک باید که اجتناب کرد و هم چنین جایز نیست تخلی در مکان
که مشترک ما بین مسلمانان بوده باشد یا موقوف بوقف عام باشد
مثل بازارها و رباطها و راهها هرگاه مضر بآن مکان یا بمسلمانان
بوده باشد و از آن جهت است که حرامست مردار و نجاست را
در میان راه مسلمانان انداختن که موجب ایذاء ایشان میشود و هر کس
که اینعمل کرده باشد واجبست فوراً ازالهٔ آن و اگر ازاله نکند حاکم
شرع اجبار میکند آنشخص را بر ازاله و هرگاه آنشخص مفقود باشد
یا معلوم نباشد بر جمیع مسلمانان واجب خواهد بود کفایةً ازاله
آن و جایز نیست تخلی در مواضع محترمه مثل مساجد و مشاهد
و آنچه متعلق باشد بآن از ظروف و فروش و آلات و اسباب و آنچه
متصل باشد بروضهٔ مقدسه و از مثل عمارات و رواق و حول
بوجوب اجتناب از صحن مقدس خالی از قوت نیست و لکن اظهر جواز
است و حرامست در حال تخلی رو بقبله نشستن و پشت بقبله
نشستن هرگاه قبله معین باشد و مراد از استقبال قبله آنست که
جمیع روی بدن او از سر و صورت و دست و پا و سینه و شکم
و عورت رو بقبله باشد یا اکثر آن و مدار بر آنست که در عرف

بگویند

بگوید که رو بقبله نشسته است پس اگر منحرف کند عورت را یا بعض
بدن خود را از قبله موجب رفع حرمت نمیشود و اگر بین تخلی
معلوم شود که رو بقبله بوده است باید که منحرف شود از قبله
و اگر سمت قبله بهیچ نحو معلوم نباشد بهر سمت که خواسته باشد
مینشیند مگر هرگاه بالنتیجه مردد ما بین دو جهت یا سه جهت
بوده باشد زیرا که اجتناب از جمیع الجهات واجب خواهد بود
و در وجوب استفسار هرگاه معلوم نباشد سمت قبله بر آن
احتمالست که خالی از قوت نیست و احوط استفسار است و هرگاه
مردد شود ما بین ناظر بمحرم و سمت قبله اظهر اختیار سمت قبله است
و هرگاه مردد باشد ما بین استقبال قبله و استدبار ظاهر قبله
تقدیم استدبار است و واجب اجتناب از قبله در حال
بیرون آمدن بول و غایط و احوط اجتناب است در حال نشستن
بجهت استنجا و استبراء و غیر آن و لکن ظاهر نص در اول وجوبست
و اما آنچه مکروهست پس نشستن در سر راهها است که مردم
در آنجا تردد نمایند و مضر بایشان نباشد و در سر چاهها
و نهرها که مردم در آنجا نزول میکنند و آب برمیدارند و در
مکانهای ورود قوافل و زوار و تجار که نازل میشوند
بجهت منزل و در زیر درختهای که میوه داشته باشد هرگاه

هرگاه مملوک ان باشد یا مباح باشد و در خانهاو و بجرم
خورشید و ماه نشستن و روبه باد نشستن در بول و غایط
و مکروهست بول کردن در زمین که سخت باشد زیراکه موجب
ترشح بر رخت و بدن میشود و در سوراخ حیوانات و در اب
جاری وایستاده و هرگاه بول کند در خارج و داخل شود در آب
پس در کراهت تاملست و اظهر کراهتست و ملحق میشود نیز غایط
ببول در حکم کراهت و هر چند که نص مختص ببول بوده باشد
و همچنینست ریختن و انداختن کثافات و نجاسات در ابها
که مباح باشد و همه مسلمانان در ان شریک باشند و اما هرگاه
غیر مملوک باشد پس بول کردن در ان بلکه بدون اذن صاحب
ان حرامست و از انجمله است بول کردن در اب حمام زیراکه در اب
حرامست و ظاهر تعمیم حکمست در اب ما بین قلیل کثیر و نجس
و طاهر ان و هر چند که قول بتخصیص اخیر قویست و اگر بول کند
بر برف بر آب شود پس در کراهت ان تاملست و اقوی عدم کراهتست
و اما مکروهست بول کردن در حالتی که ایستاده باشد و در مکان
مرتفع که اطراف ان وا باشد مثل بام های دیوار و امثال ان و بر قبور مسلمانان
هرگاه موجب تکفیر نباشد مثل قبر نبی و وصی زیراکه حرامست
و موجب کفر و ارتداد میباشد و مکروهست بسیار نشستن در

خلا زیراکه موجب ابتلای بناخوشی ناسور میشود و خوردن
و آشامیدن در تخلی و در بیت الخلا مسواک کردن زیراکه موجب
گند دهن میشود کراهت ان و استنجا کردن بدست چپ
و در دست ان انگشتری باشد که نقش اسم جناب اقدس بر ان
باشد و حکم اسما انبیا و اوصیا حکم اسما الله است بنابر احوط
بنظر انکه مستلزم تلویث ان بنجاست نباشد و الا حرام خواهد
بود و گاه باشد و موجب کفر و ارتداد باشد و دور نیست
قول بکراهت بودن انگشتر مذکور با انسان در بیت الخلا نیز
و مکروهست انگشتری که بر ان نگینی باشد از سنگ زمزم یا زمرد
که استنجا با ان کند یا با ان در خلا بوده باشد و مکروهست
حرف زدن در حال تخلی مگر با ضرورت و ذکر جناب احدیت
زیراکه تا چهل روز حاجت بر آورده نمیشود و در حدیث مرسل
وارد شده است که تا چهار روز حاجات ان بر اورده نمیشود
بحث چهارم در کیفیت استنجا است و ان بر دو قسمست قسم
اول استنجا از بولست و پاک نمیشود مخرج بول مگر باب
و اظهر انست که کافیست در تطهیر مخرج بول ریختن اب بنحوی که
ازاله ان بشود و مستحب شستن بمثل میاید و کافیست یک دفعه اب
ریختن و لازم نیست در اینجا دو مرتبه و هر چند که لازم باشد

و مکروهست استنجا کردن بدست راست
مگر بضرورت و با ضرورت رفع
کراهت ان

مکروهست استنجا با ان و دور نیست
که حرام باشد اگر موجب هتک ان باشد

از تطهیر کردن محل را بغیر آب اشکال است و احوط شستن باب است
و هر چند اظهر جواز غیر آبست و هرگاه غایط مخلوط بخون
دفع شود پس ظاهر اینست که حکم ان حکم غیر مخلوط باشد و شرط
شده است در احجاری که موجب طهارت محل میشود چند امر
اول اینکه باید که ان جسم پاک باشد دوم اینکه سست یا صیقلی
نباشد که قابلیت از برای کندن نجاست از محل نداشته باشد
سیم اینکه ان جسم تر نباشد و اکثری این شرط کرده اند و دلیل درست
ندارد بلی احوط اعتبار انست و جایز نیست استنجا با استخوان
و سرگین و با انچه احترام داشته باشد مثل انچه نوشته شده باشد
بان قران و اسماء الله و اسماء الانبیاء و اوصیاء و تربت حضرت
امام حسین ع و بخوردنیها مثل نان و غیره و اگر استنجا کند
بانچیزها اینکه حرامست در حصول طهارت محل اشکال است
و تصور نمیشود در انچه موجب کفر و ارتداد باشد مثل قران
و اسماء الله و تربت امام حسین ع و اما انچه از این قبیل نبوده باشد
مثل طعوم و استخوان و سرگین پس اظهر عدم حصول طهارتست
و هرگاه مغصوب باشد ظاهر حصول طهارتست و هر چند که
معصیت کرده باشد و هرگاه تلف شود یا ناقص شود ضامن باشد
و واجبست ازاله عین نجاست به سنگ یا مثل ان بوده باشد

در بول اگر موضعی که رسیده باشد دو مرتبه در غیر استنجا ولکن احوط
اعتبار دو مرتبه است و این احتیاط را باید ترک نکرد و شرط است
در تطهیر غالب بودن اب بر انچه بر راس حشفه بوده باشد
و ازاله عین و اثر و ان اجزاء بسیار کوچک که چشم دیدن نمیشود
نه مثل رنگ و بو و در اشتراط وارد شدن اب بر مخرج بول قویست
که اکثر بران رفته اند ولکن قول بعدم اشتراط اولی است و احوط
اشتراط است دوم استنجا از غایط است و مخیر است در تطهیر ان
با وجود اب میان شستن باب و یا پاک کردن بجسمی که قالع نجاست باشد
از سنگ و کلوخ و پنبه و لته افضل تقدیم ابست در تطهیر و هرگاه
تطهیر داده باشد بغیر اب مستحب است بعد از شستن باب و شرط
است در تطهیر مخرج غایط بغیر اب انکه تعدی نکرده باشد
نجاست از محل معتاد باطراف و حواشی زیاد از انچه که تعدی
متعارف میباشد در حین تغوط و زیرا که اگر تعدی کرده باشد
از محل غایط واجبست شستن ان با اب و اگر نداند تعدی
کرده است یا نه پس بنا میگذارد بر اینکه تعدی نکرده است و کافی
خواهد بود تطهیر بغیر اب و باید که نجاست دیگر بان محل نرسیده
باشد چه پیش از تغوط باشد یا بعد از ان و در مانعیت نجاست
عینی با استهلاک یا نجاست حکمی برسیدن هر یک بمحل غایط

دیگر

وهرگاه پاک نشود بسه سنگ واجبست مسح بر زیاده از سه سنگ
تا اینکه عین نجاست برطرف شود و هرگاه بکمتر از سه تا پاک شود
الاظهر وجوب اکمال سه تاست و اگر شک داشته باشد در پاک شدن
واجبست که مسح بکند تا آنکه علم بپاک شدن محل حاصل شود

مبحث چهارم در شرایط آب وضو و واجبست که آب وضو
پاک باشد و مباح و مطلق باشد پس جایز نیست وضو ساختن
بآب نجس چه علم بنجاست آب در حال وضو داشته باشد
یا اینکه جاهل باشد پس اگر علم حاصل شود بعد از وضو و بعد از
نماز واجبست تطهیر مواضع وضو بآب طاهر و اعاده وضو و نماز
و همچنین است هرگاه معلوم شود باینکه آب وضو مضاف بوده است
واما هرگاه آب مغصوب باشد و آن شخص عالم بغصبیت آن نبوده
باشد و وضو بان گرفته باشد وضوی آن صحیح است و هرگاه آب [illegible]
کرده باشد مرتبه دیگر وضو بان جایز نیست و همچنین با آب غسل
جنابت هرگاه نجس نباشد بنا بر اقوی و احوط ترک در غسل جنابت است و شرط
است در مکانی که در آنجا وضو گرفته میشود اینکه مباح باشد
یا اینکه ماذون از مالک آن بوده باشد باذن صریح یا فحوی یا
شاهد حال هرگاه مقید بقطع برضای آن باشد و هرگاه مقید بظن
برضای آن باشد در اعتماد بان اشکال است و احوط ترک آنست

پس

پس هرگاه مغصوب باشد مکان وضو در صحت آن بعضی تأمل دارند
و اقوی بطلانست وضو هرگاه موضع ریختن آب یا ظرفی که آب
از آن برمیدارند غصبی باشد بشرط آنکه محصور باشد یعنی غیر
از آن چیزی مباح نباشد و هرگاه محصور نباشد وضو صحیح
است و هر چند که باین تصرف گناهکار و آثم باشد و همچنین
است هرگاه وضو بسازد از ظروفی که طلا و نقره باشد یا موضع
ریختن آب وضو ظرف طلا و نقره باشد با انحصار باطلست و با عدم
انحصار صحیح است هرگاه فرض شود حوضی که از جلد میته بسازند
که در آن آب بقدر کر یا زیاده از آن باشد پس وضو از آن حکم
ظروف طلا و نقره دارد و اگر وضو او تماسی در ظروف طلا
و نقره یا جلد میته بسازد پس قول ببطلان مطلقا قوتی دارد و
هر چند که اقوی صحت است و احوط ترک است **مبحث ششم** در افعال
وضو است و افعال واجبه آن چهار چیز است اول شستن رو
دوم شستن دستها تا مرفق سیم مسح سر چهارم مسح پاها اما
شستن روی حد آن از جانب طول از رستنگاه موی است تا آخر
زنخ و از جانب عرض هر قدر که فرو گیرد آنرا انگشت شست
و انگشت وسط و هر قدر از شقیقه که داخل این حد باشد واجب
خواهد بود شستن و اما عذار و عارض و مواضع تحذیف

پس لازم آنست که بعضی از آنها داخل در حد باشند مجموع آنها این دو قسمت
که مستوی الخلقه یعنی دستان موافق صورتان باشد و اگر غیر
مستوی الخلقه باشد پس رجوع میکند بشخصی که مستوی الخلقه
باشد و واجب نیست دست مالیدن موی که در رو باشد
از قبیل ابرو و مژه و شارب و ریش بلکه هرگاه ظاهر مو شسته
شود کافیست و محتاج بشستن باطن نیست هرگاه موی
رو بسیار باشد بوضعی که اصل بشره نمایان نباشد و هرگاه
اصل بشره موی در میان نمایان باشد پس آنچه موی بر آن
باشد واقع نشده باشد شستن او و در میان موها از دست
وآنچه در زیر مو باشد هر چند که بشره میان مو دیده شود
شستن لازم نیست واحوط آنست که زیر ابرو دست بمالند که
آب بزیر آن برود زیرا که در بعضی اوقات شاید از جمله ظاهر
محسوب شود آنچه از ریش که از حد طول و عرض آن زیاد باشد
شستن آن لازم نیست پس هر قدری که مو از زنخ پایین باشد
یا از اطراف عرض رو بیرون باشد شستن آن واجب نیست و ثانیا
شستن دستها از مرفق میباشد تا سر انگشتان از جمیع اطراف از
رو و پشت دست و باید هر قدری بالاتر بشوید که جزم کند باینکه
از مرفق شسته است و واجبست در شستن رو و دستها اینکه

ازبالا

ازبالا بپایین بشوید پس هرگاه سر بالا بشوید چه در رو و چه در
دستها او باطل خواهد بود بنابر اقوی باید آبرا از بالای مو و از
بالای مرفق بریزد و نیت شستن را از بالا کند پس اگر آب را
از پایین تر بریزد و نیت شستن را از همانجا بکند باطل است و اگر
آبرا پایین تر بریزد و بعد از آن بدست بالا ببرد و در آنوقت
نیت شستن کند از بالا بپایین وضوی او صحیح است و اگر در
دست مو باشد بر وجهی که ساتر بشره بشود پس در وجوب شستن زیر
مو با خود مو یا هر دو اشکال است و خلاف است و قول اول ضعیف
است و قول دوم قوت دارد و قول آخر احوط است بلکه دور نیست که
اقوی باشد و همچنین است شستن ناخن هرگاه بلند شده باشد
و از حد بشره تجاوز کرده است و چرک زیر ناخن هرگاه زیاد از
قدر متعارف باشد باینکه بالای سر انگشتان را فرا گیرد واجبست
آنکه آن چرک را ازاله نماید و اگر زیر ناخن باشد و بظاهر بشره
نرسیده باشد پس ظاهر عدم وجوب ازاله آنست چنانچه ظاهر
میشود از آنچه که در غسل میت وارد شده است باینکه متعرض
چرک زیر ناخن میت نشوند این وقتیست که چرک مانع از وصول
آب بزیر آن باشد یا اینکه شک داشته باشد که مانع از وصول
هست یا نه و اما هرگاه معلوم باشد وصول آب بآن واجب نیست

ازاله سیم مسح پیش سر است چه خود بشره باشد یا موئی که در پیش
سر روئیده باشد و در آن محل باقی باشد و اگر مو در محل مسح
روئیده باشد و از محل آن بیرون رفته باشد و در غیر محل
خود مسح شود مسح باطل است مثل اینکه مو از غیر محل مسح رو
ئیده باشد و بر محل مسح واقع شود زیرا که این مسح نیز باطلست و ظاهر
آنست که مسمی مسح کافیست و حد آن نماسح و ممسوح و قدر
مسح چه از طول یا عرض بعنوان وجوب ثابت نیست بنا
بر اقوی و اشهر و احوط و اولی اینست که به انگشت متصل
مسح کند مقدار سه انگشت از طول سر و عرض آن باینکه وضع
بکند طول سه انگشت را بر عرض سر و مقدار سه انگشت را مسح
کند و احوط آنست که زیاد از سه انگشت نباشد و بعضی بر زیادتی
حکم ببطلان کرده اند و واجبست آنکه مسح برطوبت دست راست
باشد با اختیار و هرگاه در دست رطوبت نباشد اخذ
میکند رطوبت را از سایر مواضع خصوصا مواضعی که مظنه وجود
آب بیشتر باشد مثل موی ابرو و مژه و شارب و لحیه و امثال
آن و جایز است مسح کردن سر از بالا به پایین و از پایین به بالا
بنا بر قولی که خالی از قوت نیست ولکن احتیاط اینست که سر بالا
مسح نکند و اگر رطوبت وضو بسیار در دست باشد بوضعیکه

بجودی

آب بر محل مسح جاری شود پس بعضی علما در صحت آن تامل کرده اند
و این وجه ندارد بلکه ظاهر صحت آن است و هرگاه محل مسح تر
باشد از غیر آب وضو در وجوب خشک کردن آب آن اشکال
است و اقوی آنست که هرگاه رطوبت محل بسیار نباشد بوضعی
که رطوبت دست مضمحل و مستهلک شود باین رطوبتی که در
محل است پس وضو صحیح است و اگر رطوبت محل غالب باشد
بر رطوبت دست بوضعیکه رطوبت دست بواسطه آن بر طرف شود
پس آن مسح وضو باطلست و هر دو رطوبت بهم مخلوط باشد
و هر چند که رطوبت محل غالب باشد و مسح بشود بهر دو رطوبت
ظاهر صحت وضو است و احوط تخفیف رطوبتست هم از محل مسح
و هم از دست و این احتیاط در ثانی اشد است و مراد از پیش
سر که باید مسح شود مبدا آن قبه سر است و اخر آن از پیشانیست
و احوط آنست که مسح سر واقع شود بر اخر مقدم سر اولی آن چهارم
مسح پاها است و محل آن از سر انگشتان است تا کعب و آن بر آمدگی
کبیست که در پشت پاها میباشد بنا بر قول مشهور نزد اصحاب و این
قول اقویست و بعضی گفته اند که آن کوه پست که بالاتر از بند پاست
و احوط آنست که مجموع کوهی را داخل در مسح کند و اظهر آنست
که مسح جمیع پشت پاها از جانب عرض لازم نباشد و اگر به یک

انگشت مسح کند از سر انگشتان پاها تا آخر قدم کافی باشد ولکن احوط
آنست که کمتر از سه انگشت نباشد بلکه احتیاط آنست که مسح پشت
پاها بجمیع کف دست بعمل آید واما از جانب طول پس ناچار است
که مسح واقع شود از سر انگشتان پاها تا اینکه صفحات انگشتان را
داخل در مسح کند تا آخر قدم چنانچه مذکور شد وجایز است
که مسح کند از سر انگشتان تا آخر قدم بالعکس واحوط اولیست
وباید که مسح بدست بوده باشد بدون وساطت چیزی از غیر
دست حتی اینکه اگر انگشت خود را بکهنه بسته باشد وبان
وبان وضو ساخته باشد وبان مسح کند جایز نخواهد بود وباید
که مسح بباطن کف دست باشد پس اگر مسح کند بظاهر دست با ممکن
بودن از مسح بباطن باینکه رطوبتی در باطن باقی باشد باطلست
بلی هرگاه رطوبت بر پشت دست باشد وممکن نباشد نه بباطن نه
بظاهر بباطن جایز است مسح بظاهر دست راست واگر ممکن
نباشد نه بباطن ونه بظاهر مسح میکند بذراع بنا بر اقوی واحوط
در این دو صورت انضمام تیمم است بوضو وهرگاه موضع مسح از پا
وسر حایل داشته باشد مثل کلاه وچکمه تنگ وممکن نباشد مسح
بر بشره پاها بجهت سردی شدید یا خوف از دشمن یا آنکه بجهت تقیه
جایز است مسح بر حایل وبان وضو نماز میکند واگر میخواهد بان تیمم ضم
کند

کند شاید احوط باشد وبدون ضرورت واجبست نزع آن حایل
ومسح بر آن جایز نیست وواجب نیست اعاده وضو بعد از برطرف
شدن عذر بدون حدث بنا بر اقوی وهرچندکه احوطست

بحث هفتم در شرایط صحت وضو است وان پنج چیز است
اول نیت وان عبارتست از قصد کردن وضو را بجهت
فرمان برداری جناب اقدس الهی که امر کرده است مردم را بوضو
از جهت نماز مثلا ودر نیت وضو لازم نیست اینکه در حین
وضو ساختن بدل بگذراند که وضو میسازم از جهت مباح بودن
نماز ورفع حدث واجب قربة الی الله بلکه همین قدر کافیست
بداند که وضو میسازد از برای نماز بجهت امر الهی بلی اگر در حین
وضو غافل بالمره باشد باید خود را متذکر بسازد وهرچندکه
بطریق اجمال بوده باشد چنانچه در اول فعل باید غافل نباشد
در اثنای فعل هم باید غافل نباشد باین نحو که هرگاه کسی سوال
کند که چه میکنی متذکر باشد که بگوید وضو میسازم مثلا
ولازم نیست در وضو نیت وجوب وندب ونه استباحه نماز
ورفع حدث بلکه همینکه بداند که وضو میسازم از جهت تقرب
بجناب اقدس الهی کافیست چنانچه هرگاه ازاله نجاست
از ثوب یا از بدن بکند لازم نیست آنکه نیت نماید رفع حدث

واستباحهٔ نماز را ولا محاله مترتب میشود بران رفع حدث
واستباحه وچنانچه ستر عورت نماید لازم نیست اینکه
قصد وجوب سنت نماید وهرگاه با عمامه نماز بجا آورد لازم
نیست آنکه قصد سنت نماید بلکه ظاهر انست که اگر قصد وجوب
را در مقام ندب نماید یا بالعکس چه عمدا بوده باشد یا سهوا
یا خطائا وضوء ان صحیح باشد چنانچه هرگاه در خانه نماز
بعمل اورد بقصد مسجد یا بالعکس قصد لغو خواهد بود و مضر
بنماز نباشد وباید که نیت در دل باشد پس هرگاه بزبان
گوید ودل از ان غافل باشد اعتبار ندارد وهرگاه غافل نباشد
اعتبار بدل خواهد بود وزبان اعتبار ندارد وهرگاه نباشد
اعتبار بدل خواهد بود حتی هرگاه بزبان خلاف واقع وجاری
سازد لغو خواهد بود وظاهر انست که بزبان گفتن نیز مستحب
نباشد بلی هرگاه بزبان گذرانیدن انجمله موقوف علیه اصل
نیت باشد لازمست که بزبان بگذراند واول وقت نیت
وضوء در حال شستن دستها است واخر ان اول شستن روست
وجایز نیست تاخیر نیت از اول اب ریختن روی دوم از
شرایط وضو ترتیب مابین افعال وضو است باینکه مقدم
بدارد رو را بر دست ودست راست بر دست چپ ودست

بجر

چپ را بر مسح سر ومسح سر را بر مسح پای راست وپای راست را
بر مسح پای چپ پس اگر بر غیر ترتیب بعمل بیاورد عمدا یا سهوا
باطل خواهد بود واقوی وجوب ترتیب است مابین مسح پاها بر
اگر بیکدفعه مسح کند یا اینکه مسح پای چپ را مقدم بدارد بر پای راست
باطل است وواجب نیست مقدم داشتن شستن رو و
شستن دستها را از جمیع اطراف انها واگر مقدم بدارد یکجزو
از رو را در شستن چنانکه باید ابتدا از رستنگاه مو بر زد
که بپایین بشوید کافی خواهد بود وهم چنین است حکم
در شستن دستها ولازم نیست ترتیب مابین اصل اعضا
در شستن پس اگر بعد از شستن از اول اخر رو را بشوید وبعد از ان
وسط را صحیح است واحوط رعایت ترتیب است در اصل اعضا
ودر مستحبات وضو از ادعیه وافعال ومقدمات وجایز است
بجا آوردن بعضی مستحبات وترک دیگر ان او واجب است مقدم
داشتن مستحبات وضو را بر واجبات پس اگر در بین واجبات
مضمضه واستنشاق نماید مجزی نیست سیم از شرایط وضو موالاتست
ومراد از ان نیز اینست که بشوید عضو عقب را پیش از انکه مجموع
عضو پیش خشک شده باشد وواجب نیست تابعت در افعال وضو
حقیقتا یا عرفا بنابر مشهور باینکه فاصله ندهد مابین افعال باینکه

بشوید رو را و صبر کند که قدری از رطوبت رو باقی بماند پس
باز شروع کند شستن دستها پس اینمعنی لازم نیست و قول بوجوب
متابعت و بطلان وضو بترک متابعت باین معنی قوتی دارد و رعایت
ان احوط است و اگر وقت تنگ باشد و وضو واجب باشد
و ترک متابعت را نماید عاصی میباشد بی شک و وضو باطل خواهد بود
و اگر خشک شود عضو مقدم باتمام بعد از شروع در عضو متاخر
وضو صحیح است و کافیست در صحت وضو وجود رطوبت در
اعضاء وضو و هر چند که در عضوی باشد که مشغول بغسل ان
میباشد و اگر خشک شود اعضاء وضو نه بواسطه ترک متابعت
بلکه بجهت شدت حرارت مثلا پس در صحت وضو اشکال است
و احوط استیناف وضو است نه استیناف اب جدید در این
حال بجهت مسح چنانچه بعضی قائل شده اند مگر در صورتیکه
ممکن نباشد وضو صحیح مگر مسح اب جدید زیرا که مسح میکند
باب جدید چهارم از شرایط وضو مباشرت است باینکه خود
متوجه شستن و مسح کردن باشد پس اگر غیر وضو دهد
او را در حال اختیار باطل است و اما در حال اضطرار جایز است
که غیر وضو دهد او را و اضطرار ببعض افعال وضو مشکل است
و ریختن اب بر اعضاء وضو و دست مالیدن خود متوضی

کافیست

کافیست اگر خود شخص نیت شستن وضو نماید در حین
دست مالیدن و اجرای اب به تمام عضو چنانچه اگر
کسی بکف دست ان بریزد اب خود انشخص بر عضو بریزد کافی
است و در صورت اضطرار نیت وضو را باید که خود متوضی
نماید و احوط انست که هر دو نیت کنند پنجم از شرایط وضو
اینست که در انجا مانع از استعمال اب نباشد مثل انکه اگر
وضو بسازد وقت نماز بگذرد یا اینکه در وضو ساختن مشقت
بسیار باشد که متحمل ان نتواند بشود یا انکه خوف داشته
باشد که اگر وضو بسازد بیمار شود یا اینکه بیماری ان طول
بکشد یا انکه خوف داشته باشد از اینکه از تشنگی هلاک شود
اگر وضو بسازد چه اینکه خوف بر خودش باشد یا نفس محترمه
بوده باشد چه انسان باشد یا حیوان زیرا که در جمیع این صورت
اگر وضو بسازد باطل است بحث ششم در وضو اضطراری است
و ان چند قسم است اول وضوئیست که شخص مواضع وضو نداشته
باشد و فرض ان در صورتی که صورت نداشته باشد ممکن نیست
زیرا که عادت انست که با وجود ان حیات باقی نمی ماند و اما در صورتی
که صورت و سر باقی باشد و دست و پا نداشته باشد پس
اگر قدری باقی باشد همان قدر را میشوید و مسح میکند و اگر هیچ

خون باقی باشد حکم آن ساقط میشود و میشوید صورت تراسیمش را
میکند بعضوی از اعضا خودش یا غیر اگر خودش را ممکن نباشد
دوم وضوء تقیه است سیم وضوء عاجز از مباشرت آنست
چهارم وضوء مضطر برطوبت است بجهت مسح وحکم آنها اجمالا
مذکور شد پنجم وضوء شخصی است که مبتلی شده بمرض سلسلة
البول ومرض شکم روی وخروج باد دائمی وحکم آن اینست
که هرگاه بوده باشد از برای ایشان زمان انقطاع که بیرون نیاید
از ایشان حدث یا آنکه حدث کمتر باشد بقدر بجا آوردن وضوء
ونماز واجبست که انتظار بکشد آن زمان را که نماز با وضوء صحیح
کرده باشد وهرگاه حدث ایشان دائمی باشد که زمان انقطاع یا
سستی وکمی نداشته باشد ودر جمیع اوقات به یک نسبت بوده باشد
پس اگر ممکن باشد که پر کند مقعد را به خرقه یا پنبه ویا به ریسمان به
بندد ویا سر ذکر را بحیثیتی که خارج نشود از آن حدث بشرطی که
ظن ضرر بان نباشد واجب خواهد بود عمل بر ایشان و وضوء
میسازد ونماز میکند واگر ممکن نباشد واجبست که بگیرد
کیسه یا دستمالی وپنبه بر او میگذارد ومقعد یا ذکر خود را در آن
قرار دهد بوضعی که موجب نجاست ثوب نباشد و وضوء میسازد
بجهت هر نمازی چه واجب باشد یا ندب بنا بر مشهور وبعضی گفته اند

واگر ذکر بهر سه اورا

با این وضو

با این وضوء چندین نماز میتوان کرد وبعضی گفته اند که با این وضوء
جمع میکند ما بین ظهر وعصر وما بین مغرب وعشا واین قول
اقوی لیست وقول مشهور احوط است بلکه در مبطون شاید اقوی
نیز باشد و واجبست که بعد از وضوء بدون فاصله داخل
نماز شود وضرر ندارد فصل به بعضی مقدمات مستحبات نماز
مثل اذان واقامه بجهت هر نماز و واجب نیست در وضوء
ودر نماز اکتفا کردن باقل واجب بلکه جایز است بجا آوردن
مستحبات را وهرگاه در زمان انقطاع حدث وضو بسازد
وداخل در نماز شود ودر بین نماز حدث حاصل شود حدث
بدون اختیار بیرا تأملی نیست در وجوب استیناف وضوء
واما استیناف نماز یا اینکه بنا میگذارد از آنجا که قطع کرده
است وتمام میکند بقیه نماز را وهر چند که مستلزم فعل کثیر
وماحی صورت نماز باشد واستدبار قبله بعمل بیاید اشکال
است واشهر بلکه اقوی قول دوم است واحوط در عمل جمع میان
هر دو قول است باینکه بنا میگذارد وتمام نماید وبعد از آن
اعاده نماید نماز بقصد احتیاط نماید وباید که بنا بر قول به
بنا چنانچه مختار است باقی منافیات را اجتناب کند از مثل
خنده وغیره وهرگاه تحفظ حدث موقوف باشد باختصار نماز

وبا قول واجب اکتفا وان واجبست واما هرکاه موقوف باشد
بر اینکه نماز را نشسته یا خوابیده یا بر پهلو یا بر پشت بجا اورد
یا اینکه بطریق ایما و اشاره پس در وجوب نماز اشکال است
و قول بعدم وجوب شاید اقوی باشد واحوط جمع ما بین دو
نماز است با اینکه نماز تام الاجزاء بجا اورد با حدث و نماز
بالطهارت بجا اورد با ایماء و اشاره یا نشسته یا خوابیده هرکاه
مشقت نداشته باشد **قسم ششم** وضو صاحب جبیره و جروح و
قروح است هرکاه عضوی از اعضاء وضو شکسته باشد و
بران چوب و تخته بسته باشند یا انکه زخم و جراحت باشد
و بران کهنه و دستمال بسته باشند پس اکر ممکن باشد شستن
یا مسح کردن ان موضع به برداشتن حایل یا اب ریختن بران فقد
کاب بران جاری شود بوضعی که متضرر بان نشود چنان میکند
و اکر ممکن نشود رسانیدن اب بران واجبست که اطراف ان را
بشوید و دست تری بر روی ان میکشد و لازم نیست که بشوید
انرا و اکر بشوید مجزی از مسح ان نیست و حکم مذکور ظاهر انست که
مختص به جبیره و قروح و جروح نیست پس اکر چیزی بران چسبیده باشد
مثل نفت و غیر ان و مشکل باشد کندن ان و اب در زیر ان جاری
نشود پس عمل مذکور در ان لازمست و لازم نیست انکه انچه

بران

بران چسبیده باشد بواسطه ناخوشی باشد بلکه اکر بموضع
صحیحی چسبانیده باشد چیز بر او همین حکم دارد مثل خطاط
زنان از جهة تزیین شوهران و هرچند که جواز مثل این تزیین
خالی از اشکال نیست خصوصا در وقتی که وقت عبادت داخل
شده باشد چون خود باختیار باعث حصول عذر شده است
واحوط در غیر جبیره و قروح و جروح ضم تیمم است با عمل مذکور
مکر در صورتی که چیزی چسبانیده باشد بجهة دوا نیز اکه
ظاهر انست که درین صورت محتاج به تیمم نیست و لازم نیست
در مسح کشیدن بر بالای جبیره نهایت و فتیله فراکیرد مسح
ان ما بین ریسمانهای که بران لته بسته باشند چیز مجزی باشد
و تبدیل ان ممکن نباشد چنانچه فصد کرده باشد و دستمال ان
خونی باشد و واکردن ان نیز ممکن نباشد دستمال دیکر که
پاک باشد بران به بندد و مسح نماید و اکر موضع شکسته و زخم
و جراحت وا باشد و بران چیزی نه بسته باشند و ممکن نباشد
که چیزی بران بر بندند احوط انست که مسح بران نماید و اطراف را
بشوید و اکر کذاشتن چیزی بران زخم ممکن باشد چیزی بران
کذارد و مسح نماید و اکر به پیچیدن ممکن نباشد اکتفا به شستن
اطراف نماید و احوط جمع ما بین تیمم و وضو است در بعضی صور و

وباید که خود متوضی مباشر مسح باشد با اختیار و لازم نیست که
مسح برطوبت وضو بوده باشد و نه بدست بلکه جایز است
مسح با آب خارج از وضو و بر غیر دست از باقی اعضاء بدن
و اگر جبیره در موضع مسح باشد لازم نیست مسح کردن بر جمیع آن
پس اگر در سر باشد مسمی کافیست و اگر در پاها باشد از جانب
طول خط طولی لازمست نه عرض و احوط است که جمیع جبیره را
مسح کنند مثل موضع غسل و اگر جبیره در جمیع موضع رو و پاها و
دستها یا در جمیع اعضاء وضو باشد اکتفا میشود بمسح بر جمیع اعضا
و در اینجا غسل نخواهد بود و احوط جمع ما بین وضو و تیمم است و هر گاه
جبیره فرا گرفته باشد زیاد از موضعی که باید شسته شود و امکنه
از او نمی‌بندد جبیره که فرا گیرد مقدار موضع علیل را و اگر بستن
موقوف باشد بر گرفتن قدری از موضع صحیح ضرر ندارد و مسح بر آن
میکند و واجب نیست در مسح بر خرقه که در رو و دستها باشد
باینکه از بالا به پایین مسح کند چنانچه در اصل واجب بود. بلکه هر نحو
که مسح بکند ظاهرا کافیست و ظاهر اوجوب مسح بر جبیره است باینکه
ممسوح باشد پس اگر ماسح باشد یا آنکه هر یک ماسح و ممسوح باشد
حکم بصحت آن مشکل است مبحث هفتم در احکام وضو است هر گاه
یقین کند بحدث و شک یا ظن داشته باشد یا توهم کند باینکه وضو

ساخته

ساخته هیچ یک از اینها اعتبار ندارد و واجبست که وضو بسازد
مگر در صورتی که ظن شرعی بسبب شرعی حاصل شود مثل
شهادت عدلین یا عدل واحد بنا بر اقوی زیرا که این ظن
معتبر است عمل بر آن لازمست و همچنین است عکس این
صورت باینکه یقین بوضوء و شک یا ظن یا وهم بر حدث
داشته باشد زیرا که عمل میکند بآن وضو و اعتنا نمیکند
باین امور و هر گاه یقین کند بوضوء و بحدث و نداند که
کدام یک مقدم و موخر است واجب است که وضوء بسازد
و اگر شک کند در اصل وضو پس اگر بعد از دخول در نماز
باشد تمام میکند نماز را و چیزی بر آن نیست و اقوی عدم
وجوب اعاده وضوء است از برای نمازهای دیگر و هر چند
که یقین بوجود حدث در زمان پیش داشته باشد و اگر پیش
از داخل شدن در نماز باشد واجب است که وضو بسازد
و اگر شک کند در فعلی از افعال وضوء یا در شرطی از شروط
آن مثل موالات و ترتیب یا شرطی از شروط آب مثل طهارت
و اطلاق و اباحه پس اگر شک حاصل شود بعد از فارغ شدن
از وضو و مشغول بفعل دیگر شده باشد این شک اعتبار ندارد
بنا میگذارد بر اینکه وضوء صحیح بجا آورده است و این نوع

محل تأمل نیست و اگر در حالت وضو باقی باشد و مشغول فعل
دیگر نشده باشد پس اگر شک حاصل شود بعد از آنکه یقین
تمام شدن وضو صحیح او لا داشته باشد مثل اینکه یقین
داشته باشد که مسح پا را کشیده و بعد از آن شک کند که آیا
مسح سر را کرده است یا نه ظاهر بلکه یقین است که این شک اعتبار
ندارد و اگر شک حاصل شود و مسح پای چپ و یقین نداشته باشد
که وضو را کامل کرده است یا نه ظاهر آنست که باید آنچه را
شک در آن کرده است بجا آورد و وضو را تمام میکند آن
و اگر شک حاصل شود پیش از فارغ شدن از وضو باید که آنچه را شک
کرده است از جهت که غسل و مسح اعضا را بترتیب بعمل آورده باشد
چنانچه گذشت و هرگاه قدری از آب داشته باشد که یکدست
با آن شسته شود پس هرگاه ممکن باشد آنکه ممزوج نماید
بآب مضاف مثل گلاب بوضعی که از آب مطلق بودن بیرون
نرود واجبست امتزاج و تیمم صحیح نیست و همچنین هرگاه ممکن
شود که جمع کند آنچه از شستن رو و دست جدا میشود در ظرفی
و بشوید با آن دست دیگر را واجب خواهد بود و هرگاه آب
اینقدر باشد که ازاله نجاست از رخت یا بدن نماید یا اینکه
وضو بسازد واجبست که ازاله نجاست کند و بعد از آن تیمم نماید

و ظاهر آنست که تیمم لازم باشد و احوط ازاله نجاست است
و تیمم و هرگاه مردد باشد ما بین ازاله نجاست از بدن یا از
رخت دور نیست تقدیم اول و اظهر تخییر است **قسم دوم**
از طهارت از حدث غسل است و آن چند قسمست بعضی
از آنها مشترکست ما بین زن و مرد و آن غسل جنابت است
و غسل مس میت است و غسل میت است و بعضی از آن مختص
است به زن مثل غسل حیض و نفاس و استحاضه پس در این مقام
چند مطلب است مطلب اول در غسل جنابت و در آن
چند بحث است **بحث اول** در آن چیزهایی که موجب غسل
جنابت میشود و آن دو چیز است اول بیرون آمدن منی است
از ذکر مرد یا فرج زن چه در خواب باشد یا در بیداری و
چه شهوت باشد یا بدون شهوت و چه صفات منویه در آن
محقق باشد یا نباشد یا آنکه علم بمنی بودن داشته باشد و اگر
حرکت کند از موضع اصلی و به بیضتین برسد لکن تعدی بخارج
نکند موجب غسل نمیشود و هرگاه نگاه داشته باشد در ذکر با آن
و نماز با آن بکند و بعد از آن رها کند نماز اول صحیح است و بعد از آن
غسل میکند و هرگاه انزال شده باشد و غسل کرده باشد پیش از
بول یا استبراء و بعد از آن رطوبت مشتبه را ببیند واجبست

اعادهٔ غسل و هرچند که مظنون این باشد که این رطوبت منی نباشد
و هرگاه در خواب ببیند چیزی را که موجب جنابت باشد و بعد از آن
بیدار شدن نبیند رطوبت را غسل بران واجب نیست و هرگاه
منی از فرج زن بیرون بیاید بعد از جماع و غسل واجب نیست
غسل بران زن زیرا که این اب مرد است چنانچه در حدیث وارد
شده است و هرگاه از کثرت جماع بیرون بیاید منی برنگ خون بوضعی
که در عرف منی نگویند پس در وجوب غسل دران اشکال است
و اقوی عدم وجوب است و احوط غسل است   از اسباب جنابت
جماع است بداخل شدن ذکر مرد در فرج زن یا در دبر زن یا غلام
و مفعول چه هر دو صغیر باشند یا کبیر یا یکی صغیر باشد و دیگری
کبیر و هرچند که غسل بر صغیر واجب نباشد تا بالغ شود و چه باختیار
باشد یا باضطرار و چه عالم باشد یا جاهل و هرگاه موطوء میت
بود و الطی هرگاه حی باشد غسل واجبست و ظاهر آنست که هرگاه
داخل بکند ذکر میت را در فرج حی غسل بر حی واجبست و ظاهر
وجوب غسل است بوطی حیوانات و اما هرگاه داخل بکند ذکر حیوان
را در فرج خود پس در وجوب غسل تردد است و اظهر عدم
وجوب است و احوط غسل است ولکن نماز بان غسل نکند بلکه
بکند آن غسل را و بعد از آن وضوء بسازد و نماز بکند و هرگاه

ذکر را

ذکر خود را پیچیده باشد بکهنه و دخول کند نیز موجب غسل میشود
و همچنین هرگاه زن دستمالی در فرج خود گذاشته باشد
بوضعی که ذکر داخل در دستمال شود موجب غسل میشود و هرگاه
مشتبه شود که آن اب خارج منیست یا غیر آن استعلام میکند
باینکه هرگاه بیابد در آن شهوت و سستی بدن و جهندگی را حکم
میشود باینکه آن منی است مگر اینکه بیمار باشد زیرا که معتبر نیست
در آن جهندگی بلکه سستی و شهوت کافیست و هرگاه بیابد بر بدن
یا رخت خود منی را هرگاه رخت مختص بآن بوده باشد در پوشیدن
و خوابیدن و کسی در آن شرکت نداشته باشد واجبست که غسل
کند و ظاهر آنست که هرگاه ببیند در رخت یا در بدن و احتمال
بدهد که این منی از غیر وارد بر این موضع شده است ظاهر عدم وجوب
غسل است و هرچند که این خلاف ظاهر اطلاق اصحابست و هرگاه
ثوب مشترک باشد ما بین دو نفر یا زیاده غسل بر هیچیک واجب
نیست در صورتی که مختص باشد اظهر آنست که حکم میشود از آخر وقت
که ممکنست جنب شده باشد در صورت اشتباه الظاهر جواز
اقتداء هر یک است بدیگری و مستحب است که هر یک را غسل
بکند بنیت استحباب اگر معلوم شود که محتاج بان غسل بوده است
اظهر آنست که همان غسل کافیست و محتاج باعاده نیست و اگر اعاده

کتنا احوط است **بحث دوم** در چیزها است که واجبست غسل
جنابت از جهت آنها باینکه صحیح نیست و حرامست بجا آوردن
آنها بدون غسل و آن نماز و طواف و مس کتابت قرآنست
و واجبست در غسل زیاده از آنچه در وضو مذکور شد در
بودن صحت روزه چه روزه رمضان باشد یا غیر رمضان
و چه ادا باشد یا قضا و در روزه سنت اقوی صحت است
بدون غسل و حرامست بر جنب خواندن سورهای عزائم یعنی
سورهای که سجده واجب در آنها میباشد و چنانچه خواندن
تمام سورها حرامست خواندن بعض آنها نیز حرامست حتی اگر
بسم الله را بقصد یکی از آن سورها بخواند حرام است و آن
چهار سوره است سوره اقرأ باسم ربك الاعلی و سوره والنجم
والم تنزیل السجده و حم التنزیل و اگر قصد کند قاری در لفظ مشترک
غیر سوره سجده را قرائت آن حرام نیست و اگر قصد نداشته باشد
اعتبار بقصد کاتب است و اگر حروف را از مخارج نگوید یا آنکه
تبدیل بعض حروف ببعضی کند یا اینکه تغییر در ترتیب کلمات بدهد
اقوی عدم حرمت است و احوط اجتناب است در صورت اول
و در تغییر اعراب اشکال است و اظهر آنست که غلط اعرابی موجب
جواز نباشد و حرامست بر جنب رسانیدن بدن خود را بچیزی

که بران

که بران نوشته یا کنده شده باشد بر اسماء الله یعنی بر خط
آن و ظاهر عموم حکم است نسبت باسماء ذات و صفات
و اعلام و غیر اعلام در جمیع لغات و اکثر ملحق کرده‌اند باسماء
الله اسماء انبیاء و ائمه و بعضی قائل شده‌اند بجواز مس و اول
اقویست و حرامست بر جنب درنگ کردن و مکث نمودن
در جمیع مساجد چه آباد باشد یا خراب و چه اهل سنت
ساخته باشند یا شیعه و چه تقیید نموده باشد واقف
از برای اهل مذهب خود شرایط کرده باشد و اما معبدهای یهود
پس حرمت ندارد و جایز است عبور کردن در مساجد باینکه
از یک در مسجد داخل شود و از در دیگر بیرون رود یا اینکه
داخل مسجد شود و بعضی از آن راه برود و برگردد و بیرون آید
و اگر راه برود در دو در مسجد پس در جواز آن مشکل است
و اظهر عدم جواز است و اما مسجد مکه یعنی مسجد الحرام و مسجد
مدینه که جناب رسول در آن مدفونست داخل شدن در آن
عبور کردن نیز حرامست و بعضی ملحق کرده‌اند مسجد روضات
مقدسه از انبیاء و ائمه و ضریحهای ایشان در آنکه بر جنب
حرامست مکث در آنها و این قول خالی از قوت نیست و بیشک
احوط اجتناب است و حرامست بر جنب گذاشتن چیزی

در مساجد از بیرون مسجد باشد یا داخل مسجد و چه مستلزم
درنگ کردن در آن باشد یا نه و برداشتن چیزی از مسجد
ضرر ندارد هرگاه مستلزم مکث در آن نباشد و مکروه است
خوردن و آشامیدن جنب پیش از غسل و هرگاه مضمضه
و استنشاق نماید کراهت برطرف میشود یا تخفیف کراهت
می شود و در بعض اخبار وارد شده که باعث فقر و پیسی
میشود و مکروه است بر جنب برداشتن و دست کردن جلد
قرآن بعضی حرام دانسته اند و آن احوط است و مکروه است
نیز خوابیدن جنب مگر بعد از وضو و از جمله مکروهات
خضاب کردن جنب است به حنا و رنگ بدست و پا
و ریش و نیز مکروه است خواندن جنب قرآن زیاده از هفت آیه
و اگر زیاده از هفتاد آیه شود کراهت اشد است و احوط ترک
جنب است قرائت قرآن را مطلقا چنانچه مشهور است که در زمان
نبی الله صلی الله علیه و آله بود از اینکه جنب قرآن را نخواند و از اینجهت
خلاص شد عبدالله بن رواحه از اینکه زن آن متهم کرده بود
از اینکه پیش کنیز رفته است و با آن دعوی میکرد تا اینکه یک
شعر را خواند و توهم کرد زن عبدالله باینکه قرآن خوانده است
از آن برداشت و گفت پیغمبر راست گفته است و مردی بصر آنجا

دروغ

دروغ گفت پس خبر دادند باین قضیه پیغمبر را پس پیغمبر خندید بدان
تا اینکه دندانهای مبارک آنحضرت ظاهر شد و ظاهر آنست
که شرط نباشد در کراهت توالی عدد آیه پس اگر متفرق بخواند
نیز مکروه خواهد بود و اگر یک آیه را هفت مرتبه بخواند الظهر عدم
کراهتست و مستحب است بر جنب که جنابت آن با انزال منی باشد
که استبرا نماید باینکه بعد از انزال بول کند و هر چند کم باشد
و هر چند قدری بر اطراف مجری نگاه بدارد و اگر رطوبت دیگر از آن
بیرون بیاید پس ظاهر عدم تحقق استبرا است مگر در صورتی که علم
حاصل شود به برائت از منی و هرگاه ببیند رطوبت را که مشتبه
باشد بعد از غسل پس در اینجا پنج صورت است **اوّل** اینست که
رطوبت را ببیند بعد از اینکه بول کرده باشد و استبرا هم نیز
کرده باشد و در اینصورت چیزی بر آن نیست نه وضوء و نه
اعادهٔ غسل صورت **دوّم** آنست که رطوبت را بعد از غسل
دید و نه بول کرده است و نه استبراء در این صورت اقوی
و اشهر اعادهٔ غسل است **صورت سیّم** که بول کرده باشد و
استبرا نکرده باشد و درین صورت واجبست اعادهٔ وضوء
نه غسل چنانچه هرگاه جنب نباشد و بول کند و استبرا نکند
و رطوبت مشتبهی را ببیند موجب اعادهٔ وضوء میشود و هرگاه

استبرا کرده باشد موجب اعاده وضو نیز نمیشود وان رطوبت
پاکست نیز **صورت چهارم** انست که استبرا کرده است وبول
نکرده است با امکان بول پس اظهر وجوب اعاده غسل است
صورت پنجم انست که بول نکرده واستبرا کرده با تعذر بول
پس در وجوب اعاده غسل تامل واحوط اعادست وهرچند
که مشهور عدم وجوب اعاده است **مبحث سیم** در کیفیت
غسل است بدانکه غسل عبارة است از شستن جمیع بدن
طاهر وجسم با نیت وحاصل میشود به جاری شدن ان اب
بر ظاهر بدن یا رسیدن اب بان وهرچند که جریان در ان
نباشد مثل جبایر ونظایر ان چنانچه مذکور خواهد شد
وازین قبیل چیزی که ما مرکب وما نظیر ان هرگاه در بدن باشد
بوضعی که اب در زیر ان برسد وهرچند که جریان در ان حاصل
نشود واز برای غسل دو کیفیت است اول غسل ترتیبست
وکیفیت انست که سر وگردن را اول بشوید وبعد ازان جانب
راست را تا اخر پای راست وبعد ازان جانب چپ را تا اخر
پای چپ واگر بر خلاف این ترتیب عمل بیاورد غسل را باطل
خواهد بود پس اگر اول بدن را بشوید وبعد ازان سر را
یا اینکه اول جانب چپ را بشوید وبعد ازان جانب راست را

واجب

واجب است اعاده ان عضوی که ترتیب بان حاصل میشود
وغسل عمدا باشد یا سهوا وچه عالم باشد یا جاهل وچه
در حال اختیار باشد یا در حال اضطرار واگر باقی بمانده از
سر یا از جانب راست بقدر سر سوزنی که شسته نشده باشد
ومشغول بشستن جانب چپ بشود بعد ازان معلوم شود که ان
قدر از عضو سابق باقی مانده است صحیح نخواهد بود وواجب است
که ان قدر را بشوید واعاده نماید بعد ازان جانب چپ را
وواجبست بر طرف کردن هرچیزی که مانع از رسیدن
اب بان باشد با امکان یا اینکه حرکت بدهد که اب بزیر
ان برسد مثل انگشتر وسوار وامثال ان وواجب نیست
شستن مو بلکه باید اب بزیر ان برسانند واکردن مو بر زنان
لازم نیست مگر انکه شستن بشره بدن موقوف باشد
بر شستن مو وواکردن ان زیرا که در اینوقت شستن
ان واجبست وواجب نیست بر طرف کردن چرکهای
در زیر ناخنها است چه در دست باشد یا در پا بشرط ان
چرک تعدی نکند به سر انگشتها زیرا که ازاله انها لازم نیست
وهرگاه مستلزم عسر نباشد احوط ازاله انها است مطلقا و
واجب نیست شستن انچه از ظاهر بدن محسوب نباشد

لبها
مثل توی سوراخ دماغ وگوش وچشم وموضع بر هم گذاردن
وشرها وهرگاه بدن جنب نجس باشد مشهور انست که پیش از غسل
باید که ازاله نجاست واکند چه نجاست حکمی باشد یعنی عین
نجاست در بدن ان نباشد یا نجاست عینی باشد وچه باب
قلیل غسل کند یا باب کثیر وجاری واقوی انست که هرگاه
عین نجاست در بدن جنب نباشد بلکه نجاست حکمی داشته
باشد وغسل کند در اب جاری یا کر غسل ان صحیح است بنا
بر ظاهر مذهب وبدن ان پاک شده است وهرگاه بدن جنب
نجاست عینی داشته باشد بوضعی که مانع از رسیدن اب
به بدن باشد واجب است اینکه اولا انرا بشوید وبرطرف کند
وبعد از ان غسل کند وهرگاه بدن جنب نجس باشد وخواهد
که باب کمتر از کر غسل کند احوط بلکه اظهر وجوب ازاله نجاست
اولا وتطهیر ان موضع است وبعد از تطهیر بکند دوم غسل
ارتماسی است وحاصل میشود غسل ارتماسی باینکه از خارج
اب داخل اب شود بیک مرتبه بوضعی که در عرف بگویند که بیک
مرتبه زیر اب رفت وباید که اب جمیع بدن را فرا بگیرد واگر
نیت غسل را در وقت فرو رفتن در اب یا در وقت بیرون
بیرون از اب یا در حال زیر اب بودن نماید هر یک مجزی خواهد بود

واگر تا زانو

واگر تا زانو در اب باشد وبهمان نحو غسل کند ارتماسی نماید غسل
صحیح باشد واگر تا کمر در اب باشد غسل ارتماسی بعمل بیاورد ظاهر
انست صحیح باشد وهرگاه تا گردن در زیر اب باشد وبهمان نحو
غسل کند غسل ارتماسی صحت ان خالی از اشکال نیست واحوط ان
است که از اب بیرون بیاید وبعد از ان داخل اب شود ومضر نخواهد بود
که بالای پله کان خزانه حمام باشد وپایین بیاید پله به پله تا اینکه
داخل اب شود زیرا که این منافی است بران دفعه عرفیه واین فاصله
نیز کافی نیست واگر غسل ارتماسی نماید وظاهر شود بعد از غسل که
جزء از بدن اب بان نرسیده است پس اگر مطلع شود بدون فصل
بوضعی که منافات با وحدت عرفی نداشته باشد پس بشوید انرا بدون نیت
که صحیح باشد واگر بعد از فصل مطلع شود واقوی بطلان غسل است
وباید که اعاده کند غسل را بنا بر اقوی بلکه اظهر انست در هر دو صورت
وجوب اعاده غسل است واگر در اثنای غسل جنابت محدث شود بحدث
پس اقوی وجوب اعاده غسل است واحوط تمام غسل است وبعد
ان غسل را اعاده بکند وبعد از ان بشکند غسل را بحدث اصغر
و وضو بسازد ونماز کند بحث چهارم در شرایط غسل است وان چهار
است در غسل از نیت که مقارن باشد از برای اول افعال غسل که عبارت
از شستن سر باشد در غسل ترتیبی ودر غسل ارتماسی مقارن از برای

اول داخل شدن در اب باشد واگر همان نحو که زیر اب باشد و با
از زمین حرکت دهد و نیت غسل بکند دور نیست که مجزی باشد
وممکن عمل باین شکل است واحوط انست که از اب بیرون بیاید
و نیت وامتداد داخل شدن اب نماید و ناچار است که اب غسل
پاک باشد و باید که مطلق باشد و مضاف نباشد و باید که مباح
باشد واگر غسل بکند باب نجس یا مضاف غسل باطل است وهرچند
که در حال غسل بداند که اب نجس یا مضاف است وبعد از انکه علم
بهم رساند واجب است اعاده غسل واگر نماز کرده باشد بان غسل
واجبست اعاده غسل ونماز واگر اب غصبی باشد وعلم بغصبیت نداشته
باشد در حال غسل وبعد معلوم شود که غصبی بوده است غسل
صحیح است واعاده لازم نیست واگر شک کند بعد از غسل بانکه
اب نجس بوده یا نه یا اینکه مضاف بوده یا نه یا اینکه مباح بوده یا نه
این شک اعتبار ندارد وغسل صحیح است وواجبست در نیت
غسل تعیین ان هرگاه اغسال متعدده بر ذمه شخص باشد ونظر ان بیکی
از اغسال بوده باشد وواجبست در نیت قصد قربت نماید باینکه
در نظر بگیرد که غسل جنابت میکنم قربة الی الله واحوط انست که قصد
استباحه نماز را نماید وقصد وجوب یا ندب را نماید واگر در یک
غسل نیت کند جمیع اغسال را از واجب ومندوب ویک غسل را بعمل

بیاورد

بیاورد کافی است واگر در میان انها غسل جنابت بوده باشد
وظاهر انست که درین صورت محتاج بوضو نیز نباشد واگر در
میان اغسال الجنابت باشد ظاهر انست که اگر نیت جمیع را بکند
ویک غسل بکند کافی باشد وباید که وضو این اغسال بسازد و
کافیست یک وضو بجهة جمیع اغسال وهرچند که هر یک از اغسال را
جدا جدا بسازد باینکه تداخل در اغسال نکند اگر تداخل در اغسال
ظاهر عدم لزوم تداخل است در وضو بلکه جایز است که بجهت هر
غسلی وضوء بسازد واگر قائل شویم بلزوم تعدد موافق ظاهر اخبار
بعید نخواهد بود **مبحث پنجم** در غسل مس میت است واجبست
در حال احتضار خوابیدن محتضر بسمت قبله باینکه بر پشت بخوابد
که کف پای او بقبله باشد بنا بر اقوی وقول باستحباب استقبال ضعیف
است ولازم نیست مداومت بر استقبال بعد از موت ان وهرچند
که مستحب باشد بلکه احوط مداومت بر استقبال است حتی در وقتیکه
غسل میدهند از مستحبات است تلقین کردن میت را بشهادتین
واقرار بدادن ائمه وکلمات فرج باینکه بگوید بان لا اله الا الله الحلیم
الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات
السبع والارضین السبع وما فیهن وما تحتهن وما بینهن
ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین ومستحب است که

چشمها و دهن او را بر هم بگذارند و بکشند دستهای او و بهر طرف ران
و مستحب است که قطیفه یا مثل آن بر روی میت بیندازند که پوشیده
شود جمیع آن و مستحب است تلاوت قرآن پیش از قبض روح و بعد
از آن خصوصا سوره یس و الصافات بخوانند **مبحث ششم** در غسل
مس میت است و هرگاه کسی مس کند میتی را بعد از سرد شدن و پیش
از غسل دادن واجبست غسل مس میت بنا بر اقوی و قول باستحباب
ضعیف است و اظهر سقوط غسل مس میت است هرگاه تیمم داده باشند
بتعذر غسل و همچنین است هرگاه غسل داده باشند بتعذر
سدر و کافور و ظاهر آنست غسل مس میت واجب نباشد هرگاه
مس کند شهید در روی امام و همچنین است هرگاه کشتن او بجهت
باشد بواسطه حدی یا قصاصی و پیش از آن امر شده باشد غسل کند
غسل میت را و حنوط کند و کفن بپوشد زیرا که غسل دادن ساقط
میشود غسل مس آن لازم نخواهد بود و هرگاه مس کند میت را پیش از اتمام
شدن جمیع اغسال اظهر لزوم غسل مس است و همچنین است هرگاه مس
کند آن عضوی را که کامل شده باشد غسل آن چنانچه غسل
مس واجب است هرگاه مس کند میت را واجب است غسل هرگاه مس کند
عضوی که از حی یا میت جدا شده باشد و مشتمل باشد بر استخوان
زیرا که بمنزله میت است بنا بر قول احوط بلکه اظهر و اقوی و هرگاه مس
کند

کند موی میت را یا برساند موی خود را بمیت لازم نیست غسل
مس میت و هرگاه دست کند بناخن یا بدندان میت یا اینکه ناخن
و دندان خود را بمیت برساند احوط بلکه ظاهر وجوب غسل
مس است و تفاوت نمیکند در وجوب مس میان آنکه مس باختیار
خود واقع شود یا بغیر اختیار و میان آنکه عمدا واقع شود یا سهوا
عالم باشد یا جاهل زیرا که ظاهر وجوب غسل مس است در جمیع
این صورت **مقام دویم** در غسل میت است و تنقیح این بحث موقوفست
بر بیان چهار مقدمه مقام اول در بیان مغسل است و شرط شده
است در اینکه مکلف باشد پس تغسیل صبی و مجنون صحیح نیست
و باید که مغسل مسلم باشد پس هرگاه کافر باشد تغسیل آن صحیح
نخواهد بود و هم شرط است مساوات در ذکوریت و انوثیت
میان مغسل و میت پس مرد زن را و زن مرد را نمیتوانند غسل
دهد و باید که دانسته شود که حکم این شروط مختلف است پس
تکلیف شرط است با اختیار یا با اضطرار پس هرگاه ممکن نباشد
بغیر صبی و مجنون غسل ساقط است و هرگاه مسلم ممکن نباشد
و ممکن آن تغسیل کافر بوده باشد پس مشهور آنست که کافر
غسل بدهد میت مسلم را و محقق رحمة الله منع کرده است
از غسل دادن کافر میت را و این قول بحسب قواعد خوبست و اگر

اخبار و فتوی بر خلاف آن نمبوده و با وجود آن پس اقوی قول اشهر
است و همچنین هرگاه مردی فوت شود و مردی نباشد که غسل
بدهد او را زن غسل بدهد و هرگاه زنی فوت شود زنی نباشد که غسل بدهد
او را مرد غسل بدهد بشرط اینکه هر یک از مرد و زن بایکدیگر
محرم باشند بواسطه نسب و یا رضاع یا مصاهرت مثل مادر
زن و پدر شوهر این صورت ممکن از اجنبی که مساوی باشند
در ذکوریت و انوثیت پس در جواز غسل دادن هر یک از مرد و زن
محارم را دو قول است و ظاهر اکثر فقها عدم جواز است و این
قول احوط بلکه اظهر است و در شرط بودن شستن ایشان میت را
بر آنکه از بالای جامه باشد یا اینکه از پای پیراهن آب میریزند
و غسل میدهند و اگر پیراهن نداشته باشد جامه دیگر بر او
می اندازند و غسل میدهند یا اینکه شرط نیست و برهنه میتوانند
که غسل بدهند بشرط اینکه بپوشانند عورت آن را دو قول است
و قول اول چنانچه اکثر قائل شده اند احوط بلکه اقوی است و جایز
است غسل دادن زن شوهر را و شوهر زن را در حال اختیار
و در حال اضطرار باینکه مرد دیگر نباشد که مرد را غسل دهد
یا زن دیگر نباشد که زن را غسل دهد باینکه ممکن نباشد شخصی
که مساوی میت باشد در ذکوریت و انوثیت بنابر اقوی و لازم

نیز

نیست از بالای جامه غسل بدهند بلکه لازم نیست پوشیدن عورت
در اینجا بنابر اقوی بلی بهتر آنست که عورت را بپوشانند و جایز است
که بشوید مرد دختر سه ساله را و همچنین زن پسر سه ساله را
در حال اختیار و در حال اضطرار چه با جامه باشد یا بغیر
جامه بنابر اقوی و هرگاه سن آن طفل زیاد از سه سال باشد
تا پنج سال پس در جواز تغسیل غیر جنس اشکال است و احوط ترک است
مقام ششم در بیان میت است که غسل دادن آن واجبست بدانکه
واجبست تغسیل میتی که مؤمن باشد یعنی قائل بامامت دوازده
امام باشد و اما میتی که مخالف باشد یعنی که سنی باشد پس مشهور
کراهت غسل دادن مؤمنست مخالف را با وجود عدم ضرورت
از تقیه و اگر ضرورت باشد که بایست غسل بدهد مؤمن مخالف را
پس غسل میدهد او را بطریق ایشان باینکه علم بطریق ایشان داشته
باشد و اگر نداشته باشد غسل میدهد او را بطریق شیعه و اما هرگاه
مخالف نزد مؤمن فوت شود ضرورتی بتغسیل دادن آن بطریق ایشان
یا بطریق شیعه یا تحریم یا جواز آن اشکال است و احوط غسل دادن
مخالف است بطریق شیعه و جایز نیست غسل دادن کافر و هرچند
از فرقه مسلمین باشد مثل غلاة و خوارج و در حکم مسلم است
طفلی متولد از مسلمان شده باشد و هرچند سقط باشد تام الخلقه

بتغسیل آن نباشد ضرورتی
مخالف بنا باشد که بغسل بدهد
او را مثل ... در وجوب
نص

نباشد هم چنین است مجنونی که متولد از مسلم باشد و ساقط
است غسل از شهید پیش روی امام ع و از شخصی که واجب
باشد کشتن آن بجهت حدی یا قصاص و پیش از کشتن غسل
کند بطریق میت با جمیع شرایطه زیرا که غسل بعد از کشتن واجب
نیست و هم چنین ساقط میشود غسل از کسی که هرگاه غسل داده
شود اجزاء بدن آن از هم بپاشد یا او شخصی که غاسل باشد
هرگاه غسل دهد آن را خوف داشته باشد از استعمال آب بر خود
یا اینکه غاسل نبوده باشد یا اینکه آب نباشد در این دو صورت
واجب است که تیمم بدهند میت را **مقام سیم** در بیان کیفیت
غسل میت است واجب است پیش از غسل ازاله نجاستی که در بدن
او هست از بول و غایط و خون و منی و رطوبات که از میت
باشد که از مخارج آن رسیده باشد و هرگاه نجاستی یعنی نداشته
باشد و لکن متنجس شده باشد بان چیزی که عین نجاست
است در آن نباشد یا اینکه برطرف شده باشد آن نجاست پس
ظاهر وجوب تغسیل آن نجاست است و باید که مجموع بدن میت را
پیش از غسل تطهیر کنند و کافی نیست تطهیر بدن میت پیش از عضوی که
اراده دارد که غسل دهد آن را اگر چیزی باشد که منع از وصول آب
نماید آن را ازاله آن پیش از عضوی که مشغول غسل میشود کافی نیست

و باید

تکبیر را بقصد وجوب نماز صحیح است و تکبیر زاید حرام خواهد بود
و مستحب است نماز کردن بر میت بجماعت و لازم اینست اینکه
ماموم نیت اقتداء بکند با امام هرگاه خواسته باشد که نماز با امام
نماید و واجب است در تکبیرات اینکه تکبیر را بگوید بعد از تکبیر امام
و لازم نیست بر ماموم در این نماز اینکه بجا بیاورد جمیع تکبیرها و
اذکار را و امام متحمل نمیشود در این نماز هیچ چیز را از ماموم و
قرائت و تسلیم در این نماز نیست و باید که ما بین میت و مصلی دوری
فاحش نباشد بحیثیتی که در عرف گفته شود اینکه نماز بر میت شده
و ضرر ندارد دوری از میت بواسطه ازدحام مامومین و هرچند
که بعض ایشان نماز کنند بر آن میت بطریق انفراد و اگر نماز کنند بعضی نفر
منفردا بر یک میت بیک مرتبه صحیح است و اگر بعض ایشان داخل
نماز شده باشند و بعض دیگر بخواهند داخل نماز شوند بعد از ایشان
صحیح خواهد بود تا اینکه محل وجوب باقی باشد و اگر ماموم ادراک
کند بعض تکبیرها او هرچند که در اثناء دعاء بوده باشد تمام میکند
با امام تکبیرات باقیه را و بعد از آن بجای آورد تکبیرات را که فوت
شده است و باید تکبیرات را از عقب یکدیگر بگوید و دعا تکبیرات
ساقط است بنابر ظاهر اصحاب و اقوی اینست که هر قدری که ممکن
از دعا باشد بخواند مادامیکه شرایط نماز باقی باشد مثل اینکه میت

ازموضع نماز برندارند که استدبار قبله بعمل امده باشد یا اینکه
دور شود میت بوضعی که از نماز میت بودن بیرون برود وظاهر
انست که بعد از دخول ماموم در نماز بعد از تکبیرات است همان
دعای که مختص این تکبیرات بخواند ولازم نیست متابعت امام را
در اذکاری که مختص است باین تکبیر و بعد از فارغ شدن امام
از نماز هرگاه تمکن شود اذکار که مختص است باین تکبیراتی که از امام
جدا شده است باید که بعمل بیاورد والا ساقط خواهد بود **مقام**
چهارم در بیان شرایط نماز میت است وشرط شده است در نماز
میت استقبال قبله وگذاشتن میت بجانب راست مصلی
هرگاه امام باشد یا اینکه یکنفر مثلا منفرد بر ان نماز کند ووضع
ننماید بودن سر میت بر جانب چپ یا جمیع ان بر جانب راست مصلی
باشد بواسطه کثرت ماموین یا مصلین بطریق انفراد دفعة
وشرط است که میت بیا ردو ران مصلی نباشد مگر بواسطه مانعی
و باید که میت پیش روی مصلی باشد پس اگر میت را در عقب
مصلی بگذارند نماز باطل است نزد شیعه و بعض سنیان تجویز
کرده اند وان باطل است وشرط است که نماز واقع شود بعد از
غسل وکفن پس اگر واقع شود نماز پیش از غسل وکفن باطل بود در
شرایط مذکوره تفاوت نمیکند عالم وجاهل وعامد وناسی زیرا که

٧۶

هرگاه نباشد یکی از اینها واجب است اعاده نماز وشرط است نیز اینکه مکان
مصلی ومیت غصبی نباشد و باید که لباس مصلی وکفن میت مغصوب
نباشد با علم بغصبیت واگر جاهل باین باشد یا اینکه فراموش کرده
باشد نماز صحیح است وهرگاه مصلی لباس او حریر یا طلا یا طلا یا غیر
ماکول اللحم باشد در صحت نماز ان اشکال است واقوی اجتناب است
ودر غیر ماکول اللحم اظهر جواز است وشرط است در مصلی اینکه نماز را
ایستاده بجا آورد با تمکن وچون که نماز میت بر همه کس واجب است
بوجوب کفائی ساقط میشود وجوب بعد از فراغ از فعل وساقط نمیشود
با اشتغال بفعل قبل از فراغ مگر هرگاه ظن تام بعلم حاصل شود باینکه
ان نماز را تمام خواهند نمود زیرا که در انوقت قول بسقوط قوت دارد
وجایز است قطع این نماز با جنبی و احوط اجتناب است وجایز
است نیز عدول کردن از جماعت از برای ماموم بانفراد واما عدول
از امام با مامی که دیگر جایز نیست **مبحث هفتم** در دفن میت است
وواجب است در دفن کندن کودی در زمین بقدری که میت در ان
پوشیده شود بوضعی که بوی ان بیرون نیاید که منشا ایذاء مردم
نشود و باید که امن باشد از حیوانات درنده که بیرون بیاورند
از انکه موجب ایذای مردم ومیت باشد و باید که زمین غصبی
نباشد بلکه باید که مباح باشد مگر در صحراها بشرط دفن یا میت

غصب نکرده باشد او را یا آنکه اعانت بر غصب ایشان نکرده باشند
و با وجود آن ظاهر عدم جواز دفن است و باید که آن مسجد نباشد
زیرا که دفن در مسجد جایز نیست و باید که آن زمین الخ باشد
پس اگر زمین نجس باشد که موجب سرایت نجاست بمیت یا کفن او شود
جایز نیست دفن در آن و اگر موجب سرایت نباشد لکن موجب
هتک حرمت آن باشد از قبیل زمین بیت الخلا و بالوعه و مسلخ
حیوانات دفن در آن جایز نیست و همچنین جایز نیست دفن کردن
در موضعیکه موجب هتک حرمت امام باشد مثل آنکه مقدم بر
امام دفن نماید بفاصله قلیلی و اگر دور باشد بموضعیکه منافی
احترام نباشد جایز است و هرچند نزدیکتر باشد افضل است و اگر
در عقب امام دفن نماید بفاصله قلیله نیز همین حکم دارد ظاهرا
شرط است در دفن اینکه میت را رو بقبله بخوابانند یا آنکه صورت
و پیش بدن آن بالتمام بقبله باشد این وقتیست که سمت قبله
معلوم باشد و ساقط میشود استقبال هرگاه قبله معلوم نباشد
و اگر ممکن باشد معرفت سمت قبله واجب است تحصیل معرفت
آن مادامیکه تاخیر آن موجب فساد بر میت نباشد و اگر معرفت
داشته باشد بسمت قبله باینکه معرفت داشته باشد میان
مغرب و مشرق واجب است دفن کردن در آن سمت و غیر آن جایز

بز

نیست دفن کردن میت مؤمن را در مقابر کفار و همچنین کفار را
در مقابر مؤمنین زیرا که موجب هتک حرمت مؤمن است
و موجب ایذای مسلمین میشود بجهت عذاب ایشان و استثناء
میشود از حکم مذکور صورتیکه مشتبه شده موتی مؤمن بکافر
زیرا که جایز است دفن کردن مجموع ایشان در مقبره مسلمین
و با آنکه زن کافره حامله از مسلم باشد زیرا که واجب است
دفن کردن آن در مقبره مسلمین بانحوی که زن پشت بقبله بخوابانند باشد
که روی طفل بقبله بوده باشد و هرگاه زن حامله بوده باشد
و فوت شود طفل آن زنده باشد جزما باحساس یا ظن شرعی
مثل اینکه قوابل شهادت بدهند بر حیات طفل واجب است
شکافتن شکم زن او بیرون آوردن طفل را از جهت حفظ النفس
محترمه و اگر شکافته شود از جانب پهلوی چپ و بعد از آن دوخته
شود بهتر است و جایز نیست از برای صاحب عزا پاره کردن
رخت او غیره مگر بر پدر و برادر و او نیز برای زن جایز است
و در غیر پدر و برادر اشکال است و احوط اجتناب است و
جایز نیست نقل کردن میت بعد از دفن مگر نقل کنند بمشاهد
مشرفه و لازم نیست کما زعم بیاشد بلکه اگر متفرق شده باشد
اعضای آن جایز است نقل کردن و هرچند که استخوان باشد

وجایز است نیز نقل کردن از آن بلد بآن موضع که قبر امام نزدیک
بآن موضع باشد و هر چند که در بلد امام علیه السلام نیز
دفن شده باشد مطلب چهارم در اغسالیست که مختص بزنان
است و در آن چند بحث است مبحث اول در غسل حیض است
و درین چند مقام است اول در بیان تمیز دادن خون حیض است
که موجب غسل میشود از خون استحاضه و بکارت بدانکه خونیکه
از رحم زن بیرون میاید شش قسمست خون حیض و نفاس و استحاضه
و خون بکارت و خون قروح و خون جروح است و اما خون
حیض اغلب اوقات سیاه و گرم و بدبو میباشد و بقوت بیرون
میاید و میبیند زن او را در ماهی یکمرتبه یا دو مرتبه و گاهی
سرخ و گاهی گلناری میباشد یعنی گلی و کمتر از سه روز نمیباشد
و زیاده از ده روز نمیباشد و شرط شده در سه روز آنکه متوالی
باشد باینکه از اول شروع کردن به بیرون آمدن تا آخر سه روز
خون باقی باشد و هر چند که در باطن رحم خون بوده باشد
و کافی نیست دیدن خون را هر روز یکمرتبه و ظاهر اینست
که مراد اینست که در مجموع سه شبانه روز باید باین منوال
بوده باشد که هر وقت پنبه را داخل کند در رحم ملوث بخون
بیرون آید و اگر مشتبه شود خون حیض بخون نفاس باینکه

بیرون

بیرون آید خونیکه علم بسبب ولادت نداشته باشد بلکه شک داشته
باشد در اینکه آنچه بیرون آمده است باینکه خون آدمیست یا
نه آدمیست یا نه پس درین حکم صورت حکم میشود باینکه آنخون حیض
است بشرط اینکه شرایط حیض متحقق بشود از اینکه کمتر از سه روز
زیادتر از ده روز نباشد و اقل طهر که عبارت از ده روز باشد
فاصله شده باشد میان خون حیض اول و این خون مشتبه و اگر
مشتبه شود خون حیض بخون بکارت پس این دو صورت دارد
اول آنست که نمیداند ازاله بکارت آن شده است یا نه و در این صورت
حکم بحیضیت میشود بشرایط مذکوره دوم آنست که علم دارد باینکه
ازاله بکارت شده است یا نه و درین چند صورتست اول آنکه
خون میبیند در ابتدای حال که احتمال دارد که خون بکارت باشد
و احتمال دارد که خون حیض باشد دوم اینکه خون را در اول مرتبه
دید قطع کرد باینکه خون بکارتست و بعد از آن شک میکند
که خون بکارت منقطع شده است و خون حیض حادث شده است
یا خون حیض مخلوط بخون بکارت شده است و در هر دو صورت
واجب است که رجوع کند و استفسار نماید باینکه قطعه از پنبه را
بخود بردارد و بر پشت بخوابد و پاهای خود را بلند کند و بگذارد
و پنبه را داخل رحم نماید و قدری صبر کند و بعد از آن پنبه را [illegible]

بیرون آورد پس اگر خون دور پنبه طوق زده باشد علامت
بکارت است و خون حیض نیست و اگر خون مجموع پنبه را فرو گرفته
باشد یا آنکه زن علم بهم رساند که این خون بالاتر از موضع بکارت
است علامت حیض است و عمل آن مینماید و در آن چند شرط
است اول در رحم آن زخمی و جراحتی که خون از آن بیاید نباشد
دوم آنکه خون از بسیار نباشد که بمجرد گذاشتن پنبه مجموع آن را
فرا گیرد و هر گاه ممکن باشد امتحان بواسطه فقد آینه و شرط باعتبا
کوری و نبودن شخصی که محول باشد که خبر دهد ما بین کیفیت
حال یا باعتبار تاریکی و نبودن چراغ که حال را معلوم کند و امثال
آن پس اقوی آنست که حکم بحیضیت کند زیرا که قاعده شرعیه است
که هر گاه خونی که بیاید و احتمال حیضیت داشته باشد حکم بحیضیت
باید کرد تا خلاف آن معلوم شود و احوط آنست که ترک نماز نکند و
آنچه بر حایض لازم است ترک آن نماید و ان با تمکن امتحان نکرده باشد
و عبادت را بعمل آورده باشد باطل خواهد بود و هر چند که بعد
معلوم شود که آن خون که دیده است خون بکارت بوده و در صورتیکه
ممکن از امتحان نباشد و ترک نماز بکند بنا بر اقوی حکم بحیضیت میشود
و بعد که متمکن از امتحان بشود امتحان بکند و بعد معلوم شود
که پاک است آن خون بکارت بوده است لازم است قضای آن نماز

ها

ها اینکه ترک کرده است و اگر نماز را بجا آورده است در صورت
مزبوره نماز صحیح است و هر چند که نماز را بقصد احتیاط کرده
است و دانسته که نماز در این صورت بر آن لازم نیست بنا بر
وجهیکه تقویت کردیم و اگر خون حیض مشتبه شود بخون جروح
و قروح پس اگر شک داشته باشد در اصل حصول قروح و
جروح با اینکه خون را به بیند و نداند که در باطن رحم آن زخمی
بهم رسیده است و این خون از آنست یا اینکه زخم نیست و خون
حیض است پس در این صورت حکم بحیضیت میشود و اعتنا بآن
احتمال نمیکند و اگر زخمی پیش از حصول شک بوده باشد و خونیکه
پیش دیده است جزم داشت که خون زخم است و الحال شک میکند
که آیا خون حیض است یا خون زخم است یا آنکه شک میکند
که خون حیض عارض شده است یا خون زخم پاینده پس در اینصورت
باید که ملاحظه کند که اگر از جانب چپ بیاید حکم بحیضیت میکند
و اگر جانب راست بیاید حکم میکند که این خون از زخم است بنا
بر قول اصح و اشهر و بعضی عکس کرده اند و این قول نیز خالی از قوت
نیست و لکن قول اول اقوی است و احوط بجا آوردن نماز است در
این صورت و اگر مشتبه شود خون حیض با استحاضه پس حکم آن ظاهر
میشود در مقام اقسام عادت زنها از مبتدئه و مضطربه و ذات العاده

چنانچه بعد مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و باید دانست
که خون حیض نمیباشد پیش از تمام شدن نه سال و بعد از رسیدن
بسن یاس و زن را که یائسه میگویند هرگاه سیده باشد
از شصت سال یائسه میباشد و عوام در پنجاه سال که
و خون حیض کمتر از سه روز و زیاد از ده روز نمیباشد و باید
در میان دو حیض اقل طهر فاصله باشد و آن ده روز است
پس اگر سه روز از عقب یکدیگر به بیند و بعد از آن ده روز
نه بیند و بعد از آن نیز سه روز به بیند دو حیض خواهد بود
و اگر سه روز به بیند و بعد از آن منقطع شود و روز دهم
به بیند و بعد از آن نه بیند مجموع آن حیض خواهد بود و اگر
روز اول و پنجم و دهم به بیند حیض نخواهد بود زیرا که توالی
شرط است در سه روز بنا بر اقوی چنانچه مذکور شد مقام
دوم در بیان اقسام خون حیض است و آن سه قسم است اول
ذات العادة و آن چهار قسم است اول ذات العادة عددیه و وقتیه
است و آن زنیست که به بیند خون را دو مرتبه در دو ماه
که وقت آن و عدد آن متفق باشد که متوالی باشد دو ماه یا اینکه
متوالی نباشد مثل آنکه دو سه ماه خون را نه بیند که متفق باشد
در وقت عدد و لازم نیست اتفاق ساعات و اثبات نسبت بزمان

نزد

شروع و انقطاع پس اگر در ماه اول در اول روز به بیند و در ماه
دویم در آخر روز ذات العادة خواهد بود و همچنین است نسبت
بزمان انقطاع پس اگر در ماه اول در اول روز ششم منقطع شود
و در ماه دویم در آخر روز ششم منقطع شود ذات العادة خواهد
بود دوم ذات العادة وقتیه است و آن زنیست که به بیند
خون را در دو ماه در یک وقت مثل روز اول ماه یا دوم ماه
الی غیر ذلک سیم ذات العادة عددیه است و آن زنیست که
عدد حیض آن در دو ماه یا اکثر مساوی باشد با اینکه خون را
به بیند دو مرتبه در دو ماه یا اکثر یکعدد چهارم ذات العادة
وصفیه است و آن زنیست که به بیند خون را در دو ماه یا اکثر
دو مرتبه بصفت حیض دوم مبتدئه است و آن زنیست که هنوز
ثابت نشده از برای آن عادتی نه از وقت و نه از عدد و نه از صفت
و چه اول خون دیدن آن باشد یا نه چنانچه مکرر دیده باشد با
باضطراب و اختلاف در وقت و عدد و صفت آن زیرا که آن
زن را مبتدئه گویند سیم مضطربه است و آن زنیست که مضطرب
باشد حال آن چه از اول خون دیدن آن مضطرب باشد بحقیقتی
که عادت از برای آن زن حاصل نباشد یعنی عادت مستقره نه از صفت
و نه از عدد و نه از وقت یا آنکه معتاده باشد و حاصل شود اضطراب

بعد از عادت حاصل و واجبست بر زن ذات العادة وقتیه و عددیه
و وصفیه هرگاه جامع اعتبار باشد بجمیع آنچه حاصل میشود
با آن عادت اینکه ترک نماز را بمحض امدن خون در اول زمان عادت
و صبر میکند تا تمام شود زمان عادت پس هرگاه بعد از زمان که
تمام شد و پاک شد غسل میکند و اگر پاک نشد بعد انقضاء
زمان عادت پس اگر بر ده روز یا کمتر از روزی که خون را دیده
است منقطع شود مجموع آن حیض است و اگر از ده روز تجاوز کند
قرار میدهد زمان عادت را حیض و آنچه از زمان حیض زیاد
باشد استحاضه خواهد بود و باید که قضا کند نماز و روزه را
که بعد از عادت ترک کرده است و هرگاه عادت زن و وقت آن
معین باشد یعنی ذات العادة وقتیه باشد و اما در عددیه آن
اضطراب داشته باشد پس در جریان حکم مذکور در آن با اینکه بمحض
دیدن خون ترک نماز نماید خلاف است و اشکال دارد و اقوی
آنست که این قسم ذات العادة نیز حکم بحیضیت میکند و ترک
عبادت را مینماید بمجرد دیدن خون زیرا که معروف در عادت
زنان آنست که خون را بسیار اوقات مقدم بر عادت و موخر
از عادت می بینند و اما زنیکه عادت آن مستقره باشد بصفت
حیض پس آن نیز بمجرد دیدن خون را بصفت حیض ترک نماز نمینماید

دوره

وهرگاه زن معتاده چه معتاده بحسب وقت باشد یا بعدد یا هر دو
باشد خون را بغیر صفت حیض ببیند یا اینکه رنگ خون سیاه
یا سرخ باشد پس اگر ما بین دو خون اقل طهر فاصله شده باشد هر دو
حیض خواهد بود و اگر کمتر فاصله ده روز شده باشد پس اگر مجموع
از ده روز تجاوز نکند مجموع حیض خواهد بود و اگر مجموع از
ده روز تجاوز بکند پس اظهر آنست که ایام عادت را حیض حساب
میکند و باقی را استحاضه و هرچند که خون را بصفت حیض ببیند
و هرگاه زن مبتدئه باشد یعنی اول خون دیدن او باشد و پیش از
آن خون ندیده باشد یا اینکه مضطربه باشد یا آنکه وقت معین یا هیچ
یک را یا عدد معین نداشته باشد اقرب آنست که ترک عبادت را میکند
بمجرد دیدن خون چه بصفت حیض باشد یا نه و احوط استظهار
بفعل عبادت است و ترک آنچیزیکه فعل آن بر حایض حرام است و
زنیکه باشد که دو ماه یا سه ماه خون ببیند علی الاستمرار پس اگر
صاحب عادت باشد بوقت و عدد رجوع میکند بعادت خود
همان را حیض حساب میکند و اگر مبتدئه یا مضطربه باشد رجوع
میکند بان خونیکه بصفت حیض باشد باینمعنی که خونیکه می بیند
بصفت خون حیض که قبل دیده آن را حیض حساب میکند و باقی را
استحاضه و شرط است که آنچه بصفت حیض می بیند کمتر از سه روز

نباشد و باید که متوالی باشد چنانچه سابقا مذکور شد بنابر
قول اقوی و باید که زیاد از ده روز نباشد از جهت آنکه بصفت
حیض می بیند و باید خونیکه می بیند بصفت حیض کمتر از ده روز
نباشد تا آنکه اقل طهر محقق شود و اگر آن زنیکه می بیند خون را علی
الاستمرار متفق باشد خون آن در وصف باینکه همه خون بصفت
حیض باشد یا اینکه همه بصفت استحاضه باشد پس اگر زن مبتدئه
باشد رجوع میکند در عدد و ایام حیض بعدد و ایام خویشان
خود از مادر و خواهر و عمه و عمه زاده و خاله و خاله زاده چه
از جانب مادر و پدر باشد یا یکجانب رجوع بخویشان تفاوت
ندارد آنکه زنده باشند یا مرده باشند و هرگاه علم بعدد ایام حیض
ایشان حاصل شود و اعتبار ندارد اتحاد بلد و نه تقارب در سن
ایشان بنابر ظاهر نص و فتوی و هرگاه ممکن نباشد رجوع بعادت
خویشان باعتبار فقدان ایشان یا باعتبار عدم امکان علم بعادت
ایشان یا باعتبار اختلاف عادت ایشان و هرچند که اختلاف
باعتبار اختلاف یکی از ایشان یا باقی بوده باشد رجوع میکند بزنا
نیکه نزدیک بان بوده باشد در سن از ان بلدی که در آنجا نشو
نما یافته و ممکن از استعلام حال ایشان باشد بنابر مذهب جمعی
از اصحاب و اقوی آنست که بعد از فقدان اقارب رجوع میکند

بشهر

مبتدئه و مضطربه بروایاتیکه وارد شده است درین باب
از جهت مراعات این دو تا و اظهر روایات بحسب عمل آنست
که شش روز یا هفت روز را حیض حساب میکند و ترک
نماز میکند و در باقی عمل استحاضه بجای آورد چنانچه
مذکور خواهد شد **مقام سیم** در احکام حایض است حرام
است بر حایض در زمانیکه حایض باشد یا حکم بحیضیت او میشود
جمیع عباداتی که مشروط به نیت بوده باشد از مثل نماز چه واجب
باشد یا سنت و روزه و طواف و اعتکاف و احرام است نیز بر آن
مس کتابت قرآن و مکروه است برداشتن قرآن را با خود و مس کردن جلد
آن و حاشیه آن او حرام است بر او لبث در جمیع مساجد چه خوابیده باشد
چه بیدار چه نماز در آنجا باشد یا نه و اما داخل شدن حایض در مساجد
باینکه عبور کند و مکث نکند و مستلزم تلویث مسجد نباشد پس
آن مکروه است و حرام نیست مگر در مسجد مکه و مدینه زیرا که
دخول در آنها نیز حرام است و هرچند که مکث حاصل نشود و ظاهر
آنست که حکم روضات مقدسه مثل مسجدین باشد پس جایز نیست عبور
کردن در روضات مقدسه مثل مسجدین و حرام است نیز بر آن خواندن
سوره عزایم که سجده واجب در آن باشد و اگر بسم الله را نیز بقصد
آنها بگوید حرام است و خواندن آیه سجده نیز حرام است بر او و ممکن

هرگاه بخواند بوجه حرام یا استدلال یا اینکه یا ناسی باشد واجبست برو
اینکه سجده کند زیرا که حیض مانع از سجده کردن نیست و هم چنین است
هرگاه گوش کند که بشنود ایه سجده را پس واجبست که سجده نماید
مکروهست خواندن باقی قران را غیر سوره عزایم هرقدر که بوده باشد
واحوط انست که زیاده از هفت ایه نخواند واگر مشترك باشد بین
سوره عزایم وغیر ان جایز است خواندن مگر در وقتیکه بقصد سوره
عزایم بخواند حرام خواهد بود واگر حامل باشد باصل سوره عزایم
ولکن نداند که خواندن سوره عزایم حرامست واجبست ترك
قرائت قرانرا جمیعا تا انکه علم ببوره حاصل شود اگر مشغول بقرائت
باشد باعتبار جهل یا سهو یا نسیان واجبست ترك قرائت بعد
از انکه دانست وحرامست بر مرد وطی حایض ما دامیکه خون می
بیند چه زوجه دائمی باشد یا منقطعه وچه کنیز باشد و در ثبوت
حرمت وطی اجنبیه زیاده از اصل حرمت ان زوجه است که دائمی
یا منقطعه یا کنیز باشد واظهر ثبوتست وظاهر بیشتر ثمره ان
در ثبوت کفاره وعدم ان وظاهر انست که عقوبتها بین زنا و مرد
نمیباشد در جانب موطوئه در حرمت وثبوت کفاره وحرمت وطی
مختص است بقبل زن پس ضرر ندارد وطی در دبر در حال حیض و
هرچند که کراهت مغلظه داشته باشد چه در حال الحیض باشد یا ان

وضرر ندارد بتقبیل و ملاعبه بان و هرچند که موجب
انزال شود چنانچه که بر مرد وطی زن حرامست بر زن نیز حرامست
تمکین خود را بمرد در حال الحیض و هرگاه زن خود را تسلیم مرد نماید
واجب بر مرد سئوال از ان که حایض است یا نه و هرچند که احتمال
بدهد حایض بودن او را یا اینکه دانسته باشد یا اینکه قبل از این
حال الحایض بوده است مگر اینکه زن متهمه باشد زیرا که احوط
درین صورت اجتناب است و هرگاه خبر بدهد بحایض
بودن خود واجبست قبول قول ان هرچند که متهمه باشد و
حرامست بر زن ادعای اینکه حایض است بجهت منع زوج از وطی
یا اینکه حایض نباشد و هرگاه زن یا مرد عالم بحیض بودن نباشند
یا اینکه عالم باشند و فراموش کنند حایض بودن را وطی و تمکین
از هیچ یك حرام نخواهد بود و هرچند که بعد معلوم شود که
حایض بوده است واگر عالم باشد در حال دخول یا اینکه حایض بوده
است در اثنا واجبست که بدن خود را از زن علی الفور
بر مرد واجبست بر زن نیز امتناع از تسلیم خود را بان و هرگاه
عالم بحیضیت باشد و نداند که وطی حایض حرام است پس اگر غافل
محض باشد حرام نخواهد بود واگر شبهه باشد که وطی با حایض
حرام است ولکن جزم نداشته باشد یا انکه اخذ از مجتهد نکرده باشد

واجب است بر او که تفحص نماید و اگر باین حال تفحص نکرده باشد
وطی کند حرام خواهد بود و جاهل در این صورت معذور نیست
و اگر وطی کند حایض را عمداً با علم بحیضیت پس در وجوب کفاره
و استحباب آن دو قول است و اول احوط است البته اگر المتحیره
نباشد و کفاره یک مثقال شرعی است از طلا که سه ربع مثقال
صیرفی بوده باشد هرگاه وطی در اول حیض واقع شود و اگر در
وسط واقع شود نیم مثقال و اگر در آخر واقع شود ربع مثقال میباید
و باید که این کفاره را بفقرا و مساکین دهند و احوط آنست که مسکوک
باشد یعنی شرفی یا باجاقلو داد را این زمان بوده باشد با تمکن
از آن و در جواز دادن قیمت از جنس نقره با امکان طلا اشکال است
که قول بجواز خالی از قوت نیست و اگر وطی کند در هر سه حال واجب
خواهد بود هر سه کفاره که عبارت از دو مثقال الا ربع باشد و اگر
در بین وطی حایض شود واجب است مبادرت کند بآنکه خود را از زن
جدا نماید پس کفاره بر آن لازم نمیشود و اگر مبادرت باخراج ننماید بلکه
فرج خود را بر فرج زن بماند کفاره در ظاهر وجوب کفاره است و لکن یک
کفاره بر آن لازم نیست و آنکه اخراج بالتمام نکرده باشد و هر چند که خود
را حرکت ندهد و بعضی از آن را اخراج نماید بلی هرگاه خود را بالتمام اخراج
نماید باز ادخال نماید بعد از ادخال و اخراج یک کفاره لازم خواهد بود

واگر مکرر شود لازم نیست تکرار کفاره چه در یک قسم آن باشد یا جمیع
اقسام آن در یک دوره یا دو دوره و چه کفاره داده باشد یا نداده
باشد و کفاره لازم نیست در صورتیکه جاهل بحیضیت یا جاهل
بحرمت آن بوده باشد چنانچه ظاهر اصحاب است و بعضی ادعای
اجماع نموده اند و هر که ظاهر اطلاق اخبار خلاف آنست و اگر حایض
کنیز باشد واجب است تصدق کردن بسه مد از گندم که عبارت از سه
چهار یک تبریز باشد بر سه فقیر و اگر ده مد بده مد ده مسکین را افضل
خواهد بود و اظهر آنست که فرقی ما بین اول و وسط و آخر حیض نباشد
در اینجا و هر چند که تفصیل سابق در کنیز محتمل است و اگر آرد یا خمیر
یا نان یا قیمت گندم بدهد در صحت آن اشکال است و قول بصحت قریب
است و جایز نیست طلاق زوج در حال الحیض یا دخول زوج و حضور آن
و واجب است بر حایض غسل حیض بعد از انقطاع خون از برای
هر چیزیکه شرط غسل بوده باشد او مثل نماز واجب و طواف واجب
و مس کتابت قرآن هرگاه واجب باشد و واجب نیست بر او قضاء
نماز یومیه چه واجب باشد یا مندوب و مستحب است آنکه وضو
بسازد حایض در وقت نماز و بنشیند در مصلای خود و ذکر جناب اقدس
الهی را بجا آورد رو بقبله بقدر اداء نماز و ذکر آن لفظا معین ندارد و اگر
سبحان الله و لا اله الا الله و الحمد لله بگوید بطریق اجتماع شاید

بهتر باشد حایض باید این عمل را ترک نماید زیرا که ظاهر احادیث
وجوب عمل مذکور است و مکروه هست وطی حایض بعد از انقطاع
خون پیش از غسل بنابر اظهر هرگاه زوج یا آقای کنیز خواسته باشد
وطی کند از با غلبه شهوت باید که بگوید بشوید فرجش را زیرا که اظهر
وجوب غسل است در حلیت وطی و هرچند که نجاست عینی نداشته
باشد چنانچه از اخبار مستفاد میشود و مکروه هست استمتاع
از قُبل از هر نوع استمتاع که بوده باشد از مابین و زانو تا ناف بنابر
اظهر و اشهر و قول تحریم آن ضعیف است و مکروه هست از برای حایض
برداشتن قرآن و مس کردن جلد و غلاف آن و همچنین مکروه هست
خضاب کردن بحنا و وسمه چه دست و پا باشد یا موی سر و بعضی
تخصیص داده اند باول و آن وجهی ندارد زیرا که از اخبار مستفاد
اگر خضاب کند ایمن از اصابه شیاطین نمیباشد بحث دوم در
استحاضه است و آن خونیست که خون حیض و نفاس و بکارت
و قروح و جروح نبوده باشد که زنان باعتبار مزاجی می بینند از
و شرط نیست در احکام که مترتب میشود که آن خون بلوغ و نه یأس بلکه
اگر این خون را به بیند پیش از بلوغ و بعد از سن یأس پس این خون
استحاضه خواهد بود و موجب وضو و غسل میشود و هرچند که
وضو و غسل بعد از بلوغ بوده باشد و این خون سه قسم است

قلیله

قلیله و متوسطه و کثیره است و هرگاه اشتباه در این اقسام باشد
بحسب عرف یعنی که اهل عرف حاکم باشد به هر یک از اقسام و اگر
پس باید عمل کند باحکامی که بعد مذکور میشود بجهت هر یک از
اقسام و اگر مشتبه باشد که نداند که این خونیکه می بیند از کدام
قسم میباشد پس در این وقت امتحان کند باینکه پنبه یا آنچه که
شبیه پنبه باشد در نرمی که بسیار صلابت نداشته باشد
و رنگ خون را نداشته باشد بلکه بهتر آنست که سفید باشد
جمع نموده داخل در فرج نماید بوضعیکه ساوی اطراف باشد
و مجموع محل معتاد را فرا گیرد بوضعیکه متعارف زنان میباشد و
لازم نیست که بسیار سخت نماید و جایز نیست که بسیار نازک
باشد باید حد وسط بوده باشد و مقدار پنبه مختلف میشود
نسبت بمحل پس باید پنبه بمقدار محل باشد و مدت زمان وضع در
اخبار و کلام مذکور اصحاب نیست و ظاهر آنست که حواله بمعتاد
و متعارف چه باینکه قدر از زمان هرگاه خون بیاید متصف بقلت
و وسط و کثرت میشود همان قدر از زمان معتبر میباشد پس هرگاه
وضع کرد پنبه را و قدری از زمان گذشت پس اگر خون روی پنبه را
که در باطن است گرفت و هرچند که داخل شود در میان پنبه ولکن
بآن روی پنبه در هیچ طرف بآن نرسیده آن استحاضه قلیله میباشد

وحکم آن است که واجب است اینکه وضو سازد از برای هر نماز و واجب است
بر زن تغییر پنبه باینکه آن پنبه را بیرون آورد و پنبه پاکی بخود
بردارد و اگر کهنه که بر بالای پنبه میباشد و متنجس شده باشد بآن
خون ظاهر وجوب شستن یا تغییر آنست و ظاهر وجوب شستن ظاهر
فرج است هرگاه متنجس بآن خون شده باشد و اگر خون بآن روی
پنبه که در ظاهر است رسیده باشد ولکن از پنبه جاری نشده باشد
از استحاضه متوسطه میباشد و حکم آن است که با عمل مذکوره
از وضو و تغییر پنبه و کهنه و شستن محل و غسل بکند بجهت نماز
صبح در باقی نمازها اعمال را بجای آورد بدون غسل بنابر اظهر
و اشهر ولکن اگر در این نوع استحاضه اگر سه غسل بجا آورد مثل
استحاضه کثیره احوط است و اگر خون از پنبه سیلان کند بوضعی که
بکهنه برسد واجب است بر آن اعمال مذکوره با سه غسل یک غسل
جهت نماز صبح و یک غسل نماز ظهر و عصر و یک غسل جهت نماز
شام و خفتن و لازم است بر آن جمع و فاصله قرار ندهد مابین نمازها
و هرگاه جمیع اوقات شب و روز خون از قلیله یا متوسطه یا کثیره بوده باشد
حکم آن چنانست که مذکور شد هرگاه در صبح قلیله باشد ظهر متوسطه
و در شام کثیره بشود واجب است یک غسل بجهت نماز شام و
عشا و هرگاه در صبح کثیره شود واجب است غسل بجهت نماز صبح و هرگاه

بعد از آن

بعد از آن قلیله یا متوسطه بشود واجب نیست غسل بجهت باقی نمازها
و احوط وجوب سه غسل است بمجرد دیدن خون را هرگاه در هر
وقتی از اوقات نماز بصفت کثیره و هر چند که وقت غسل متصف
بآن صفت نباشد یا آنکه منقطع شده باحتمال عود و مدار در
وجوب سه غسل بر حصول خون است و هر چند که در وقت
نماز نباشد و لازم نیست حصول قلت و کثرت و توسط در وقت
نماز چنانچه بعضی از اصحاب گفته اند و احوط بلکه اصح وجوب
وضو است برای هر نمازی از ظهر و عصر و مغرب و عشا و اکتفا
بآن غسل مشکل است و هرگاه متمکن از وضو و غسل نباشد باید
از برای هر نماز سه تیمم کند یکی بدل از غسل و دو تیمم دیگر بدل از وضو
و اگر متمکن باشد یکی از غسل یا وضو واجب است تقدیم غسل و تیمم
میکند بدل از وضو بجهت هر نمازی و هرگاه زن بعمل آورد همه اعمال
مذکوره را حکم طاهر بر آن جاری میشود مادامیکه خون تازه ظاهر نشود
پس صحیح خواهد بود از آن نماز و روزه و مس کتابت قرآن و حلال است
مر زوج را وطی آن بعد از اعمال مذکوره و هرگاه مستحاضه بجا آورد
اعمال را بجهت نمازی و بعد از آن خون آن مستمر باشد و خواهد که بجا
آورد چیزی را که مشروط بطهارت بوده باشد در غیر وقت نماز مثل کتابت
قرآن و بجا آوردن طواف واجب یا آنکه وطی زوج باید یا آنکه عمل مذکوره

بجا آورد تا آنکه اغما جایز باشد پس جایز نیست مجامعت کردن با مستحاضه
بدون اعمال مذکوره و هر چند که قلیله باشد و هرگاه خون منقطع شود
بوضعیکه عود نکند مرتبه دیگر واجبست وضو و غسل بجهت
انقطاع زیرا که خون از جمله احداثست پس لازم خواهد بود رفع
آن در چیزهائیکه موقوف بر طهارت باشد **بحث سیم** در نفاس است
و آن خونیست که حاصل میشود بعد از تولد طفل یا در حال تولد چه
تام الخلقه باشد که از آدم گویند یا آنکه تام الخلقه نباشد باید که
مبدا نشو آدمی باشد که مضغه بلکه علقه و مضغه مثل قطعه گوشتی جاویده
شده باشد و علقه قطعه غلیظ از خونست بوضعیکه جزم بشود که مبدا
نشو آدمیست و هرگاه خون بیرون آید با خروج جزئی از ولد کافی باشد
در تحقق نفاس و خونیکه به بیند پیش از ولادت نفاس نخواهد بود
هرگاه خون پیش از ولادت کمتر از سه روز نباشد ما بین آن و نفاس
ده روز که اقل طهر باشد فاصله شود آن خون حیض خواهد بود
و اگر اینکه کمتر از سه روز باشد یا آنکه کمتر از ده روز فاصله باشد
ما بین خون پیش از نفاس الظهر آنست که آن استحاضه باشد و باید که
عمل استحاضه بجا آورد و نماز کند و قدر معین از برای اقل آن نمیباشد
بلکه محکوم بنفاس است میشود بظهور خون ولادت یا بعد از ولادت
و هر چند که قطره باشد در یک لحظه پس همان نفاس خواهد بود و هرگاه

پاک باشد

پاک باشد بعد از آن واجبست که غسل نفاس را بکند و هرگاه در حال ولادت
خون را به بیند و بعد از آن پاک باشد و باز ببیند پیش از ده روز یا روز
دهم پس مجموع از نفاس خواهد بود و هرگاه منقطع شود در روز دهم
پس مجموع از نفاس خواهد بود و هرگاه مبتدئه و مضطربه بوده باشد و
اما هرگاه ذات العاده بوده باشد پس اعتبار در حکم نفاس بر ایام عادت
است و هرگاه زیاد از ده روز به بیند پس اگر آن زن عادت مستقره در حیض
آن باشد مقدار ایام عادت را نفاس حساب و زاید ایام را عمل استحاضه
بجای آورد احتیاطا یا اینکه ترک نماز میکند تا ده روز و بعد از آن عمل
استحاضه میکند و هرگاه مبتدئه یا مضطربه بوده باشد که عادت معینی
نداشته باشد ده روز نفاس حساب میکند و بعد از آن غسل میکند غسل
نفاس را و بعد از آن نیز خون به بیند استحاضه خواهد بود و آنچه مذکور
شد الظهر اقوالست در مسئله و احوط آنست و هر چند قول با آنکه مجموع ده
روز را نفاس حساب میکند و هر چند که با مقدمات استظهار بوده باشد
در مسئله حیض چنانچه اکثر بر آن رفته اند خالی از قوت نیست و احکام نفاس
مثل احکام حیض است در منع از نماز و روزه و مس کتابت قرآن و داخل شدن
در مساجد و خواندن سورهای عزایم و در حرمت وطی آن در ایام نفاس
و کیفیت این سه غسل بودن لازم میشود که حیض و نفاس و استحاضه بوده
باشد مثل غسل جنابت است در جواز ترتیبی و ارتماسی و در شرایط آن

بودن اب مباح و پاک بودن و اباحه مکان غسل و غیر آن از انچه مذکور شد
کیفیت غسل جنابت و معلوم میشود این اغسال ان غسل جنابت با انکه
لازم نیست در این اغسال وضو چه مقدم کند یا موخر و بهتر انست که مقدم
بدارد وضو را بر غسل در غسل حیض و نفاس لازم است انکه بعد از
پاک شدن نیت رفع حدث بکند و هم چنین است مستحاضه هرگاه
خون از ان منقطع نشده باشد نیت میکند استباحه نماز را نه رفع
حدث را و هم چنین است وضوها ئیکه از برای نماز بجا می اورد
و باید که قصد استباحه نماز بکند هرگاه مجامع شود این اغسال را
با غسل جنابت پس اگر نیت کند جمیع اغسال را و یک غسل کفایت کند
کافی خواهد بود و اگر نیت غسل جنابت را و نیت باقی را نکند مشهور
انست که این غسل کفایت میکند از باقی اغسال و اظهر علم کفایت است
و اگر نیت غسل جنابت بکند نیز مجزی از جنابت میشود و هم چنین است
نیت غسل واجب نزد بعضی و بعضی با نیت واجب مجزی نیست تا انکه
نیت جمیع را به یک غسل بکند و جایز است که نیت واجب و سنت را
به یک غسل بکند و اگر جدا جدا غسل بکند بهتر است زیرا که تداخل
اغسال بر وجهی رخصت است نه بر وجه عزیمت و مشقت بر وجه تخفیف
باشد نه بر تشدید چنانچه مستفاد از اخبار است و هرگاه قصد رفع
حدث با استباحه نماز بکند بدون ملاحظه جنابت یا حیض و

غیران

غیر ان از احداث ظاهر انست که ان نیز کافی باشد زیرا که این
بمنزله نیت جمیع است و هرگاه مجتمع شود غسل جنابت با غسل حیض
و با نفاس و یا مس میت پس ظاهر اصحاب سقوط وضو است باعتبار
غسل جنابت چه نیت جمیع را بیک غسل بکند یا انکه هر یک از اغسال را
جدا جدا بجا اورد و دلیل ان معلوم نیست لیکن اگر اجماع باشد
بر سقوط وضو چنانچه ظاهر انست که چنین بوده باشد ظاهر
سقوط وضو است و اما استحاضه کثیره و متوسطه هرگاه جمع شود
با جنابت و خون منقطع نشده باشد پس ظاهر وجوب وضو است
بجهت هر نماز و وضو نیز از ان ساقط نمیشود بلی هرگاه غسل انقطاع
بوده باشد با جنابت وضو از ان ساقط میشود **مطلب پنجم** در بیان
تیمم است و در ان چند مقام است مقام اول در بیان اسبابیست
که موجب وجوب تیمم میشود و ان نبودن ابست بر وجهی که علم یا ظن
قریب بعلم داشته باشد به نبودن اب زیرا که درین صورت واجب
است تیمم و هرگاه در صحرا باشد و نداند که اب در انجا پیدا میشود
یا نه واجب است که طلب اب بکند از جمیع جانب بقدر مسافت یک
تیر انداختن در زمینی که ناهموار باشد مثل انکه کوه باشد و بقدر مسافت
دو تیر انداختن در زمینی که هموار باشد و باید که تفحص بکند ابرا
از هر موضع که احتمال اب را بدهد در انجا پیش از انکه وقت نماز تنگ بشود

وطلب کند اب را یا بعدم مانع از طلب واحتمال دادن حصول آب را
تا اینکه وقت نماز تنک بشود واجب است که تیمم بکند و نماز را بجا
اورد و نماز ان صحیح است و اعاده ندارد و هر چند که معصیت کرده
باشد و ترک تحصیل اب با وجود ان در شرایط نمیبود و هرکاه
اعتقاد داشته باشد که اب نیست و تیمم بکند در وسعت وقت
و بعد معلوم شود اب در نزد ان یا رفقای ان بود که هرکاه بخواست
یا ایشان مطلع میشدند که آب ندارد میدادند واجب است اعاده
نماز و اکر علم داشته باشد بوجود اب و بعد از ان فراموش کند انرا
و تیمم کند و نماز نماید ظاهر وجوب اعاده نماز است و اکر آبی و انجا
باشد و ممکن باشد خریدن بقیمتی که مضر بحال ان نباشد خریدن اب
و هر چند که قیمت ان زیاد بر ثمن المثل باشد و اکر اب باشد و لکن الات
اب برداشتن نباشد و متمکن از خریدن الت بوده باشد خریدن
ان نیز واجب شد بقیمتی که مضر بحال ان نباشد و هر چند که نیز زاید
از ثمن المثل بوده باشد و اکر تلف کند اب را قبل از دخول وقت نماز
تیمم کند بعد از دخول وقت و نماز کند اعاده نماز بعد از تمکن از اب
لازم نیست و عاصی نیز نخواهد بود و اکر تلف کند بعد از دخول وقت
عاصی خواهد بود و لکن ان نماز صحیح است در وجوب اعاده نماز در این
صورت اشکال است و اقوی عدم وجوب اعاده است و اکر ابی داشته

بلشد

باشد که کفایت کند بعضی از اعضای وضو یا غسل را بکند و لکن ممکن
باشد باینکه اعضا را بشوید و اب ان را جمع کند و عضو دیکر را با ان
اب بشوید ان وضو و غسل صحیح خواهد بود و تیمم در اینجا جایز
نیست و اکر قدری اب مطلق داشته باشد که از جهت وضو و غسل
کافی نباشد و لکن ممکن باشد که اب کلاب یا مخلوط نماید که از
اطلاق بودن بیرون نرود واجب است مخلوط کردن ان را با اب
وضو با ان صحیح است و از جمله اسباب ممکن نبودن اب استعمال
البته بحیث ضرر رسیدن با ان اکر ابرا استعمال نماید مثل انکه
بیمار باشد و خوف زیاد شدن ناخوشی را داشته باشد یا خوف
داشته باشد که بیماری ان طول بکشد یا خوف داشته باشد که
علاج بیماری ان مشکل شود زیرا که در جمیع این صورت واجب است
که تیمم کند و وضو و غسل صحیح نیست و هرکاه عمدا جنب شود و خوف
داشته باشد از استعمال اب واجب است که تیمم کند بنا بر اقوی
و اعاده نماز لازم نیست و هر چند که احوط اعاده است و جایز است
که مجامعت کند با وجود علم باینکه متمکن از غسل نخواهد شد و نماز به
تیمم بکند ظاهر اینست که فرقی نباشد در جواز پیش از دخول وقت و بعد از دخول وقت
و اولی اجتناب است و هرکاه ناخوشی حاصیل شود از استعمال اب که
متحمل ان بتواند شد که موجب ضرر کلی باشد مثل تب و درد سر و درد دندان

پس در جواز تیمم بمثل این ناخوشی اشکال است واحوط جمع کردن ما بین
استعمال اب و تیمم است وهرگاه موجود باشد واستعمال ان بجهت
سردی هوا متعسر باشد وممکن باشد که اب را گرم کند واستعمال
ان نماید وهرچند که هر عضوی را بشوید ممکن باشد پوشیدن عضو را
که سردی هوا بان موثر نباشد واگر موقوف باشد بر حرف بدن
همه یا اجرت کرفتن وکرم کردن واجب است انکه بحرج مهمه رسد واجارت
نماید اجیر را واکر در وصول باب ممکن نباشد بجهت تنکی وقت نماز
که بقدر طهارت ویک رکعت از نماز را درک کند اقوی انست
که تیمم لازم است ومدار بر معرفت ضرر انست که ظن بضرر حاصل شود
چه از تجربه خود باشد یا از اخبار شخصی عادل و عارف باشد و
ظاهر انست که هرگاه ظن حاصل شود از قول غیر عادل وهرچند که فاسق
وکافر باشد واجب است عمل بان ظن بلکه هرگاه اکر قائل شویم باینکه
هرگاه خوف ضرر داشته باشد وهرچند که ظن حاصل نشود کافی باشد
در صحت تیمم دور نیست که چنین باشد چنانچه از اخبار مستفاد
میشود وبعضی اجماع بران ادعا نموده اند وهرگاه بسیار سرد باشد
که متحمل بحسب عادت نتوان شد ولکن خوف ضرری که بران مترتب
شود نداشته پس در جواز تیمم در این صورت اشکال است واقوی
جواز است واحوط جمع ما بین استعمال اب و تیمم است هرگاه دست

ترکیب

ترکیب یا انکه اماس کرده باشد که اب بان مضر باشد واجب است تیمم
واکر ممکن شود جبیره نماید با انضمام تیمم احوط است واکر استعمال کند اب را
در موضعیکه ظن ضرر نداشته باشد باطلست وواجب است اعادهٔ
نماز بنابر اقوی وهرگاه خوف تشنکی داشته باشد که اکر وضو
بسازد از تشنکی هلاک میشود یا انکه بیمار شود چه خوف عطش در حال
باشد یا در زمان بعد از این واجب است که اب را محافظت نماید چه
انسان باشد یا حیوان زیرا که واجب است حفظ و تیمم لازم است
واز جمله اسبابیکه موجب تیمم میشود ممکن نبودن از رسیدن باب
است وهرچند که موجود باشد مثل انکه اب در چاه باشد
والتی نداشته باشد که اب از چاه بیرون اورد و به نزول در چاه
ممکن نباشد در این صورت نیز واجب است تیمم واکر ممکن باشد
باستجاره یا خریدن الت واجب است خریدن وهرچند که زیاد
از ثمن المثل بوده باشد بشرط انکه مضر بحال او نباشد واکر خوف داشته
باشد از کم شدن مال که مضر بحال او باشد اکر سعی کند که خود را باب
رساند لازم نیست سعی و تیمم جایز است واکر بدن شخص یا جامه او
نجس باشد واب بقدر کفایت یک طهارت را کند واجب است ازاله
نجاست و تیمم میکند بدل از وضو یا غسل اکر ازاله نکرده وضو یا غسل
نماید در صحت ان اشکال است واحوط ضم تیمم است واکر نماز کرده

بان طهارت احوط اعاده نماز است واین حکم در صورتیست که
ممکن باشد از تیمم واکر ممکن نباشد از تیمم واجبست وضو یا غسل
وازاله نجاست جایز نیست مقام دوم در بیان انچیزیکه تیمم بران
بایدکردن واجبست تیمم برخاک وبرسنک وکلوخ واحوط بلکه
الظهر انست که باتمکن از خاک تیمم برسنک نکند وهرکاه تمکن از خاک
نباشد جایز است برسنک بنا بر اظهر واحوط انست که هرکاه متمکن
باشد از جمع کردن غبار از چیزهائیکه غبار داشته باشد مثل
جامه پشمین وجل اسب ویال اسب تیمم میکند بران نه برسنک
بلکه این اظهر است زیراکه خاک مقدم برسنک است واکر چه تیمم
بکند در اینصورت احوط است واکر متمکن از جمع کردن غبار
نباشد ومتمکن از سنک نیز نباشد تیمم میکند بر چیزهائیکه غبار
داشته باشد واکر متمکن از سنک باشد تیمم بران مقدم است از
چیزهائیکه غبار داشته باشد وباید که احساس بشود
ودو چیز زدن دستها بران پس اکر در اصل ان چیزها غبار
باشد ولکن ظاهر نشود غبار ان در وقت زدن دستها بران
صحیح نخواهد بود واکر در عمق انها اصلا غبار نباشد تیمم برانها
جایز نیست وباید غباریکه عمق اجسام میباشد از جنس خاک باشد
پس اکر غبار نان یا ارد یا مثل ان بوده باشد تیمم بران صحیح نیست

واکر تمکن

واکر تمکن از غبار نیز نباشد ومتمکن از کل بوده باشد واجب است
تیمم کردن بر کل باینکه میکذارد هر دو دست را بر کل ومیدارد و
بعد از ان میتکاند هر دو دست را باینکه برهم میزند هر دو دست را
که قدری از ان کل ریخته شود چنانچه در تیمم برخاک میتکاند هر دو
دست را بر وجه استحباب چنانچه ظاهر نصوص وفتاواست
وهرکاه بدون تکاندن مسح کند نیز کافیست ولازم بلکه جایز هم
نیست که برهم بمالد که رطوبتی در انجا باقی نماند تا خشک بشود
بعد از ان بتکاند زیراکه این مخل موالات میباشد واین باب
تیمم بکل هم نخواهد بود واکر ممکن باشد که کل را بردارد وخشک نماید
وبعد از ان تیمم بان نماید واجبست که چنین نماید وتیمم بان کل
صحیح نیست واین از ان قسم نیست که تیمم بخاک از برای ان ممکن
میباشد واکر متمکن نباشد مکر از یخ وبرف پس در جواز تیمم
برانها اشکال است واقوی عدم اعتبار است واکر تیمم کند بران
ونماز کند وبعد از ان قضا یا اعاده نماید نماز را احوط است واکر
از برف ویخ متمکن باشد باینکه اب نماید لازم است که بمالد اب را بر اعضای
وضو وبر بدن در غسل بوضعیکه جریان قلیل در ان حاصل شود
هر چند که بوضع روغن مالیدن باشد واجب است که چنین نماید
وتیمم در انجا جایز نیست زیراکه ان متمکن از وضو یا غسل خواهد بود

وغایط اجتناب در این مقام انست که تیمم بکند بر آن و وضوء
و غسل رو غرماید را تیمم بجا بیاورد و با تمکن از آن نماز
کند و بعد از تمکن آب نماز را اعاده یا قضا نماید و بدانکه
شرط شده است در انچیزی که تیمم بران واقع میشود اینکه پاک باشد پس
اگر نجس یا متنجس باشد و هرچند که عین نجاست در ان نباشد
تیمم صحیح نخواهد بود و هرچند که نجاست بقدر سر سوزنی که در ان
بوده باشد که موضع وضع هر دو دست بران باشد و هرچند
که انچه بر دست بچسبد پاک باشد یا انکه بعد از برداشتن
دست را از زمین نجاست از ان جدا شود و اگر دست وارد
بر محل پاک باشد و هرچند که غیر ان از ان محل نجس باشد تیمم صحیح
است و اگر سطح ظاهر پاک باشد و زیر و باطن ان نجس باشد
نیز تیمم بران صحیح است و اگر موضعی از ان نجس باشد و معلوم
نباشد اصل محل نجاست و ان نیز محصور باشد مثل خانه و حوالی
واجب است اجتناب از جمیع ان و تیمم بر هیچ موضع از مواضع صحیح
نیست و هرچند که بعد معلوم شود که ان موضع که تیمم کرده پاک
بوده است و همچنین هرگاه دو خاک بوده باشد مثلا و یکی از ان
دو خاک نجس باشد تیمم بر هیچیک از ان دو خاک جایز نیست و هرچند
که تیمم بهر دو خاک بعمل اورد و شرط شده در ان اینکه نیز مباح باشد

یعنی مغصوب نباشد پس اگر تیمم کند بر زمینی که غصبی باشد باطل است
و محقق میشود اباحه باذن مالک پیش از تیمم پس اگر اجازه نماید بعد
از تیمم صحیح نخواهد بود و هرچند که اجازه بعد از دست زدن
بر زمین باشد و باطل است تیمم در مغصوب هرگاه علم بغصبیت
داشته باشد و هرگاه جاهل باشد بغصبیت ان زمین شاید تیمم
صحیح باشد و هرچند که بعد معلوم شود که مغصوب بوده است
و اگر از قراین قطع یا ظن متاخم علم حاصل شود براضی بودن مالک
تیمم کردن بان خاک و زمین کافی است از جواز تیمم و لازم نیست
اذن صریح بلکه بگوید مالک که هر نوع تصرف میکنی من راضیم کافی
میباشد و هرگاه زمین مالک نداشته یا موقوف باشد بوقف عام
مساجد و روضات مقدسه و باقی اوقاف در انجا جایز است
و هرگاه وقف خاص باشد موقوف باشد تیمم باذن صاحب ان وقف
و از این باب نیست مدارس و حسینیه و دار الشفا زیرا که ظاهر
انست که انها از باب داعی بر وقف است نه تخصیص بموقوف علیه
و اگر قدر قلیل از خاک بدست بچسبد که موجب بیرون او وردن
انخاک از ان موضع بشود موجب بطلان تیمم نمیشود و اگر عالم
بغصبیت ان بوده باشد و لکن نداند که تصرف کردن در مغصوب
حرام است با اینکه موجب بطلان تیمم میشود معذور نیست تو

اعادهٔ تیمم و نماز هرگاه بعمل اورده باشد باین جهل زیرا که جاهل
بحکم معذور نیست و جایز است تیمم در مواضع متسعه مثل صحراها
هرچند که مغصوب باشد از برای غیر غاصب و هرکسی که اعانت بر
غصب کرده باشد از برای غاصب و معین غصب تیمم بر انها
صحیح نیست و مشتبه بمباح و مغصوب حکم مغصوب دارد
و واجبست اجتناب و تیمم در اینجا صحیح نیست هرچند که تیمم از
هر دو نماید چنانچه در مشتبه بنجس مذکور شد و اگر شک
داشته باشد در اذن صاحب تیمم در اینجا صحیح نیست مگر در
مواضع متسعه چنانچه مذکور شد و اگر اذن بدهد مالک از
برای غاصب و معین غصب باینکه نماز کند در اینجا تیمم و وضو
و غسل در ان صحیح است و لازم نیست اذن بخصوص از برای
طهارت و اگر مملوک و مغصوب ممزوج باشد و مشترک باشد و
هرچند که قلیل باشد تیمم در اینجا صحیح نیست مثل مغصوب و هرچند
که از برای مالک باشد و چنانچه اباحه خاک شرط است اباحه
چیزی که خاک بر ان گذارده میشود از قبیل زمین و فرش و ظروف
و غیر ان و همچنین شرط است اباحه مکان تیمم پس جایز نیست تیمم کردن
در مکان مغصوب و هرچند که خاک مباح باشد و اگر تیمم کند در
لباس غصبی یا در جلد میته یا در لباس حریر یا در لباس طلایی

در صحت

٦

در صحت ان اشکال است غیر از اول و ثانی زیرا که ان باطل است
و احوط اجتناب است از جمیع انها و هرچند که اظهر جواز ثانی
است و اگر محلی که بر ان خاک گذارده شود جلد میته باشد حکم
مغصوب دارد و شرط است در چیزی که تیمم میکند بر ان ممزوج
نباشد بچیزی که تیمم بر ان واقع نشود مثل انکه خاک مخلوط بکاه
یا اشنان و یا گیاه نباشد بحیثیتی که در عرف انرا خاک مطلق گویند
و اگر در اول خاک مطلق باشد و شک داشته باشد بواسطه
اختلاط معلوم نباشد و در ان خاک شک داشته باشد که
خاک مطلق است یا نه تیمم بر ان صحیح نیست و جایز نیست تیمم بر خاک
طلا و نقره و مس و اهن و بواقی جواهر زیرا که اینها را خاک نمیگویند
و اما خاک سیاه و سرخ و سفید و زرد و امثال اینها جایز است
ما دامیکه بواسطه حفر مثلا اسم ان از خاک بودن بیرون نرفته
باشد مثل گل ارمنی و [illegible] و غیر ان و اگر مشتبه باشد خاک
مطلق بخاک مضاف و متمکن باشد خاک مطلق را اقوی تعیین ان
انخاک است و تیمم باین دو خاک جایز نیست و اگر غیر این دو خاک
ممکن نباشد واجب است تیمم باین دو خاک علی التدریج و اگر اکتفا
کند بیکی ازین دو خاک مجزی نخواهد بود در صورتیکه خاک نباشد
جایز است بهر چیزیکه اطلاق زمین بر او شود چو سنگ باشد یا

باریک یا گچ یا نوره و غیر آن مادامیکه از زمین مستحیل نشده باشد
بهر یکی معادن مثل سنگ سرمه و زرنیخ و نمک و یاقوت و زمرد
و فیروزه و غیر آن از جواهر و غیر جواهر و تیمم بر اصل گچ بعد از پختن
و نوره و آجر و سفال و غیر آن بعد از عدم امکان از خاک اشکال
است و احوط اجتناب است و هر چند که قول بجواز در صورت ثبات
در زمین بودن آن قوت دارد و در صورتیکه متمکن از خاک و سنگ
در زمین نباشد باید که تیمم کند بآن چیزهائیکه غبار داشته باشد
بشرط پاک و مباح باشد پس هرگاه جمع کند از خاک چیزهائیکه غبار
داشته باشد بدون اذن صاحب پس هرگاه معلوم باشد از صاحب
باینکه اعراض کند از آن غبار یا اینکه خود صاحب ابطال از تصرف و غصب
اعراض نماید یا اینکه اذن بدهد در تصرف در آن این شخص عاصی
خواهد بود در اصل کوفتن از آن غبار و اما تیمم آن صحیح است و اگر
معلوم نباشد هیچ یک از اینها آن شخص عاصی خواهد بود و تیمم آن نیز
فاسد است و هرگاه چیزی هاکه غبار داشته باشد بعضی غبار آن
بیشتر از دیگری باشد ظاهر تخییر است و هر چند که قول بتقدیم اینکه
غبار آن بیشتر باشد خالی از قوت نیست پس احوط تقدیم آنست مقام
دوم در بیان افعال و واجبات تیمم است اول نیت است و باید
نیت مقارن باشد با زدن دستها بر زمین و باید که تعیین نماید
بدلیت

بدلیت از وضو و غسل را و هرگاه تیمم بر آن لازم باشد مثل غسل حیض
و نفاس و استحاضه و مس میت زیرا که وضو با اینها لازم است
چنانچه گذشت و واجبست در آن قصد قربت و لازم نیست
رفع حدث یا استباحه نماز در تیمم بلکه جایز نیست بخلاف
وضو و غسل چنانکه گذشت و هم چنین لازم نیست در تیمم داشتن
باینکه تیمم را رفع حدث یا مباح کننده نماز است و جایز نیست
تاخیر تعیین در بدلیت وضو یا غسل یا مسح کردن جبهه بلکه باید
که تعیین مقارن دست زدن بر زمین باشد مثل قربت زیرا که
ظاهر اینست که دست بر زمین زدن از اجزاء تیمم است نه از مقدمات
و هم چنین لازم نیست تعیین بدلیت از اغسال هر دو بر ذمه و باشد
و هر چند که تداخل داشته باشد و جایز نیست تداخل در تیمم
هرگاه بدل از غسل و وضو بر آن لازم باشد پس مثل حیض لازم است
دو تیمم و یک تیمم اکتفا نمیتواند بکند و هر چند که نیت هر دو را کرده
باشد اما هرگاه غسل جنابت و حیض و غیره بر ذمه آن باشد و نیت
جمیع اینها را بکند در یک تیمم ظاهر اینست که کافی باشد و محتاج نباشد
به تعدد تیمم برای هر یک و هرگاه باقی اغسال غیر از غسل جنابت بر ذمه
کی باشد باید دو تیمم نماید یکی بدل از وضو و دیگری بدل از غسل و بنا
است مقدم داشتن تیمم بدل از وضو بر تیمم بدل از غسل بلکه این

راجح است وعکس این جایز نیست دویم از واجبات تیمم زدن باطن
هر دو دست است بر زمین یکدفعه پس کافی نیست گذاشتن بر زمین
بدون آنکه اطلاق زدن عرفا بران جاری شود و واجبست
متصل بودن دو دست بیکدیگر بر زمین بزند نه پشت دستها را
در حال اختیار و اما در حال اضطرار زدو و نیست قول بوجوب
زدن پشت دستها را چنانچه بعضی از علما گفته اند و باید
که مجموع هر دو کف دست بر خاک واقع شود ولازم نیست که دست
ها را بخاک فرو برد بلکه همین قدر که دستها بخاک برسد کافی است
و باید که حایلی میان کف دستها و خاک نباشد پس اگر انگشتری
یا چیزی در دست باشد که مانع از وصول بخاک باشد واجبست
ازاله آن وجایز است بآنکه خاک یا مثل آن در پایین باشد یا بر دیوار
بآنکه رو بیاورد بسمت آن وجایز است که در بالای سر باشد
مثل سقف و در پشت سر بوده باشد ولازم نیست گذاشتن
انرا بر زمین پس اگر در بعضی بدون آن یا غیر بوده باشد ظاهر جواز
است تیمم بران واحوط ترک است واحوط آنست که انگشتها را
از هم جدا نماید خصوصا انگشت شصت را که مجموع سطح باطن آن
بخاک برسد زیرا که فراگرفتن سطح باطن آن بر خاک خلاف معتاد
ضرب است وضرر ندارد برسیدن ما بین انگشتها بخاک وهم چنین

سر انگشتها

سر انگشتها زیرا که رسیدن آنها بر خاک لازم نیست دوانجا از
باطن محسوب میشود و باید که دست را بر خاک بزند پس اگر خاک
را بر دست بزند باطل خواهد بود و هر یک بر دیگری زده میشود
اقوی جواز است واحوط ترک است ولازم نیست استقرار خاک
پس اگر متحرک شود و ضرب بران واقع شود کافیست ولازم است
که اعضای تیمم پاک باشد پس اگر نجس باشد و ممکن باشد ازاله آن
واجب است آنکه اثر ازاله کند و بعد از آن تیمم کند و هر چند که
عین نجاست بران نباشد و موجب تعدی نجاست بخاک
یا اعضای ممسوح نباشد واگر متعذر باشد ازاله نجاست
چه تعدی بکند یا تعدی نکند ساقط میشود اعتبار آن فرو واجبست
که تیمم کند بهمان کف که نجس باشد واگر حایل باشد وازاله آن ممکن
نباشد تیمم با آن حایل میکند و تیمم از آن ساقط نمیشود و در وجوب
چسبیدن قدری از آن خاک بر دست در صحت تیمم آن دو قول
است و قول بوجوب قوی دارد در حال اختیار واختیار کردن
خاک را بر سنگ در حال اختیار سیم از واجبات تیمم کردن مسح کردن
رو بباطن کف دستها است از موضع روییدن موی تا او طرف دماغ
از جانب طول واز جانب عرض تا شقیقها که مجموع پیشانی مسح
شده باشد واحوط داخل کردن در مسح است ابروها را و باید که

مسح کند قدری از شقیقها و قدری از زیر دماغ را تا جزم حاصل شود
که مجموع پیشانی را مسح نموده و باید که مسح نماید از بالا به پایین
پس اگر عکس کند باطل است و باید که مسح واقع شود بر هر دو کف
دست باینکه هر دو کف دست را متصل بیکدیگر بگیرد و بگذارد
هر دو بند دست را قدری از بالای و هر دو دست بیکمرتبه
پایین بیاورد که مسح متعدد واقع نشود و لازم است که مسح بر مجموع
پیشانی واقع شود تا حد مذکور و اگر در ماسح یا ممسوح
مانعی باشد که منع کند از رسانیدن دست را بان پس اگر ممکن
است ازاله میکند و اگر ممکن نیست با حایل تیمم میکند و ساقط
نمیشود تیمم و ظاهر آنست که واجب باشد که مجموع کف دست مسح
کند پیشانی را بلکه هرگاه مسح نماید بعضی کف دست مجموع پیشانی را
کافی باشد و لکن احوط ترک است چهارم از واجبات تیمم مسح کردن
پشت دست راست بباطن کف دست چپ و باید که مجموع
را مسح کند از جانب طول و عرض کف دست چپ باید که جمع
ابتداء در مسح از بند دست نماید و برساند تا سر انگشتان و لازم
نیست آنکه مسح متصل بیکدیگر واقع شود که از هم جدا نشود و هر چند
که این احوط است و لازم است داخل کردن قدری از بالای از
بند دست راست و از اطراف آن تا جزم حاصل شود بانکه مجموع

دست

دسترا مسح کرده است **پنجم** از واجبات تیمم کردن مسح پشت چپ
است بباطن دست راست بان کیفیت که مذکور شد و اقوی
آنست که یکمرتبه دست بر زمین زند پیش از مسح رو و کافی باشد
در تیمم بدل از غسل بلکه لازم است در تیمم بدل از غسل دو مرتبه
و در تیمم بدل از وضو یکمرتبه است و احوط آنست که هر یک از وضو
و غسل و تیمم بعمل آورد یک تیمم را یکمرتبه و یکی را دو مرتبه دست
بر زمین بزند تیمم حاصل میشود احتیاطا باینکه پیش از مسح یکمرتبه
دست را بر زمین بزند و مسح رو نماید و بعد از آن مرتبه دیگر
دستها را بر زمین زند و دستها را مسح نماید و محتاج تکرار رو نیست
ششم از واجبات تیمم ترتیب از افعال مذکوره است باینکه مقدم
بدارد دست بر زمین زدن بر مسح رو و بعد از آن مسح رو را بجا
بیاورد و بعد از آن مسح پشت دست راست را بکند و بعد از آن
مسح پشت دست چپ نماید و هرگاه در تیمم بدل از وضو و در تیمم
بدل از غسل باید که بعد از مسح دو مرتبه دیگر هر دو کف دست را
بر زمین زند و مسح دستها را باین ترتیب که معلوم شد بعمل آورد
پس اگر تیمم را بخلاف مذکور بعمل آورد باطل است چه از راه جهل
باشد یا از راه نسیان و اگر در میان فعلی از افعال تیمم بکند بر خلاف
ترتیب هر چند که عمدا باشد مثل آنکه مسح دست چپ را پیش از مسح دست

دست راست بعمل آورد و باقی را انچه بجا اورده است بر ترتیب
بوده است واجبست تعجیل بجا اوردن مسح دست راست و
اعاده کند دست چپ را و اگر از اول نیت را بران قرار بدهد
که تیمم را بر خلاف بجا اورد ان تیمم باطل است و اگر از اول این
نیت را نداشته باشد صحیح است انچه بر ترتیب کرده است
وانچه بر خلاف عادت اعاده نماید و اگر شخصی کثیر الشک
در ترتیب یا در فعلی از افعال تیمم شک کند ان شک اعتبار ندارد
و بنا میگذارد که بجا اورده است چه در اثنای تیمم باشد یا بعد از
فراغ و اگر کثیر الشک نباشد و شک کند در ترتیب یا در فعلی
از افعال پس اگر بعد از فراغ از تیمم باشد اعتبار ندارد و اگر در اثنای
تیمم باشد پس اگر در تیمم بدل از وضو باشد باید بعمل بیاورد انچه را
شک کرده و اگر در تیمم بدل از غسل باشد شک اعتبار ندارد و بنا
میگذارد بر اینکه درست کرده است **هفتم** از واجبات تیمم موالات است
چه تیمم بدل از وضو باشد یا بدل از غسل باشد باینمعنی که افعال را
از عقب یکدیگر بجا اورد که فاصله بسیار نباشد بوضعیکه در عرف
بگویند که افعال را از عقب یکدیگر بجا اورد و ظاهر اینست که اگر موالات
نکند تیمم باطل است چه عمداً باشد یا سهواً چه جهلاً باشد یا از
یا اضطرار از برای که در این شرط علم و جهل تفاوت ندارد **هشتم**

ازواجبات

از واجبات تیمم مباشرت کردن است بنفس خود مکلف باید که بعمل
بیاورد تیمم را با امکان و اگر خود مکلف را ممکن نباشد نایب میگیرد
غیر را که کمک او نماید بعنوان وجوب هرچند که بطریق اجره بوده باشد
و باید که نیت را خود علیل بکند و افعال را نایب بعمل اورد و اگر
ممکن باشد که دو دست علیل را بر زمین بزند و بدست او مسح
کند واجب است که چنین کند و اگر ممکن نباشد باید که نایب دو دست
است خود را بر زمین زند و مسح صورت و دستهای علیل را بکند
مقام تیمم در بیان تیمم است هرجا انکه هرگاه ممکن نباشد از اب و خاک
و هر چیز که قائم مقام خاک است باشد از غبار و گل باعتبار فقدان یا بجهت
فقدان شرطی از شرایط از قبیل پاکی خاک یا اباحه ان نماز از ان ساقط
میشود بطریق اداء یا وجوب قضاء ان بعد از تمکن از اب یا از خاک
دو قول است و اقوی وجوب قضا است بعد از تمکن از اب یا از خاک
و هرچند که احوط انست بعد از تمکن قضاء نماید و هرگاه تیمم با جماع
شرایط ان نماز کرد لازم نیست قضای ان نماز که با تیمم بجا اورده
چه ان شخص مسافر باشد یا حاضر باشد و در جواز قضای ان نماز که
با تیمم بجا اورده است اشکال است و احوط ترک است و هرگاه در وقت
باشد و نماز را با تیمم کرده باشد و بعد از برطرف شدن عذر در وقت
باقی باشد اظهر عدم وجوب اعاده است در وقت و احوط اعاده است

واگر کسی خود را عمداً جنب کند با وجود اینکه داند که متمکن از آب نمی‌باشد
واجب است که تیمم کند و اعادهٔ نماز لازم نیست بنا بر اظهر و احوط
اعاده است و اگر این عمل پیش از دخول وقت نماز باشد بی اشکال
عاصی نخواهد بود و اگر بعد از دخول وقت نماز باشد ظاهر جواز
است و احوط اجتناب است و اگر جامه یا بدن نجس باشد و آب
نداشته باشد که ازاله تطهیر کند واجبست بر آن اینکه تطهیر کند و
بعد از آن تیمم نماید و نماز کند و اگر جامه هرگاه متمکن از کندن آن
جامه نباشد بجهت سردی و مانند آن و بعد از آن تمکن از آب در وقت
اعاده دو قول است اشهر و اظهر اعاده است و جایز نیست تیمم از برای
نماز پیش از دخول وقت بی اشکال و خلاف ظاهراً و اما بعد از دخول
وقت و پیش از آخر وقت پس در صحت آن سه قول است و اقوی جواز
تیمم است قبل از آخر وقت هرگاه مأیوس باشد از تمکن از آب در آخر
وقت و هرگاه ظن بعدم تمکن از آب داشته باشد تا آخر وقت احوط بلکه
اظهر وجوب تأخیر است تا آخر وقت و هرگاه احتمال بدهد تمکن از آب را
در آخر وقت جایز نیست تیمم کردن در اول وقت و احوط ترک تیمم است
در وسعت نماز مطلقا و تیمم نکند مگر در آخر وقت و هر چند که
مأیوس داشته باشد از یافتن آب در آخر وقت و هرگاه تأخیر کند تا آخر
وقت لازم نیست تأخیر بطلان تیمم و ادراک یک رکعت از نماز را بلکه

بمقدار

بمقدار ادای مجموع نماز در وقت با طهارت باید تأخیر کند و کافی
است در جواز تیمم ظن به تنگ شدن وقت یا خوف اینکه وقت نماز
تنگ میشود زیرا که درین صورت واجبست که تیمم بکند و لازم نیست
اعادهٔ نماز و هرگاه خلاف ظن واقع شود چنانچه بعد از نماز معلوم
شود که وقت باقی بوده و اگر تیمم کرده بجهت نمازی در تنگی وقت و بعد
از نماز دیگر داخل شد و او بر تیمم اول باقی باشد پس در جواز نماز
در وسعت وقت با تیمم سابق اشکال است و اقوی جواز است
و احوط تأخیر است و جایز است بجا آوردن چند نماز را به
یک تیمم چه واجب باشد یا سنت و بهتر آنست که از برای هر نماز
یک تیمم بکند و هرگاه نماز قضائی بر ذمهٔ او باشد در جمیع اوقات
میتواند تیمم کرده نماز بجا بیاورد چه قائل شویم که نماز قضا مضیق
است یا واجب موسع و با این تیمم نماز حاضر میتواند و جایز است
تیمم از برای نوافل شبانه روز هر چند که در وسعت وقت باشد
و همچنین جایز است تیمم از برای نماز مبتدأ یعنی نمازی که سبب نداشته
باشد و نمازی که سبب داشته باشد مثل نماز زیارات و نماز تحیت
مسجد و هر چیزی که ناقض باشد وضو و غسل است از حدث اصغر و
اکبر ناقض تیمم است و ناقض تیمم میشود یافت شدن آب پیش از شروع
کردن در نماز و واجب است که وضو بسازد بشرط آنکه وقت وسعت

داشته باشد و اگر اب در اثنای نماز پیدا شود پس در نقض تیمم و استیناف
نماز اشکال است مشهور اقوی بلکه عدم نقض تیمم است و اتمام
نماز است چه بعد از رکوع باشد یا قبل از رکوع و هرچند که بعد از
دخول در تکبیرة الاحرام بوده باشد احوط اتمام نماز است و بعد از ان
هرگاه وقت باقی باشد وضو بسازد و اگر اب باقی نباشد و فاقد شود
نیز تیمم میکند و همان نماز را اعاده میکند بقصد قربت و مباح میشود
به تیمم بدل از وضو یا از غسل هرچیزی که مشروط است در صحت ان برفع
حدث مثل نماز واجب و مندوب و طواف واجب و مس کتابت قران و
دخول جنب و مکث در باقی مساجد و وضع چیزی در مساجد و
قرائت عزایم و مباح در غیر نماز از اجزائیکه مذکور شد اشکال است
و هرچند که بظاهر اخبار و فتاوی اظهر اباحه است و ظاهر انست
که بتجدید مشروع نباشد در جواز تیمم بجهت دائم بودن اشکال است
و همچنین است از جواز تیمم جهت غسل جمعه و وضوء واجب حایض
و اقوی عدم جواز است و هرگاه تیمم جنب بدل از غسل جنابت وضوء
بان لازم نیست و بان تیمم نماز میکند و هرگاه بعد از تیمم محدث شود
بحدث اصغر یا اکبر واجب است اعاده تیمم بدل از غسل نه از وضوء بنا
بر قول اصح و هرگاه تیمم بدل از غسل غیر جنابت باشد باید دو تیمم بکند
یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضوء و هرگاه محدث شود بعد از ان

تیمم اعاده کند مرده و تیمم را بدل از غسل و وضو باشد و شرط است
در جواز ان عدم تمکن از استعمال اب چه بجهت نیافتن باشد
یا بجهت مانع دیگری باشد مگر در موضعیکه با وجود بودن اب
و تمکن از استعمال ان جایز است اول تیمم از برای نماز میت دوم بجهت
خواب هرگاه فراموش کند پیش از انکه داخل در فراش خود بشود و
وضو بسازد پس جایز است که تیمم بکند با وجود انکه متمکن از استعمال
اب باشد و ظاهر انست که با تمکن از خاک هرچند که قریب بان
باشد بر رخت خواب جایز است و لکن الظاهر انست که اگر نزدیک بان
خاک باشد تیمم بر رخت خواب مشروع نباشد و تفاوت نمیکند
جواز تیمم از برای خواب چه در شب باشد یا در روز **مطلب چهارم در**
در طهارت از نجاسات و در ان مقامات است **مقام اول** در بیان
نجاسات و اصول ان دوازده است بنا بر اقوی اول و دویم و سیم
بول و غایط و منی از حیوانیکه نفس سائله داشته باشد یعنی هرگاه
رگ او را ببرند خون از ان بقوت بیرون بیاید بشرطی انکه حرام گوشت
باشد چه انسان باشد یا غیر ان چه پرنده یا غیر ان بنا بر اقوی و احوط
اجتناب است از جمیع انها از حیوانیکه نفس سائله داشته چهارم
خونیست که از حیوان نفس سائله داشته باشد چه بیرون بیاید
از ان حیوان بواسطه قطع کردن عضو ان یا بواسطه جراحتی که بر ان

واقع شود یا بواسطه ناخوشی که از قبیل دهن و بینی و غیر آن بیرون
آید یا اینکه متکون در آن حیوان باشد مثل علقه و خونیکه در
تخم مرغ پیدا شود داخل است در قسم اول و خونیکه در میان
شیر یکدا از حیوان دوشیده میشود و دیده شود زیرا که مجموع
اینخون نجس است چه از حیوان ماکول اللحم باشد یا نه چه کمتر
از درهم باشد یا بقدر درهم و چه قروح و جروح باشد یا نه
و خونیکه باقی بماند بعد از ذبح و نحر در گوشت حیوانی که ماکول
اللحم باشد پاک است چه در اعضای آن باشد یا در شکم آن
بشرط آنکه خون از محل ذبح و نحر داخل شکم نشده باشد یا اینکه سر
حیوان در وقت ذبح در بلندی باشد که داخل نشود خون
گلوی آن در باطن آن و اما خونیکه داخل شود بواسطه نفس کشیدن
موافق عادت پس آن پاک است و هرگاه خونی باشد که معلوم نباشد
که از حیوان نفس سایله دار باشد یا نه یا آنخون کودن است
که یا از خونیست که در گوشت باقی مانده است پس آن پاک است
و نجاست این چهار چیز اختصاص ندارد که در باطن باشد یا در
ظاهر بلکه در هر دو حال نیز نجس میباشد و لکن موجب نجاست
باطن نمیشود و هر چیزیکه از خارج داخل باطن شود پس اگر عین نجاست
باشد مثل اینکه در دماغ باشد یا در دهن پاکست و هر چند که آن

رطوبت

رطوبت در باطن متصل بنجاست باشد **پنجم** هر چیزیکه مایع و مست کننده
باشد مثل شرابیکه از انگور و مویز و خرما و عسل و جو و ذرت
میسازند و مدار نجاست بر حصول صفت سکر است و اسم شراب
نجس میباشد و هر چند که حقیقت سکر از آن برطرف شود و
اگر در حصول صفت و در اطلاق اسم باشد حکم بطهارت آن
میشود تا وقتیکه جزم بشود بحصول صفت و اطلاق اسم و اگر
بعد از ثبوت شرابیت شک حاصل شود در اینکه از شرابیت بیرون شد
یا نه حکم بنجاست آن میشود تا جزم شود که آنرا شراب گویند و هرگاه
حقیقت شراب را نداند رجوع میکند با جماعتی که عارف شراب
میباشند **ششم** فقاع است و آن شرابیست که اغلب اوقات از جو
گرفته میشود **هفتم** عصیر است و آن آب انگور است بشرط اینکه بجوش
بیاید یا باتش یا با آفتاب یا بخودی خود بواسطه طول مکث و بشرط
حصول قوام و هر چند که کم باشد باید صدق بکند باب انگور پس
اگر ممزوج کند از چیزی دیگر چنانچه آرد را بان خمیر کند و نان
به پزد ظاهر حلیت و طهارت است و همچنین است هرگاه حبات
انگور یا مویز یا خرما در میان آتش بریزند بوضعیکه آب از آن بیرون
نیاید و هر چند که طعم شیرینی در آن ظاهر باشد و در نجاست عصیر
کشمش و خرما با حصول دو شرط مذکور خلاف و اشکال است احوط

بلکه اظهر نجاسات است و هرچند که احتیاط در عصر حرام اکثر باشد هشتم
جنب حرام است زیرا که اقوی نجاسات است چه عرق در حال
فعل حاصل شود یا بعد از فعل که پیش از غسل بوده باشد وجه از
زن باشد یا از مرد وجه از زنا و لواطه باشد یا از غیر آن مثل
وطی حایض و نفسا و استمنا به دست و ران خود چه انزال حاصل
شود یا نه چه وطی با انسان باشد یا نه با حیوان وجه زنده باشد یا مرده
و هرچند که زوجه خود واطی باشد و همچنین است هرگاه در روزیکه
روزه واجب معین باشد از برای واطی یا موطوء مثل نذر معین
و قضا و روزه رمضان هرگاه وقت آن تنگ شده باشد و اظهر آن
است که هرگاه وطی کند در مساجد ملحق به جنابت از حرام در نجاست مشهور
و هرگاه وطی کند در مکان مغصوب و لباس مغصوب در زمانیکه
وقت نماز تنگ شده باشد یا در زمان مطالبه دین با تمکن از اداء
و هرچند که این فعل حرام باشد لکن عرق آن نجس نیست در حکم نجاست
اولا جنب نباشد بلکه اولا از حلالی باشد و بعد جنابت از حرام یا اول
از حرام و بعد جنابت از حلال باشد زیرا که مجموع عرق از اول و
آخر نجس است و شرط است در حکم به نجاست عرق جنب آنکه مکلف
و عاقل باشد پس اگر صغیر یا مجنون یا حلال باشد عرق آن پاک است
و اگر جاهل بالحکم باشد پس این جهل عذر است و اگر مقصر باشد

معذور نیست و عرق آن نجس است و اگر سهو کند حکم حرمت را
یا اینکه فراموش کند که زن حایض است مثلا و وطی کند عرق آن
پاک است و اگر یکی از واطی یا موطوء را حرمت ایشان محقق شود
نجاست مختص به عرق آن خواهد بود مثل آنکه زن علم به حیضیت و
حرمت آن داشته باشد عرق زن نجس است و عرق مرد پاک است
و شرط نیست وصول تقاطر در عرق بلکه اگر حاصل شود و رطوبت
در بدن هرچند که مؤثر در جامه نباشد پس بدن آن نجس خواهد
بود و جامه آن پاک است و پاک است جمیع رطوبات جنب از حرام
غیر عرق از آب منی و دماغ و غیر آن و اگر شک بکند در حصول عرق
پس بنا را بر طهارت میگذارد و رطوباتیکه در بدن حاصل میشود
و محسوب از عرق نمیباشد و اگر علم حاصل شود به حرمت در اثنای وطی
واجبست که فورا خود را جدا کند از آن عرق آن پاک است و اگر مکث
کند عرق آن نجس است و اگر علم به حرمت داشته باشد باینکه بداند
زن حایض است و بعد معلوم شود که حایض نبوده است اظهر طهارت
آن عرق است و اگر قصد وطی را نداشته باشد ملاعبه و ملامسه
کند و بدون قصد داخل شود ظاهر طهارت عرق آنست و عرق جنب
از حلال حایض و نفساء پاک است و احوط اجتناب است نهم و دهم
سگ و خوک بریست و اما سگ و خوک آبی پس طهارت آنست و در طهارت

واجزاء سگ و خوک بری مجموع نجس است چه اجزائیکه حیوة دران
حلول کرده باشد دران یا نه مثل مو و استخوان و ناخن و غیران
یازدهم کافر است و جمیع اصناف نجس است از کافر حربی و معاهد
از یهودی و نصاری و مجوس و غلاة یعنی جماعتی که جناب امیر
المؤمنین را خدا میدانند یا یکی از ائمه و نصاب یعنی جماعتیکه نعوذ
بالله سب کنند پیغمبر یا حضرت فاطمه یا یکی از ائمه را و جماعتیکه اظهار
بغض ائمه مینمایند و مرتد فطری و ملی و مراد از مرتد فطری انست که
انطفهٔ ان بر اسلام باشد و بعد از ان کافر شود بانکار اصول
و ضروریات دین و مراد از مرتد ملی آنست که اول ملتی غیر از اسلام
اختیار کرده است و بعد اسلام بیاورد و باز از اسلام برگردد
دوازدهم میته است از حیوانیکه نفس سایله داشته باشد باین معنی
که مذکور شد چه از انسان باشد یا غیران و چه روح بان دمیده
شده باشد و بیرون رفته باشد یا دمیده نشده باشد مثل سقط از
انسان و بچه مرغ که از تخم بیرون نیامده باشد زیرا که مجموع اینها
نجس است و چه از حیوان بری باشد یا بحری بنابر اظهر و استثنی شده
است از نجاست میت پیغمبر و امام و شهید زیرا که ایشان طاهرند و
غسل دادن اولین محض تعبد است نه باعتبار نجاست چنانچه تمام میت
نجس است اجزای ان نیز نجس است چه قطع شود از میت یا از حی بنابر

احوط و اما اجزائیکه حیات از ان زایل شده باشد پیش از انکه منقطع
شود اظهر طهارت انست و هرچند عضو بزرگ ان باشد مانند
دستیکه حیوة بان متصل باشد و اما هرگاه منفصل باشد از ان بعد از ان
که حیوة در حال اتصال از ان زایل شده باشد پس ظاهر انست که
نجس است و موئیکه کنده میشود از انسان و غیران و پوست رقیق
که کنده میشود از بدن انسان چه مجروح باشد یا غیران پس
ظاهر طهارتست و اجزائیکه حیوة دران حلول نکرده باشد
مثل استخوان و شاخ و دندان و مو و پشم و کرک و پر و تخم مرغ
بشرطیکه پوست بالا را پوشانیده باشد پس مجموع اینها پاک است
و همچنین مایه که از شکم بره بیرون میاورند نیز پاک است
و شستن ظاهر ان بواسطه ملاقات میت واجب است و اما
شیریکه در پستان گوسفند مرده باشد اظهر طهارت انست و
اما پشم و مو و کرک ان پس اقوی طهارتست چه کنده شود یا
مقراض شود و لکن اگر کنده شود باید موضع اتصال بهیئت را شسته شود
و احوط انست که بریده شود و اقوی نجاست میته ادمی است پیش
از سرد شدن و اما میته حیوانیکه نفس سایله نداشته باشد پاک
است مثل مار و عقرب و چلپاسه و احوط اجتناب است و اما
نافه مشک هرگاه کنده شود از اهوی مرده یا زنده پس در طهارت

ان خلاف است وقول بطهارت اقرب است واما خود مشک پاک
است چنانچه از استعمال مومنین ظاهر است واقوی علم بعدم
نجاست است چه از نیست باشد چه از مشیمه با اینکه مثلا قین خشک
باشد واحوط تطهیر است با پوست نیز **مقام دویم** در بیان مطهرات
است ودران چند قسم است قسم اول اب مطلق است وبحث
دران واقع میشود در چند موضع اول در اقسام ابست وان بر دو
قسم است اب مطلق واب مضاف اما اب مطلق انست که انرا اب گویند
بدون قید واضافه بخلاف اب نهر واب حوض زیرا که بدون قید انرا
اب میگویند واب مضاف انست که بدون قید واضافه اب نگویند
مثل اب انگور واب هندوانه واب گل واب مطلق بر سه قسم است
اب جاری واب محقون واب چاه واما اب جاری پس ان ابیست که
از زمین بیرون می اید واطلاق چاه بران نشود چه بر روی زمین
جاری شود مثل کاریزها یا اینکه ایستاده شود مثل بعضی چشمها که در
بیابانها میباشد واب واقف ابیست که از برای ماده واصلی نباشد
مثل ابها که جمع میشود در حوضها وکوزه ها وظرفها واب چاه ابیست
که از برای ان ماده باشد ودر یک موضع جمع شود عمقی از برای ان
باشد که انرا در عرف چاه گویند وجمیع ابها نجس میشود هرگاه متغیر
شود احدی از اوصاف ان از رنگ وبو وطعم وباید که تغییر بعین

نجس

باشد پس اگر متغیر شود بمتنجس مثل شیر نجس که در اب کر بریزند که طعم ان
شیرین شود ودر عرف انرا اب بگویند زیرا که ان پاک است وهم
چنین باید نجاست ملاقی اب باشد پس اگر متغیر شود بمجاورت
نجاست مثل انکه مرداری در کنار اب حوض یا نهر باشد وان اب متغیر شود
ببوی ان پس ان نجس نیست وهرگاه مرداری در میان اب افتاده باشد
وان اب متغیر شود وازان اب متغیر داخل اب دیگر شود که تغییر بدهد
انرا پس اظهر انست که اب دویم نجس باشد واین تغییر از قبیل متنجس
نیست چنانچه توهم میشود وباید که تغییر ان اب محسوس باشد پس اگر
اب ونجاست موافق در وصف باشد وبر حس تغییر ان ظاهر نشود
پس اظهر انست که ان پاک است وهرچند که جزم شود که اگر اب ونجاست
مخالف در وصف می بود هر اینه تغییر میداد نجاست ان ابرا زیرا که
تقدیر بر تغییر اعتبار ندارد ولکن احوط اجتنابست واب جاری
نجس میشود بملاقات نجاسات هرچند که کمتر از کر باشد بنا بر قول
اقوی واب واقف هرگاه کمتر از کر باشد بملاقات نجاست نجس میشود
وهرگاه زیاد از کر باشد بملاقات نجاست نجس نمیشود بلکه بتغییر
نجس میشود چنانچه مذکور شد واز برای کر دو مقدار است
مقدار مساحتی ومقدار وزنی واین یکصد وبیست وهشت من
الا یک استار وربعی بسنگ هشت عباسی پول سیاه چنانچه مشهور

است

دو ارض اقدس مشهد مقدس ومقدار مساحت ان باین نحو باشد
هرکاه مقدار طول وعرض وعمق انرا در یکدیگر ضرب کنند حاصل ضرب
باید که چهل وسه وجب الا هشت یک وجب بوده باشد پس هرکاه حوضی
باشد که وسه وجب نیم طول ان وسه وجب نیم عرض ان وسه وجب نیم
عمق ان باشد پس ان بقدر کر خواهد بود وشرط نیست در نجاست
ان بتغییر اینکه سطوح ان مساوی باشد بلکه اکر یک اب عالی ویکی
سافل باشد واب عالی وارد شود بر اب سافل ومتغیر شود بسبب
نجاست ان پس ظاهر ان است که ان اب عالی نجس باشد واکر در اب
اسفل نجاستی واقع شود واب عالی وارد شود بر اب سافل پس هر دو
اب پاک است واکر کری باشد که هیچ زیاد و نقصان نداشته باشد
وملاقات کند انرا نجاستی پس اکر ان نجاست جامد باشد مثل
میت ودست میت ودست کافر وسک وخوک ومیته پس مادامیکه
ان نجاست دران اب است پاک است وهرکاه ازاب بیرون اورند نجس
میشوند زیرا که بعضی از ان که نجاست میباشد از کر کم میشود با ملاقات
نجس میشود ان اب واکر نجاسات از مایعات باشد بول وخون فرضا
ریخته شود دران اب پس ان نیز نجس میشود زیرا که بمجرد رسیدن
قطره از خون یا از بول همان قدر از ملاقات ان اب متغیر شود وباقی
کمتر از کر میشود بملاقات نجاست نجس میشود وهرکاه دست شخصی نجس

تشنه

تشنه باشد ببول که خشک شده باشد ودست را داخل کند در اب
بقدر کر پس دست پاک میشود واب بر طهارت باقی خواهد بود واز
اینجا معلوم شد که اینچه مشهور است که هرکاه در کری که زیاد و نقصان
دران نباشد هرکاه سک بول کند دران نجس نمیشود وهرکاه بخورد
از ان نجس میشود بی وجه است وهرکاه نجاستی وارد شود بر ابی
که معلوم نباشد قدر کر بودن ان احوط اجتناب از ان است ودر حکم اب
جاریست اب باران در حال نزول وتقاطر ان پس نجس نمیشود بملاقات
نجاست در انحال وهرکاه باران منقطع شود ان اب حکم واقف دارد
وشرط نیست در عدم انفعال اب باران اینکه جاری شود بروی
زمین یا جاری شدن از مثل ناودان ولکن اعتبار جریان در عدم
انفعال احوط است ودر حکم اب جاریست اب اینکه در حوضهای
کوچک حمامها میباشد که از خزانه شیری قرار داده اند واز اینجای
باید بان حوضها اب برود چنانچه در بلاد عرب متعارف است
پس هرکاه نجاستی در حوض کوچکی که کمتر از کر است پیدا شود وان
اب شیر متصل بان باشد ان پاک است وبملاقات نجاست نجس
نمیشود واشتراط کر بودن ابیکه در خزانه میباشد که وارد در حوض
کوچک میشود یا اینکه شرط است که مجموع اب خزانه یا حوض کوچک
بقدر کر بوده باشد یا انکه شرط است که اب زیاد از کر باشد یا انکه

شرط نیست که بودن در ان نه در خزانه و نه در حوض کوچک بلکه اگر
مجموع کمتر از کر باشد نجس نمیشود و در ان چند قول است اظهر قول
قول اخیر است واحوط قول اول است واظهر نجاست غساله حمامست یعنی
ابی که جمع میشود که کم از کر باشد از غساله مردم یا دو جانبی یا د و کودکی
واما زمین حمام پس طاهر است مادامیکه عین نجاست در ان دیده
نشود و همچنین ابهائیکه باقی میماند در سطح حمام در درزهای
خشتها و اجرها و قطرهائیکه از سقف حمام نازل میشود زیراکه اینها همه
پاکست واما ابچاه پس اظهر انست که بملاقات نجاست نجس نمیشود
واحوط انست که هرگاه علم حاصل شود بوقوع نجاستی از نجاسات
که تقدیر ان در شرع وارد شده است اجتناب نماید از ان اب پیش از
کشیدن مقدر و بهم رسد طریق تطهیر اینها است بعد از انکه نجس شود
تغییر یا بملاقات انچه نجس شود بان بدانکه هر ابیکه متغیر شود بنجاست
پاک میشود بزوال تغییر ان هرگاه صاحب ماده شود چه از زمین
بیرون اید یا از اسمان نازل شود مثل اب باران یا انکه متصل شود
بکریکه موجب زوال تغییر ان بشود و هرگاه ماده نداشته باشد مثل
اب واقف چه بقدر کر باشد یا زیاده از کر باشد یا کمتر از کر بوده
باشد پس چاره است در تطهیر ان از متصل شدن ان باب جاری یا باران
یا بریختن کری بران تا انکه زوال تغییر ان بشود کافی نیست زوال

تغیران

تغیر ان بخودی خود یا بواسطه وزیدن بادها یا بعلاجات یا بسیار
طاهر یا بریختن اب کمتر از کر تا انکه تغییر ان بر طرف شود و هرگاه
اب کمتر از کر بملاقات نجاست نجس شود کافی در تطهیر نمودن
ان از متصل باب جاری یا باب کر یا نزول باران بران هر چند
که قطره بوده باشد و همچنین هرگاه زیاد بر کر باشد مثلا مثل ابهای
حمام و حوضها ئیکه نجس شده باشد پس بمجرد متصل شدن
بیکی از ابهائیکه مذکور شد پاک میشود بنابر اقوی ولازم نیست
امتزاج ان بان اب بلکه کافیست مجرد متصل شدن ان باینها
ولازم نیست ریختن کر بران دفعه چنانچه بعضی متاخرین
بران رفته اند و مدار در ان اتصال عرفی است بحیثیتی که در
عرف بگویند که این متصل بان اب باشد و هرگاه اب کمتر از
کر باشد نجس شده باشد بملاقات نجاست و بعد از ان بران
کم کم بریزند تا انکه بحد کر برسد پس اقوی عدم تطهیر انست بلکه
بر نجاست باقی خواهد بود **سیم** در اب مضاف است و در حکم مضاف
است اجسام مایعه مثل شیره و روغن و امثال اینها بدانکه اب
مضاف انست که بدون قید و اضافه اطلاق اب بر انها نشود مثل
اب هندوانه و اب انگور زیراکه اب نمیگویند انها را بخلاف
اب حوض و نهر زیراکه اینها را بدون قید اب میگویند و اب

مضاف و هر چیز که مایع باشد نجس میشود بتغییر و ملاقات
نجاست و هر چند که زیاد از کر بوده باشد چه نجاست
وارد بر آن بشود یا آن وارد بر نجاست بشود و هرگاه کلاب
یا شیر و مانند آن وارد شود بر موضع نجس آنچه فرا گیرد بر
موضع نجس نجس میشود و آنچه فوق آنست پاک است پس هرگاه
کلاب بظرف نجس ریخته شود یا شیر بظرف یهودی که نجس باشد
ریخته شود آن کلاب و شیر که در آن ظرف بالاست نجس
نمیشود و پاک است زیرا که نجاست از پایین به بالا سرایت نمیکند
باتفاق جمیع علما و آنچه بعضی در اینمقام توهم کرده اند ضعیف است
و جایز نیست ازاله نجاست باب مضاف و رفع حدث بآن مثل وضو
و غسل نه در حال اختیار و نه در حال اضطرار بنا بر قول اصح و هرگاه
اب مضاف یا جسم مایع نجس شود بملاقات نجاست پاک نمیشود
مگر اینکه با آب مطلق متصل شود پاک نمیشود بمجرد اتصال بمطلق هر چند
که کر یا جاری باشد و نه بممزوج شدن بآن مادامیکه بر وصف اضافه
باقی باشد مبحث دویم در سؤر است و سؤر اطلاق میشود بر دو معنی
اول همان چیزیست که معروفست که عبارتست از بقیه شرب حیوان
و انسان چه مایع باشد یا مطلق یا مضاف و معنی دویم مایعیست که
رسیده باشد بآن چیزی از حیوان یا از انسان و مراد از سؤر در اینمقام

معنی

معنای دویم است و چونکه سؤر مختلف است و حکم آن نیز بواسطه
اختلاف مباشر در طهارت و نجاست و کراهت میشود پس بدانکه
سؤر نجس العین از انسان کافر و حیوان مثل سگ و خوک نجس است
و از حیوان ماکول اللحم مثل گوسفند و شتر و گاو پاک است و مکروه
هم نیست و سؤر اسب و الاغ و استر پاک است و مکروه است
و اما سؤر حیوان که حرام گوشت باشد مثل گربه و موش و فیل یا
بواسطه امر عارضی باشد مثل آنکه جلال باشد یا موطوئی باشد
پس در جواز استعمال آن خلافست و اقوی جواز است و احوط
منع است و هم چنین مکروه است سؤر هر انسان و حیوان که مظنون
النجاست باشد مثل زنیکه احتراز از نجاست نکند خصوصا مثل زن
حایض و مرغ خانگی و مستحب است اجتناب از آن آبی که واقع شده باشد
در آن حشرات مثل موش و مار و چلپاسه و قورباغه و عقرب و سوسک
و مانند آن چه زنده از آب بیرون بیاید یا مرده باشد و اگر نفس
سائله داشته باشد مثل و بمیرد در آن آب نجس خواهد بود و مکروه
هست سؤر ولد الزنا چه در نص وارد است مبحث سیم در آبیست
که استعمال میشود در رفع حدث از مثل وضو و غسل و در ازاله خبث
غیر آب استنجاء و در آبیست که میشود در استنجاء و اما آبیکه استعمال
میشود در غسل واجب چه جنابت باشد یا غیر آن پس آن پاک است باتفاق

اهل شیعه و بعضی از اهل سنت و جماعه نجس دانسته اند لکن بشرط
آنکه مشتمل حالی باشد از نجاست و در جواز استعمال آن در ازاله
خبث مثل اینکه باب وضو و غسل جامه نجس را بشویند ظاهرا
در جواز آن تامل نباشد و اما در وضو ساختن از آن یا غسل
کردن بآن در ما بین اصحاب دو قول است مشهور از قدما و متأخرین
واضح جواز استعمال آنست چنانچه بر آن متاخرین رفته اند
و احوط اجتناب است و خلاف در آبیست که کمتر از کر باشد و اما
هرگاه بقدر کر یا زیاده از آن باشد پس تاملی نیست در جواز پس
حوضها و خزانه های حمامها داخل در مستعمل نمیباشد و هرگاه سر را
بشویند و آب از ابکیرد و جانب ایمن را بشویند از آن آب از قرار مستعمل خواهد بود
بنابر اقوی و اگر جاری آب از عضوی بعضوی داخل مستعمل نیست مثل
آب جاری یا کر بشود الطهر و الصنع استاذین و اما آبیکه استعمال
میشود در وضو واجب باشد یا مندوب یا در غسل سنت پاک است
و مطهر است نیز نزد شیعه و لکن افضل ترک آنست چنانچه شیخ مفید رحمه
الله فرموده است و اما آبیکه استعمال میشود در رفع خبث غیر استنجاء
پس اقوی آنست که آن آب بعد از آنکه منفصل شود از محل نجس نجس میشود
مطلقا چه از غسل اول باشد یا از غسل دوم و چه بنجاست از جمله
نجاساتی باشد که تعدد آن واجب باشد یا نه و هرگاه آب غساله متغیر

متغیر

متغیر شده باشد بنجاست پس آن نجس است باتفاق جمیع فقها و هرگاه
زوال عین نجاست از محل نجس بشود و لکن آبیکه از آن منفصل
شود متغیر باشد پس در طهارت محل آن اشکال است و قول ببقاء
نجاست محل قوت دارد و هر چند که احدی از اصحاب متعرض آن
نشده و اما آبیکه استعمال شده باشد در استنجاء یا از بول یا از
غایط پس آن پاک است و نجس نمیشود با نجس بلکه اگر آب بآن نرسد
و لکن شرط است طهارت این آب باینکه متغیر نشود بنجاست و
از خارج بآن نرسد و از موضع معتاد تعدی نکرده باشد و هرگاه
معتاد از پیش نجس شده باشد بغیر بول و غایط و بعد از آن بول
کند و استنجاء نماید آن آب نجس خواهد بود و شرط نیست اینکه
بول و غایط مخلوط بنجس مثل خون یا متنجس مثل کرم نباشد و شرط
آنست اینکه اجزاء غایط در آب متمیز نباشد و شرط نیست اینکه دست
پیشتر از رسیدن آب بمحل نجاست نرسد و شرط نیست که وزن زیاد
نشود چنانچه بعضی فقها گفته اند و لکن اگر اعتبار این شرایط بشود
احوط است و هرگاه معلوم نشود که شرایط محقق شده یا نه اظهر حکم به
طهارت آنست و احوط اجتناب است تا آنکه جزم شود بتحقق شرایط
بحث چهارم در آبیست که مشتبه باشد و در این چند صورت است
اول آنست که دو آب باشد یکی پاک و یکی نجس و معلوم نباشد که

کدام پاک است وکدام نجس است واجبست اجتناب از هر دو و واجب است
تیمم کند ونماز نماید وجایز نیست ازاله خبث بان ونه رفع حدث
واکر وضو بسازد ونماز کند علی التعاقب بانکه وضو بسازد ونماز کند
وبعد از ان باب تطهیر اعضا وضوء نماید که اکر اول نجس بوده است
پاک کرده باشد وبعد بان اب وضو بسازد ویکنماز دیکر را بجا اورد
صحیح نخواهد بود وهرچند که جزم بکند که یک وضو ونماز صحیح است
بلکه تکلیف ان در این صورت ریختن اب وتیمم است چنانچه
مقتضی نص است واکر چیزی پاکی بیکی از ان دو اب برسد حکم بنجاست
ان نمیشود بلکه بر طهارت باقی خواهد بود واکر دو اب باشد یکی
مباح ویکی مغصوب ومشتبه باشد جایز است بان ازاله خبث هرچند
که فعل حرام کرده باشد ولکن وضو وغسل بان صحیح نخواهد بود
وهرکاه اب غیر مشتبه ابی نداشته باشد واجب است که تیمم بکند
واکر دو اب باشد یکی مضاف ویکی مطلق ومشتبه واجب است که
وضو بسازد بهر دو اب یکنماز بکند وجایز نیست در این صورت که
تیمم بکیرد واکر یکی از ان دو اب بریزد واجبست وضو بان ابیکه باقی مانده
است واجب است نیز اینکه تیمم بان اضافه نماید ودر وضو وتیمم باید که
قصد وجوب نماید واکر محتاج باشد بازاله خبث بجهت نماز از بدن
یا جامه واجب است که بهر دو ازاله نماید واکر از ان دو اب بعد از ازاله

خبث

خبث چیزی باقی نماند وضو بسازد بهر دو اب ونماز میکند واکر
باقی نماند تیمم خواهد کرد واکر دو نفر عادل یا یکنفر شهادت بدهند
واباحه وطهارت واطلاق یکی از ان دو اب واجبست قبول
شهادت ایشان ووضو بسازد از ان بحث پنجم در احکام اب
نجس است با انکه جایز نیست استعمال اب نجس در طهارت از حدث
از مثل وضو وغسل وازاله خبث وجایز نیست اشامیدن اب
نجس در حال اختیار ودر حال اضطرار واجبست اشامیدن و
جایز است دادن اب نجس را بحیوانات هرچند که حلال کوشت
باشد واقوی عدم جواز اب نجس است باطفال هرچند که غیر
ممیز باشد وپاک نمیشود چیزی که بان اب نجس شده باشد با اینکه
اکر ازان نان کنند بلکه باید نان را خشک کنند وبکذارند در اب
کر یا جاری بوضعیکه جزم شود که اب بجمیع اجزای ان رسد وبعد
بکذارند بیرون بیاورند پاک خواهد بود وهم چنین هرکاه برنج
یا کندم یا باقی حبوبات خیسیده باشد باب نجس زیرا که اب ان خشک
کنند وبعد از ان در اب کذارند تا انکه جزم بشود که اب بجمیع اجزای
ان نفوذ کرده است وقبول میشود قول فاسق هرچند که متجاهر
بفسق بوده باشد در اخبار از ان خودش بانکه پاک است وهرچند
بیشتر علم بنجاست ان داشته باشد یا انکه در دست ان چیزی نجسی

بوده باشد و بگوید تطهیر کردم انرا یا اینکه بگوید انکه در دست
من است نجس است زیرا که قول ان بجمیع این صورت قبول میشود
واما مکلف خبر ان غیر بد هند که فلان چیزی که در دست اوست
نجس است قبول نمیشود و هر چند که ظن بصدق ان حاصل شود
واگر وضو بسازد از ابی و بعد از ان نجاستی در ان اب بیند
و نداند که پیش از شروع وضو در ان واقع شده یا بعد از وضو حکم
میشود بصحت و اعاده ان لازم نیست واگر وضو بسازد از ابی
بعد از ان معلوم شود که اب نجس است لکن نداند که وضو مقدم
بر نجاست است یا اینکه نجاست بر وضو مقدم است اظهر صحت وضو
است واحوط اعاده است **مبحث ششم** در ان چیزها که مکروه هست
استعمال کردن ابی که استعمال کرده باشند در اغسال واجبه مانند
ابی که متعفن باشد بغیر نجاست و ابیکه در افتاب گرم کرده باشند
در ظرفها و اب حوض و نهر که در افتاب گرم شده باشد که نیابد از
کر باشد مکروه نیست استعمال ان و در حدیث وارد شده است
ابیکه در افتاب گرم شده باشد استعمال ان موجب برصی میشود
و مراد از استعمال انست که در وضو یا غسل استعمال نماید یا انکه بخورد
انرا یا انکه خمیر کند انرا یا بدن را بشوید به نیت غسل کردن چنانچه
اخبار بجمیع اینها وارد است واما شستن جامه بان پس ظاهر عدم کراهت

ازنه

انست ولازم نیست اینکه قصد گرم شدن بافتاب داشته باشد
بلکه اگر خود اب گرم شود مکروه خواهد بود ولازم نیست انکه
جرم افتاب بر ان بتابد بلکه اگر سر پوشیده باشد نیز مکروه خواهد بود
و هرگاه این اب متصل باب جاری یا کر بشود ظاهر انست که کراهت
ان بر طرف شود و مکروه هست شستن میت را بابی که باتش گرم
کرده باشند واگر بافتاب گرم شده باشد ظاهر عدم کراهت است
در غسل میت واگر بسیار سرد باشد کراهت ان بر طرف میشود
قسم دویم از مطهرات افتاب است و ان پاک میکند زمین را و انچه متصل
بان شده باشد از گچ و نوره و قیر و سنگ و بوریا و حصیر و غیر ان
از چیزها یکه منصوب باشد و نقل ان متعذر یا متعسر باشد از هر
نجاست یا نجس با بعینه جرم نداشته باشد یا انکه جرم زائل شده
و رطوبات ان باقی باشد و هرگاه جرم افتاب بر ان بتابد تا انکه خشک
کند انرا و پاک نمیشود هرگاه خشک شود بباد هوا و حرارت افتاب
بر ان تابیده باشد و اگر باد یا هوا منضم شود بتابیدن افتاب
بر ان پاک خواهد بود و اگر افتاب در زیر ابر باشد بنوعیکه ظاهر
شود از ان نوری که سایه از ان حاصل شود در پاک شدن ان اشکال
است و احوط اجتناب است از ان و اگر یک لحظه در زیر ابر باشد
و یک لحظه دیگر افتاب بر ان بتابد تا انکه خشک ظاهر طهارت است

وازجمله زمین است خشتها و سنگها و آجرها و خشت خام و کل
نجس هرگاه پشت خانها و دیوارها بان اندود کرده باشند و هر چیزی که
نقل شود از مثل درها و ادرسیها و پنجرها و کیاهها که متصل بزمین
است و میوه‌ها که بر درخت باشد و چوبها و میخها و خیمها که چشم
نشینها دارند و اکر خشک شود موضع نجاست بغیر افتاب بعد از
اب بران بریزند که افتاب او را خشک کند کافی خواهد بود و چنانچه
ظاهر زمین پاک میشود باطن ان نیز پاک میشود بشرط آنکه نجاست
بافتاب خشک شود قسم سیم از مطهرات زمین است و ان پاک میکند
ته کفش و نعل و چکمه و چاروق و مانند ان را و هم چنین پاک میکند
ته قدمها را باینکه راه برود بر روی زمین یا بمالد انرا بر زمین باینکه
عین نجاست ان برطرف شود و ازجمله زمین است خاک و سنگ و ریک
چه معدنی باشد یا غیر ان و آجر و خشت و گچ و نوره و اما مثل چوب و شیشه
و مس و طلا و نقره و باقی جواهرات منطبعه مثل یاقوت و زمرد و مرجان
و مروارید پس اظهر انست که اینها مطهر نباشد و باید که نجس وارد
شود باینکه بمالد انرا بر زمین نه اینکه خاک را بردارند و بان بمالند بنا
بر احوط و اقتصار نمیکند در پاک کردن زمین چیزها باینکه مذکور شد
بنجاستی دون نجاستی بلکه پاک میکند هر نجاستی را که بوده باشد چه
نجس باشد یا متنجس چه جرم دار باشد یا بی جرم چه خشک باشد یا تر بلی

هرگاه جرم دار باشد واجبست در تطهیر ان از زوال عین و اثر باینکه
خشک شود که هیچ رطوبتی از ان باقی نماند و اکر نجاست خشک باشد
و جرمی از برای ان باقی نباشد ظاهر انست که همین که بر زمین مالید
کافی باشد بلکه اکر بر روی زمین بکذارند که جمیع مواضع نجس بزمین
برسد کافی باشد و باید که زمین پاک باشد بنابر اصح و احوط بلکه
اقوی انست که باید زمین خالی باشد از رطوبتی که سرایت بکند
بنجس در ان و اکر رطوبتی باشد که سرایت نکند مطهر خواهد بود
و اکر کسی بدو دست و زانو راه برود ظاهر انست که زمین مطهر
انها نشود و هر چیزی که بران قرار داده باشند و نه نیزه و نه عصا و
عراده و نعل حیوانات هرگاه نجس شده باشد و برطرف شود بزمین
نجاست ان پس در طهارت ان اشکال است و احوط اجتناب است
و میان انکشتها و اطراف قدم انچه نزدیک بقدم است پاک نمیشود
و انچه متصل بباطن قدم باشد پاک میشود بنابر اظهر و احوط اجتناب است
و هم چنین است اطراف کفش و نعلین و غیر ان و هرگاه کافر اسلام بیاورد
و بعد از انکه قدم از نجاستی عارض پاک شد بواسطه زمین مزیل
بطهارت ان فوت دارد و لکن احوط تطهیر است قسم چهارم از مطهرات
استحاله است و پاک میشود جمیع نجاسات و متنجسات باینکه
حقیقت متبدل بحقیقت دیکر بشود چه متبدل شود بجزو بوده باشد

مثل غذای انسان که خاک باشد یا اینکه شراب سرکه شود چه بواسطهٔ
امتزاج آن بجسمی دیگر باشد مثل آنکه ممزوج کند سرکه را بشراب
بوضعیکه مستهلک شود بعد از آن سرکه بشود و اگر قلیل از شراب را
در میان سرکه بریزند بوضعیکه مستهلک شود آن سرکه نجس خواهد بود
و هر چند بگذرد زیرا اینکه ممکن باشد اینکه شراب سرکه شود و قول بطهارت
آن ضعیفست و اگر در میان شراب بریزند بعضی چیزها اینکه
موجب شود انقلاب را و بعد از آن منقلب بشود بسرکه پس ظاهر طهارت
آنست چه باقی باشد اجسام در حال انقلاب و بعد از انقلاب
یا اینکه باقی نباشد و اگر شراب معالجه بغیر شراب شود از چیزی که
نجس باشد پس اگر منقلب شود آن اجسام نجس شراب و بعد از آن
شراب سرکه شود ظاهر طهارت آنست و اگر منقلب نشود بشراب بلکه بر
حال خود باقی بوده و آن سرکه شراب شود نجس خواهد بود و اگر شک
داشته باشد که شراب سرکه شده است یا نه حکم بشرابیت میشود تا اینکه
جزم شود که سرکه شده است و دود و بخاری که متصاعد میشود
از اشیاء نجسه یا متنجسه مثل دود روغن نجس و استخوان میته
و بخار بیت الخلا و غیرها الظهر طهارت آنست و هرگاه چوب و یا غیر آن
نجس خاکستر شود پاک است و هرگاه چوب زغال شود در طهارت
آن اشکال است و احوط اجتناب و هرگاه کل نجس را شغال الجربه بزنند

الظهر طهارت است مقام چهارم انتقال است و آن قریب باستحاله
است و آن عبارتست از انتقال جزء از نجس بمحل دیگر بحیثیتی
که جزو این محل بشود مثل خون کیک و شپش که منتقل میشود از
بدن انسان بشکم آن و از این بابست بدرخت و گیاهها هرگاه
آب دهند آنها را باب نجس زیرا که بمجرد جذب درخت از احکم میشود
بطهارت و ظاهر اینست که زلوکه بر زخمها می اندازند که خون را
از زخم میکشد و داخل در شکم آن میشود از این باب نباشد و حکم
میشود بنجاست زیرا که معلوم نیست که آن خون جزء حیوان شده
است یا نه مقام پنجم از مطهرات کم شدن دو ثلث آب انکور است
زیرا که آب انکور را بجوشانند و دو ثلث آن کم بشود پاک میشود
و حلال است بعد از آنکه بغلیان نجس شده باشد و کافی نیست
در طهارت مجرد کم شدن از هوا و غیر آن از طول مکث و حرکت
دادن آن تا آنکه دو ثلث آن کم بشود با آتش یا بافتاب و لکن ظاهر آنست
که اگر با آتش غلیان حاصل شود و بافتاب دو ثلث آن کم بشود یا بعکس
آن این صورت پاک باشد و صورت شرط است در تطهیر اینکه
نجاستی از خارج بآن نرسیده باشد از غیر نجاست خود و اگر آب
انکور را پیش از ثلثان داخل کنند در آب دیگر که ثلثان شده باشد
پاک خواهد بود و اگر از آب انکور پیش از ثلثان داخل شود در دیگی

که ثلثان شده باشد و آب اول و بعد ثلثان شود در میان شیره که
قبل ثلثان شده باشد بریزند الحمد که مجموع پاک باشد و چنانچه
ثلثان پاک است میکند آب انگور را پاک میکند انچه زیرا که واقع شده
باشد از قبیل سیب به و جوز و بادام و حصه انگور و غیران چه پیش
از غلیان واقع شود یا بعد از غلیان و دیگ و جمیع الات که بان
شیره پخته میشود از آب کردن و ملاقه و قاشق هرچند که از کله
و چوب و سفال باشد و همچنین پاک میشود بدن طباخ و رخت
ان مادامیکه مشغول بطبخ باشد عرفا و اگر مشغول بعضی عملها شود
و بعد از ان اعراض نماید واجب است بران شستن انچه که از ان با
وسیله است و اگر کسی از ذابح وارد شود و بان برسد او غصب
واجب است شستن انرا و هرچند که از اول عمل تا اخر در انجا باشد
و اگر آب انگور غلیظ باشد که ثلثان بکند فاسد شود مثل اینکه تلخ
شود داخل میکند آب در ان تا انکه ثلثان شود و ثلثان معلوم
میشود بکیل و وزن و هرچند بحدوث تخمین باشد بشرط انکه جزم
داشته باشد باق و اگر ظن متاخم بعلم حاصل شود باینکه ثلثان
شده کافی است ظاهرا و هرگاه گرفته شود از مسلمی یا بازار مسلمین
حکم میشود بطهارت هرگاه در معرض بیع یا اکل در آورده باشد و خبر
بدهد که این شیره ثلثان شده است از ان قبول میشود و هرچند فاسق باشد

مقام ششم

مقام ششم از مطهرات بیرون امدن خون است بطریق متعارف از مذبح
و منحر بعد از ذبح و نحر در حیوان مطیع و از هر موضع از بدن حیوان عاصی
از ذبح و نحر کنند زیرا که هرگاه این خون رفت مطهر میباشد از برای
خونیکه باقی میماند در اعضای حیوان از رگها و استخوانها و گوشت و
روده ها و شکم ان پس انچه خون در اینها باقی ماند پاک است بشرط
انکه از خون مذبح و منحر داخل در شکم ان نشود لیکن اگر جزم شود که
ان خونیکه در شکم میباشد از مذبح و منحر است نجس خواهد بود
باید شسته شود و انچه خون که در جنین یعنی بچه حیوان که در
شکم ان باشد ذبح مادر ان حلیت ان باشد ان نیز پاک و حلال است
مقام هفتم زوال عین نجاست یا متنجس است از حیوان غیر انسان و
نجس العین چه حلال گوشت باشد یا حرام گوشت باشد و چه
زوال عین نجاست خود بخود زایل شود یا اینکه حیوان یا غیر ان
انرا زایل کند و شرط نیست انکه انحیوان از نظر غایب شود یا نه یا اینکه
احتمال داشته باشد که داخل اب جاری یا کر شده باشد و احوط
اعتبار غیبت است و همچنین زوال مطهر باطن انسان مسلم میباشد
چه مکلف باشد یا طفل باشد پس اگر در دهن یا دماغ یا چشم یا گوش
انسان خون شود و ان خون از انجا بر طرف شود پاک خواهد بود
و خون باطن نجس است و اما موجب نجس شدن باطن نمیشود و اگر

اگر زخمی یا از دماغ که خون باشد بیرون بیاید و اثر خون در آن
نباشد پاک خواهد بود و هرچند که آن آب در باطن ملاقات خون
را بکند و همچنین اگر انگشت را داخل در باطن بکند و بیرون بیاورد
ملوث بخون نباشد پاک خواهد بود و هرچند که رطوبت غیر خون
در آن ظاهر باشد و چیزی که زوال عین مطهر باطن میباشد نیز مطهر
آنچه در آن میباشد از مثل بقیه غذا که در این دندانها باقی مانده از
مثل چرک که در چشم و گوش میباشد مجموع اینها بواسطه زوال
عین پاک میشود و در زیر موها و ناخنها و توی ناف هرگاه نجس شد از جمله
بواطن نیست بلکه واجبست شستن اینها و اگر توی چشم و دماغ خون
باشد ظاهر اینست که ازاله آن در نماز واجب باشد و هرچند که شستن
آن واجب نباشد زیرا که کافیست در تطهیر آن زوال عین و هرچند که
بوضع شستن نباشد و اما اندرون دماغ و اندرون گوش هرگاه نجس باشد نماز با آن
صحیح است هرچند که ممکن باشد ازاله آن و هرگاه دندان از خارج بیرون
آمده و بدندان داخل آن بسته شده باشد ظاهر اینست که حکم باطن بر آن جاری
باشد و همچنین زوال عین باعث میشود حکم کردن بطهارت بدن انسان
مسلم هرگاه متنجس شده باشد بشرط اینکه آن انسان از نظر غایب شود
بقدر زمانی که ممکن باشد شستن آن و احتمال بدهد اینکه شسته
باشد آن را بشرط آنکه مکلف باشد و علم بنجاست و وجوب ازالهٔ نجاست

داشته

داشته باشد باین شرایط اجتناب از آن واجب نیست و برطوبت میتواند
که ملاقات کند و هرچند که خبر دهد همان شخص باینکه نجاست دارم
و یا اینکه مشروط بطهارت باشد مثل نماز و چیز خوردن با دست
نجس شد و لکن احوط اجتنابست تا آنکه خبر بدهد بطهارت یا آنکه
بجا بیاورد آنچیزی را که مشروط بطهارتست و ظاهر اینست که جامهٔ انسان
مثل بدن باشد و همچنین است ظروف و فرشها و مواضعی که نجس
باشد از خانه و حیاط که هرگاه ندانند که زنها با علم ایشان بنجاست
اجتناب نمیکنند و از این بابست اطفال غیر ممیز که مادر ایشان
متوجه شوند ایشان را پس هرگاه اجتناب نکردند ظاهر اینست که ایشان
را تطهیر داده باشند والطهر پاک بودن جسم ظاهر است که از آن
استنجاء از موضع غایط بشود چه سنگ باشد یا کلوخ یا آلت چنانچه
گذشت مقام هشتم زوال تغیر است از آبهایی که صاحب ماده باشد
مثل آب جاری و آب باران و آب چاه هرگاه متغیر شده باشد بنجاست
المطهر طهارت طبیعت است در آن و آن مثل دست است که پاک
میشود بپاک شدن محل النجاسة هرگاه بدست ازالهٔ نجاست را انجام
یا از بدن یا از قابل بکند پس هرگاه استنجا کند و آب بیفکند و بریزد
که محل نجاست باعانت است پاک شود یا اینکه جامهٔ نجس را شست
بدهد بدست تا اینکه پاک شد دست نیز پاک میشود و احتیاج شستن دست

دو بار و با یک نشست مینکه جامه را افشرد دست و محل نجاست هر دو یکبار
است و مثل الاتی چرخ چاه بنا بر قول ظاهر که نجاست بملاقات از دلو
و ریسمان و چرخ چاه و قرقره و غیر اینها پاک میشود و مثل بدن تکیسه که آب
میکشد و مثل الات آب انگور که شیره میشود از مثل دیگ و آب کردن
و بدن شخص نجس و جامه او و هم چنین است تخته غسل و دستان
ولنگی که میت را در آن میشویند زیرا که مجموع اینها بمجرد تمام شدن
غسل میت پاک میشود و احتیاج بشستن نیست **مقام نهم** از مطهرات
اسلام است زیرا که این مطهر بدن کافر است و آنچه متصل بان میباشد
از مثل چرک و عرق چه کفر اصلی باشد یا ارتدادی بغیر از ارتداد فطری
از جماعت مردان زیرا که توبه ایشان قبول نمیشود و واجبست کشتن و حاصل
میشود طهارت اسلام بمجرد تمام کردن شهادتین باینکه بگوید أَشْهَدُ
اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ **مقام دهم** در نجاست
است بدانکه واجبست ازاله نجاست با آب مطلق از بدن و جامه از برای نماز
واجب و اجزاء آن مثل قضاء تشهد و سجده فراموش کرده باشد و طواف
واجب و صحیح نیست نماز نافله با نجاست بدن و جامه و واجب نیست
از برای طواف مندوب بنابر اقوی و احوط ازاله است در طواف
مندوب و نیز در حکم نماز است سجده سهو بنابر احوط و واجبست
در نمازها اینکه بطریق احتیاط باید در مقام شک رکعات کرد و واجبست

ازبرای

از برای اذان و اقامه و نشر تکبیر عید و اول نماز مستحب است و از برای
ادعیه که در بین تکبیرات باید خوانده شود و آن برای نماز میت نیز واجب
است ازاله نجاست از ماکول و مشروب و هر چیزی که اکل و شرب موقوف
بر آن باشد مثل ظروف و قاشق و دست آکل و شارب و واجبست
ازاله نجاست از مساجد و خانه کعبه و از اسماء جناب مقدس الهی و انبیاء
و ائمه و از قرآن و حدیث قدسی و از چیزهائیکه احترام آن در دین
واجبست و هم چنین آنچیزهائیکه احترام آن در مذهب شیعه واجب است
مثل ازاله نجاست از قبور ائمه و صندوق و ضریح و روضه ایشان
و از ادعیه ماثوره از ائمه الهدی مثل صحیفه سجادیه و از غیر آن
و احوط ازاله نجاست است از کتب احادیث که از پیغمبر وارد شده است
و کتب فقه و کتب زیارات و از فرشها و پرده هائی که در او پرند و ضریح
پوشش و صندوق و پوشش و قندیلها و غیر آن و هم چنین است غبار و خاکهای
های روضات مقدسه و آنچه گرفته از صندوق و ضریح و فرشها
و پرده و ضریح پوشش بقصد تبرک و ظاهر وجوب ازاله است از تربت
حضرت امام حسین ع و اگر نزد آن باشد نه بقصد تبرک مستحب است
احترام و واجب نیست ازاله از آن و هرگاه واقع شود بعض محرمات
مثل آیه قرآن و آنچه نقش بر آن اسم خدا و اسم پیغمبر باشد و در بیت
الخلا بیفتد واجب است بیرون آوردن آن از آن با امکان و اگر ممکن

نباشد و اولی نیست که آن بیت الخلا را ترک نماید بنا بر احوط و دور نیست
آنکه ترک جناب بیت الشمال ازین باب باشد مگر در زمانیکه
جزم شود اضمحلال و استهلاک آن زیرا که در بعضی صورت تعلق
در آن بیت الخلا جایز است و اما هرگاه آن در بیت الخلا واقع
شود ترک آن بیت الخلا لازم نیست و هرچند که مستحب باشد و اما
باختیار خود بر آن بول کردن حرام است چنانچه جمع بر آن رفته
اند و از اخبار نیز فهمیده میشود و جایز است داخل کردن نجاست
در مسجد هرگاه سرایت نکند و هرگاه نجاست خشک را در مسجد
بگذارد که متصل به آن باشد واجب است رفع آن و احوط اجتناب است مطلقا
بدانکه ازاله نجاست واجب است از برای نماز مگر آنچه که عفو شده
باشد از آن و مواضع عفو چند قسم است **قسم اول** خونیست که کمتر از
ساحت درهم بغلی بوده باشد و اما هرگاه بقدر درهم بوده باشد پس
اظهر و احوط اجتناب است چه در جامه باشد یا در بدن و باید که این
خون خون حیض و نفاس و استحاضه و خون نجس العین از مثل
سگ و خوک و کافر و خونیکه از تنه بیرون می آید در بعضی اوقات
جدا از انسان باشد یا حیوان غیر ماکول اللحم مثل موش و گربه نبوده باشد
و هرچندیکه اصحاب متعرض این دو خون نشده اند لکن اولی شریعت
اقتضا دارد در وجوب اجتناب از آن دو خون است پس خون معفو مختص

است

است بخون انسان زنده و خون حیوان حلال گوشت و در قدر درهم
خلاف بسیار است و اظهر آنست که بمقدار گودی کف دست و احوط
آنست که کمتر از مساحت اشرفی یا باجاقلی بوده باشد و هرگاه آنخون متفرق
باشد در بدن یا جامه یا در هر دو و در هر یک بقدر درهم نباشد و لکن
اگر مجموع شود زیاده از درهم میشود پس اظهر و احوط عدم عفو است و
وجوب اجتناب است از آن کافیست در وجوب اجتناب و عدم آن حکم
زدن باینکه بمقدار کمتر از درهم است و هرچند که بطریق ظن بوده
باشد و اگر نداند بقدر درهم است یا نه واجب است اجتناب از آن
و هرگاه خون بچکد بر روی جامه و سرایت بکند به آن روی دیگر
پس اگر هر دو روی مساوی یکدیگر باشد و هر دو رو کمتر از درهم
باشد ظاهر آن است که عفو باشد و اگر یکی از آن دو روی زیاد
از درهم باشد عفو نخواهد بود بشرط اینکه آن رخت بینه دار نباشد
و اگر بینه دار باشد و هر دو روی یکجا سیاه باشد ظاهر آنست
که هر دو را ملاحظه کند در تقدیر باینکه هر دو رو هرگاه کمتر از
درهم باشد عفو خواهد بود و اگر زیاد باشد عفو نیست و اگر آن
خون مخلوط باشد بعرق و چرک و مانند آن معفو نخواهد بود و اما
هرگاه آن خون چیزی متنجس شده باشد و بعد از آن متنجس بجامه یا بدن
برسد عفو نیست بنا بر احوط و اگر مشتبه باشد که این خون خون حیض است

یا فصد است اقرب بعدم عفو است واکر معلوم نباشد که خون حیوان
است که نفس سائله دارد یا اینکه از مثل کیک و پشه است ظاهر ان
است که پاک باشد **قسم دوم** خون قروح وجروح است چه در جامه
باشد یا در بدن چه همیشه وقت باید یا بعضی اوقات چه مشقت
داشته باشد اجتناب از ان یا مشقت نداشته باشد وچه در موضع
قروح وجروح باشد یا بموضع دیکر از بدن وجامه رسیده باشد
بنا بر اقوی وهرکاه مامون شد از بیرون امدن خون عفو نیست
واز الهٔ ان لازم است پس هرکاه فصد کند وخون از ان بجامه یا بدن
ان برسد تا انکه ایمن نباشد از بیرون امدن خون نماز با ان خون
جایز است وهر چند که ازاله ممکن نباشد ولکن بقدر امکان احوط
اجتناب است وانچه با خون بیرون بیاید از چرک غیر ان عفو است
ودر طوبتیکه در بدن انسان باشد از مثل عرق وچرک چنانچه
غالب مردم منفک از ان نمیباشد هرکاه ملاقات کند ان خون را
چه بعد از بیرون امدن خون تا باشد اظهر ثبوت عفو است در انها
ونباید که موضعیکه خون قروح از ان بیرون می اید پاک باشد
پیش از بیرون خون پس اکر پیش از بیرون امدن خون نجس باشد
عفو نیست وهرکاه قروح در باطن باشد از مثل دهن ودماغ
وکوش ومتصل خون ان عفو نیست مثل خون دماغ وخون که آید

[margin:] پیش از بیرون امدن ان خون باشد

وعلامات

وباشد ان مکر هرکاه کمتر از درهم باشد چنانچه کذشت وهرکاه خون
نه ایستد واجب نیست بستن ان اکرچه بقدر امکان که بیرون نیاید وهرکاه
متعسر باشد بستن ان عفو خواهد بود واکر شک داشته باشد که ان
قروح است یا غیر ان ظاهر انست که عفو نباشد **قسم سیم** در چیزهائی
است که ساتر عورت نباشد مثل عرقچین وکلاه وجوراب وبند
زیر جامه وعمامه با ان هیئت که دارد زیرا که نجاست اینها از هر نجاست
که باشد در نماز عفو است چه ان ملبوس باشد بوضعیکه در عرف
بکویند که انرا پوشید یا غیر ملبوس باشد چه در جای خود باشد مثل
اینکه عرقچین بر سر باشد یا غیر مکان خود مثل اینکه عرقچین را بدست
کرفته ونباید که ان نجاست از حرام کوشت نباشد زیرا که نماز با ان
مطلقا جایز نیست واکر نهاده که ساتر است با نحکم میشود با اینکه ساتر
است پس عفو از ان نخواهد بود **قسم چهارم** در نجاستیست که در
محمول باشد ودر ملبوس نباشد وهر چند که از جمله ساتر عورت باشد
مثل پیراهن یا زیر جامه هرکاه نجس باشد وبر سر بکذارد نماز با ان صحیح
است بنا بر اقوی واکر نجاست خشک باشد بیش خود که سرایت بجامه
وبدن نکند یا اینکه نجاست نزد ظرف با خود داشته باشد که تعدی
نکند نیز معاف است ونماز با ان جایز است واکر دوائی در بدن یا جامه
انداخته باشد در وی ان نجس شود که سرایت ببدن ورخت نکند

مثل زفت وتوره نیز معفو است ونماز بان جایز است واسلحه مثل
کارد وشمشیر وخنجر اگر نجس باشد نماز بان صحیح است واگر چادری
یا عبائی که بسیار بلند باشد لبس بپیدازد وطرفیکه بر زمین باشد
نجس باشد نیز نماز دران صحیح است واحوط در جمیع صور اجتناب است
قسم پنجم در نجاسات باطنست پس اگر باطن حلق یا اخر سوراخ
گوش یا دماغ نجس باشد نماز دران صحیح است ونجاست ان معفو است
واما اگر انچه از دماغ ظاهر باشد یا از سوراخ گوش ظاهر باشد و چشم
وتوی چشم وتوی دهن پس اگر نجس شود وعین نجاست در انجا
باقی باشد واجبست ازاله وهرچند که به شیر اب باشد از برای صحت
نماز اشکالست واحوط وجوب ازاله است واما انچه متصل بظاهر باشد
مثل موضع بهم گذاردن چشم ولبها وحلقه سوراخ گوش ودماغ پس
معفو نیست وازاله ان واجبست وهرگاه خون در زیر پوست بواسطه
جلد مرده باشد واز زیر پوست ظاهر باشد ولکن جزئی از پوست
سوراخ یا کنده نشده باشد ظاهر عدم وجوب ازاله ان است وهرچند
که متمکن از ازاله باشد واگر چیزی از ان ظاهر شده باشد پس اگر ممکن از دم
باشد ازاله بجهت نماز واجب نیست واما وضو وغسل از ان لازم است
اگر ممکن باشد واگر ممکن نباشد حکم جبیره بران جاری میشود قسم ششم
جامه زنیست که به تربیت طفل کند وطفل بران بول کند بان جامه نماز

بخواند

میتواند بکند بشرط انکه یکجامه زیاده نداشته باشد ودر هر شب وروز
یکمرتبه شستن ان لازم است ودر بقیه اوقات نماز بان میکند واین
نجاست اینقدر وزمان معفو است واقوی انست که فرقی مابین پسر و
دختر نباشد چه شیرخوار باشد یا طعام خوار وچه مدت رضاع باشد
که دو سال بوده باشد یا زیادتر باشد بشرط اینکه ان طفل محتاج باشد
برداشتن وگذاشتن وهرگاه طفل مستغنی از حمل باشد عفو نخواهد بود
وهرگاه متعارف پوشیدن دو جامه باشد چنانچه در بلاد عجم در
میان زنان متعارف است که پیراهن وزیر جامه دو تا میپوشند
هر دو داخل در عفو است واگر یک پیراهن متعارف باشد چنانچه
متعارف میان زنان عربست عفو مختص بان خواهد بود وعفو
مختص است بنجاست بول وشامل غایط نمیشود وعفو در انجا
نیست وهرگاه مربی طفل مرد باشد عفو نخواهد بود واگر طفل متعدد
باشد ومربیه واحد یا انکه مربیه متعدد باشد وطفل واحد
اظهر عدم عفو است واظهر انست که شرط نیست اینکه طفل از ان متولد
شده باشد بلکه مدار بر تربیت وحضانت طفل است وهرگاه تربیت
بکند غیر مادر ان را شرط است انکه اذن بدهد ابوین یا مادر
یا حاکم شرع پس اگر بدون اذن شرعی باشد معفو نخواهد بود واگر یک
جامه داشته باشد وممکن باشد تحصیل دو جامه لازم نیست بران تحصیل

و عفو خواهد بود و اگر طفل سلس البول داشته باشد اظهر نیز ثبوت
عفو است و احوط نیز اجتناب است و اگر زمین کم باشد که محتاج به
برداشتن و گذاشتن باشد پس اظهر و احوط عفو است و هرگاه طفل
غیر رضیع باشد ظاهر آن است که غسل واجب باشد و کافی نیست
در اینجا مجرد آب ریختن و هرچند که غیر این موضع مجرد آب ریختن کافی
باشد و در بول رضیع باید که غسل آن بدو دفعه باشد زیرا که اقوی
آنست که در شستن بول دو مرتبه لازم است و باید که غسل جامه
در روز واقع شود و این موجب میشود عفو از دو شب و اگر تاخیر کند
غسل را در آخر روز بهتر است زیرا که چهار نماز بطهارت خواهد بود
و مخیر است که بشوید جامه را در جمیع اوقات شبانه روز پس اگر
پیش از دخول وقت نجس شود عفو خواهد بود و هرگاه بشوید بعد
از دخول وقت یا اینکه ممکن از غیر پوشیدن آن باشد و بداند که اگر
نماز نکند جامه آن نجس خواهد بود احوط بلکه اجود وجوب است
قسم هفتم در کیفیت ازاله نجاست بدانکه نجس العین چه جامد باشد
یا مایع پاک نمیشود به آب مگر میته زیرا که بغسل پاک میشود و همچنین
است هر مایعیکه متنجس شود غیر از آب یا آنکه حقیقت آن باقی باشد
پس شیء نجس پاک نمیشود به آب تا اینکه مطلق نشود و باتصال آب جاری
یا کر پاک میشود و اگر مایعی نجس شود و بعد از آن منجمد شود پس پاک میشود

ظاهر آن

ظاهر آن نه باطن و هرچیز که قابل تطهیر باشد به آب جاری یا کر تطهیر شود
کافیست در آن زوال و محتاج نیست به فشردن و جدا شدن غساله
و وارد شدن آب بر آن و جاری شدن آب بر محل نجس نمیباشد
بلکه کافیست مجرد رسیدن آب بجمیع اجزای آن اگر عین نجاست
باقی نباشد و اگر عین نجاست باقی باشد لازم است زوال
عین آن اگر به آب قلیل تطهیر شود پس متنجس به بول انسان غیر رضیع
شده باشد اقوی آنست که دو مرتبه شسته شود و در بول حیوان
غیر ماکول اللحم احوط نیز تعدد است چه آن متنجس از جمله چیزهائی
باشد که آب در آن نفوذ نکند مثل ظرف و بدن و سنگ و چوب
و مانند آن واجب است در آن چیزها که آب نفوذ میکند مثل جامه
فشردن از دو مرتبه بوضعیکه آب غساله را موافق تعارف از آن
بیرون آورد پس اگر فشرده نشود و باقی بماند که خشک شود و آب
از آن بر طرف شود نجس خواهد بود بنا بر اقرب و آنچیزیکه نفوذ نمیکند
آب در آن ریختن آب بر آن و جدا شدن آب از آن کافیست و اما
اگر جامه را در ظرف گذارند و آب بر آن بریزند و باقی بماند یک
مدت و بعد از آن بفشارد پاک خواهد بود پس اگر نیفشارند
و بگذارند که بآفتاب یا هوا خشک شود بر نجاست باقی خواهد بود
و اگر عین نجاست در جامه باقی نباشد و آب بر آن بریزند بوضعیکه

تر شود ولکن هرگاه فشار ندهند آب از آن بیرون نیاید یا اینکه بسیار کم بیرون
بیاید تا اینکه چند قطره بیرون بیاید البته جامه پاک نخواهد شد زیرا که
احوط بلکه اظهر اینست که اینقدر آب بریزند که بر آن نجس مستولی
باشد و مقداری از آن نجس جدا شود زیرا که این را در عرف
غسل بگویند و لازم نیست که آب یکمرتبه بریزند بلکه اگر کم کم بریزند
تا اینکه مستولی شود بر آن محل کافیست و محقق میشود فشردن در چیزها
که سبک باشد مثل جامه بتابیدن و کشیدن و مانند آن و در چیزی
که سنگین میشود مثل لحاف و فرش بکوبیدن و سنگ سنگین بر آن
گذاردن که آب از آن بیرون بیاید بعد از آن هر چیزیکه داخل در فشردن
بوده است مجموع پاک خواهد بود و محتاج بشستن دو مرتبه نخواهد
بود و رطوبتیکه باقی بماند در محل نجس و دست و تخته که بر آن گذارده
شود و چیزهای نجس که بر آن شسته میشود پاک است و همچنین قطراتیکه
در بدن باقی بماند واجب نیست مبالغه در فشردن بوضعیکه هیچ آب باقی
نماند و نیز کافی نیست فشردن بسیار خفیف بلکه عمل کند بفشردن عرفی
و اگر بعد از فشار دادن عرفی باز فشرده شود و از آن آب بیرون آید
ظاهر اینست که پاک باشد و احوط آنست که آب را وارد بر محل نجس
کنند در تطهیر نه اینکه نجس را داخل در آب کنند و هر چند که قول بعدم
اشتراط ورود قوت دارد و هرگاه ثوب و بدن و فرش و زمین و غیر آن

متنجس

متنجس شود بول طفل شیرخواره که مذکور باشد کافیست در تطهیر آن
بریختن آب بر آن بوضعیکه آب جمیع نجس را فرا گیرد و لازم نیست
در این جدا شدن غساله و نه فشردن بلکه بمجرد ریختن آب پاک میشود
بشرط آنکه عین نجاست در آن نباشد یا اینکه اگر بوده باشد بمجرد
ریختن آب بر آن مستهلک شود و اما هرگاه بول بسیار باشد و آب
بریزد بر آن بقدریکه بول و آب ممزوج بیکدیگر شود پس طهارت آن
خلاف و اشکال است و قول بوجوب بیرون آمدن آب از آن قوت دارد
و بدون فشردن و جدا کردن آب از آن قول بنجاست محل آن قوت دارد
و همچنین است هرگاه بول بسیار باشد و آب کم باشد بوضعیکه آبی بر آن
وارد شده است متغیر شده باشد زیرا که ظاهر اینست که نجس باشد
و اما اینکه ریخته شود بر محلی که نجاست عینی نداشته باشد از بول
رضیع یا اینکه داشته باشد و مستهلک شود پس در طهارت و نجاست
آن خلافست و اقوی طهارت آنست و احوط اجتناب است و شرط است
در رضیع اینکه غذا غیر شیر بخواهش نخورد پس اگر غیر شیر را بخورد
هر چند اینکه غذا را بدهن او گذارند محتاج بغسل در تطهیر باشد و بمجرد
ریختن آب کافی نیست هر چند که شیرخوار دو ساله باشد و بدانکه
غسل عبارت است از جریان آب و اجرای آن بر ظاهر متنجس از نجس ها
اینکه آب نفوذ در آن نمینماید مثل ظروف و میوه ها و گیاهها پس هرگاه معلوم

نباشد که نجاست بباطن سرایت کرده است پس پاک است آنچه بمجرد
جاری شدن آب بظاهر آن و اگر معلوم باشد نفوذ کردن بباطن پس
اگر رطوبت برسد بجمیع باطن پس آن نیز پاک است و اگر رطوبت بجمیع
باطن نرسد ظاهر آن پاک خواهد بود هرچند که باطن آن نجس باشد
و توهم نشود اینکه ظاهر آن پاک نمیشود باعتبار متصل بودن ظاهر
بنجاست باطن زیرا که قول باین نزد شیعه متروک است و از این جهت
است که جایز است تطهیر بعض متنجس را باب قلیل با اتصال بعض نجس
دیگر چنانچه هرگاه فصد کند و خون بدست آن برسد بقدر یک زیاد
از درهم باشد و بشوید تا آنکه کمتر از درهم باقی بماند پاک است و نماز
با آن جایز است و هرچند که این خون از وجه دیگر نیز معفو است
و هرگاه نجس شود مثل ظرف چوبینه و کدو و سفال که روغن نداده
نداده باشند از ابنک و شیشه و مانند آن ظاهر آنست که همینکه
آب بظاهر آن برسد باطن آن نیز پاک میشود و هرگاه روغن و صابون بودن
و طلا و نقره و مانند آن در حال مایع بودن نجس شود و بعد از آن
منجمد شود پس بمجرد رسیدن آب بظاهر آن و جاری شدن آب
بظاهر آن پاکست و هرچند که باطن آن نجس باشد و اما هرگاه آب
یا شیره یا عسل یا نمک در حال میعان نجس شود و بعد از آن منجمد شود
پاک نمیشود نه ظاهر آن و نه باطن آن مگر در صورتی که آب بر ظاهر آن

جاری

جاری شود و جدا شود پیش از آب شدن پس در این صورت ظاهر آن
پاک میشود و اما مثل آجر پخته از گل نجس و خمیر نجس که خشک شده
باشد پس ظاهر آنست که باطن آنها پاک شود بواسطه پاک شدن
بظاهر آنها و هر حبوبات که متنجس شده باشد مثل گندم و جو و برنج
باینکه در آب نجس خیسیده باشد و خشک شده باشد پس پاک
میشود ظاهر و باطن آنها بآنکه آب نفوذ در آن بریزند که آب بباطن
آنها برسد و اگر رطب باشد آب جاری یا کر متصل شود که آب بمجموع
ظاهر آنها را بگیرد پس مجموع ظاهر و باطن آنها پاک میشود و در طهارت
آنها باب قلیل اشکال است و هرچند قول بطهارت خالی از قوتی نیست
و احوط طاهر نمودن باب جاری یا کر است پس بمجرد رسیدن آب بظاهر
آنها پاک نمیشود باطن آنها هرگاه خیسیده باشند بعین نجاست بمثل
شراب تا اینکه عین نجاست شراب از باطن آنها بطرف شود و مثل خشت
خام و خاک و مانند آن نیز پاک نمیشود مگر باب کر یا جاری و جوف
زیر خمها و توی آن از رسیدن آب بآنها پاک است و محتاج
بجریان نیست و واجب است در ولوغ سگ در ظرفها باید آن
از شستن باینکه خاک مالکشید یکمرتبه و بعد از آن بشویند بنا بر اظهر
و اشهر و اقوی آنست که ممزوج کردن خاک را باب واجب نباشد و احوط
است که خاک پاک باشد و باید که خاک خالص باشد و مخلوط بکاه

وغیر آن نباشد و اقوی آنست که شستن سه مرتبه کافی باشد و احوط آنست
که هفت مرتبه بشویند و احوط جمع است ما بین خاک خشک مالیدن یک مرتبه
و ممزوج کردن با آب و مالیدن یک مرتبه و این حکم مختص است بظرفها و باطن
الحاقه غیر آن هر چند که بشکل ظرف بوده باشد مثل چکمه و مسحی و مراد از
ولوغ آنست که سگ بیاشامد از آنچه در ظروف باشد چه آب باشد
یا غیر آن از مایعات و بگذارد زبانش را و محتاج نیست در ظرف
اینکه سر گشاده باشد زیرا که محتاج بدست مالیدن در تطهیر
نمیباشد بلکه همینکه آب با خاک در میان آن بریزند و حرکت دهند
کافی خواهد بود و اگر مالیدن زبانش را بظرف یا اینکه آب دهن آن داخل
در ظرف شود پس قول بالحاق آن بولوغ قوت دارد و جایز نیست
تطهیر کردن بغیر خاک از چیزها اینکه مشابه بخاک باشد از مثل اشنان
و ریگ و گچ و نوره چه متمکن از خاک باشد یا نباشد و در صورتیکه
متمکن از خاک نباشد بر نجاست باقی خواهد بود هر چند که مرتبه ها
قلیل بشوید چنانچه هر گاه جامه را متمکن از فشردن نباشد بر نجاست
باقی خواهد بود و لازم است در این صورت باینکه ظرف را با آب کر
یا جاری بشویند و اگر خوف داشته باشد از شکستن آن ظرف و ناپاک
شدن آن را از مالیدن بخاک نیز بر نجاست باقی خواهد بود مگر
اینکه با آب کر یا جاری شسته شود و اگر شک داشته باشد و اینکه

ولوغ

ولوغ شده یا نه یا اینکه شک داشته باشد که آیا سگ بوده یا نه
پس در وجوب تطهیر آن بوضع اشکال است و احوط بلکه اقوی وجوب
تطهیر است بوضع مذکور و در کیفیت تطهیر ظروف در ولوغ خوک
خلاف است و اقوی آنست که هفت مرتبه شسته شود احتیاج بخاک
مالیدن ندارد بنا بر قول اقوی و احوط آنست که اول یک مرتبه بخاک
بمالد و بعد از آن هفت مرتبه بشویند و هر گاه ظرف نجس شود بباقی
نجاسات پس اظهر آنست که سه مرتبه بشویند باینکه آن ظروف را از آب پر کنند
و بریزند تا سه مرتبه و اگر قدری آب در آن بریزند و آب را بدور ظرف
بگردانند تا آنکه آب بجمیع اجزای آن برسد کافی است و لازم نیست
در دیگ طباخی و خم صباغی و مانند آن که نصب کرده باشند که
آن را نقل از جای خود بلکه ظرف منقول نیز همین حکم دارد که آب آن را
بدست یا بظرف دیگر بیرون آورند و بریزند و لازم نیست در تطهیر
اینکه دست یا ظرف را هر مرتبه که بیرون می آورد بشویند و لازم
نیست اینکه محافظت کنند که قطره از آن آب در دست یا ظرف نماند
بلکه هر گاه بماند ضرر ندارد و هر گاه ظرف متنجس شود بشراب پس اقوی آنست
که آن را سه مرتبه بشویند مثل باقی نجاسات و احوط هفت مرتبه است
بلکه این نیز قوت دارد و هر گاه موش بزرگ که مذکور باشد واقع شود در ظروف
و بمیرد در اینجا نیز هفت مرتبه شستن احوط است بلکه در موت هر موشی نیز

احوط است و جایز است استعمال ظرفی که شراب در آن انداخته باشند
هرچند که رنگ نداشته باشد که شراب را بخود بکشد مثل خم سفالی
و کاسه چوبی و صراحی کدو و مانند آن هرگاه تطهیر کنند اما اولی و مستحب
است پاشیدن آب شوید که بخورد آن سنگ یا خاک هرگاه خشک باشد
و قول بوجوب آن ضعیف است ولکن احوط است و واجبست در ازاله
نجاسات اینکه عین آن برطرف شود و هم چنین واجب است برطرف
صفت نجاست مثل رنگ آن هرگاه آسان برطرف شود مثل رنگ غایط
و اما هرگاه مشکل باشد مثل رنگ خون حیض و منی پس واجب نیست
ازاله آن و اما بوی نجاست اعتبار ندارد و واجب نیست ازاله آن و
هرگاه مجتمع شود جمیع صفات از امثال رنگ و بو و طعم که مجموع باقی
باشد و ازاله اینها قدری صعوبت داشته باشد پس در وجوب
ازاله آن اشکال است تا جائی که لفظ صحیح است و اگر نجاست وارد
شود و نداند که بجامه آن رسید یا بخارج جامه آن پس شاید که اقوی
عدم اجتناب باشد و هرچند که احوط اجتناب است بلکه قول بنی بوجوب
توقع دارد و هرگاه مشغول شود و در بین نماز نجاست را در بدن یا
جامه خود ببیند که معلوم باشد آن نجاست پیش از نماز در آن
بوده است پس اگر ممکن باشد که بشوید یا بیرون کند جامه را از خود
بوضعیکه مستلزم فعل کثیر یا پشت بقبله کردن نبوده باشد نماز را

بگیرد

تمام میکند و اگر مستلزم امور مذکوره باشد اصح آنست که نماز را
برهم زند و ازاله نجاست و بعد از آن اعاده نماید و هم چنین است
هرگاه نداند که نجاست در بین نماز وارد شده است یا پیش از نماز
یا آنکه جزم کند در بین نماز واقع شده است تفصیل مذکور نیز
در این صورت جاریست و اگر پیش علم داشته باشد بنجاست و
فراموش کرد ازاله آن را در بین نماز متذکر شود پس در این صورت
واجب است که نماز را باطل کند و بعد از آن ازاله نجاست نماید و نماز را
اعاده کند و اعاده نماز در جمیع این صورت مختص است بوقتیکه وقت
نماز موسع باشد و اما هرگاه وقت تنگ باشد همان نماز را تمام
کند و قضاء آن لازم نیست و هرگاه جامه یا بدن یا غیر آن نجس باشد
و موضع نجاست معین باشد آن موضع را باید بشوید و اگر موضع نجاست
معین نباشد واجب است مواضعیکه احتمال نجاست را دارد بشوید
و هرگاه زمین نجس باشد و نداند که کدام موضع آن نجس است تیمم در هیچ
موضع آن صحیح نیست و لکن اگر ملاقات کند جسم پاکی آن موضع را که مشتبه
از نجس است با رطوبت آن جسم نجس نمیشود و پاک خواهد بود و اگر
نماز کند با نجاستی بگمان اینکه معفو است و بعد معلوم شود که معفو
نبوده است واجبست اعاده نماز **قسم هشتم** در اوانی احکام و ظروف
بدانکه مدار در ظرف بودن آن است که اهل عرف آن را ظرف بگویند و محقق

میشود ظرف بودن چیزی که محل قرار چیزی باشد و باید که مظروف در
معرض گذاشتن و برداشتن باشد و باید که از برای آن اطرافی باشد که
آن اطراف بلندی داشته باشد پس مثل ابزوبند و انگشتری و نه عصا
و آیینه و سر شمشیر و خنجر و مانند آن داخل در ظروف نیست و هرگاه
شک داشته باشد در اینکه این را ظرف میگویند یا نه حکم میشود که
ظرف نیست و هرگاه جزم شود ظرف بودن پس اگر آن ظرف طلا و نقره بوده
باشد استعمال آن حرام است چه خوردن و آشامیدن باشد یا غیر
آن مثل شمعدان و مانند آن و هرگاه در خانه بگذارند بجهت زینت
پس در جواز آن اشکال است و احوط منع است و مکروه است استعمال
ظرفی که طلا کوب یا نقره کوب بوده باشد و لکن واجب است دور کردن
دهن را از موضع طلا و نقره هرگاه خواسته باشد که از آن ظرف اکل
یا شرب نماید و احوط اجتناب است از ظرفی که مطلا یا مفضض باشد و احوط
اجتناب است از مثل قلیان نقره و سر آن هرگاه چند که در میان آنها مس قرار داده
باشند چنانچه متعارف است قسم نهم در بیان چند مطلب است مطلب اول
در بیان اعداد نمازهای واجب است و آن نماز شبانه روز است
و نماز جمعه و عیدین و نماز آیات و نماز طواف واجب و نماز اموات
و نمازی که بسبب از اسباب واجب شده باشد مثل نذر و عهد و یمین و استیجار
و نمازی که بر ولد اکبر واجب میشود قضای آن هرگاه از پدر در مرض موت

وقت شده

فوت شده باشد و چون نماز شبانه روز بر دو قسم است واجب
و سنت پس باید که ذکر شود بطریق اختصار جمیع اقسام بدانکه نماز
که در شبانه روز واجب است پنج نماز است نماز ظهر و آن چهار
رکعت است و نماز عصر و آن نیز چهار رکعت است و نماز مغرب و آن نیز
سه رکعت است و نماز عشا و آن نیز چهار رکعت است و نماز صبح و آن
دو رکعت است و این عدد واجب است هرگاه حاضر باشد یعنی مسافر نباشد
و اگر مسافر باشد جمیع نمازهای چهار رکعتی دو رکعت است و نماز مغرب
در سفر هم در همان سه رکعت است و اما نمازی که شبانه روز
سنت است پس آن سی و چهار رکعت است هشت رکعت آن بعد از زوال
است پیش از نماز ظهر و هشت رکعت آن بعد از نماز ظهر و پیش از نماز
عصر و بهتر آنست که در نوافل تعیین ظهر و عصر نکند بلکه نیت نافله را
بکند پیش از فریضه بدون آنکه نیت کند خصوص ظهر را یا عصر را بلکه
تعیین خصوص ظهر را یا عصر مشکل است و چهار رکعت نماز بعد از نماز
مغرب و دو رکعت بعد از نماز عشا و هشت رکعت نماز شب و دو رکعت
نماز شفع و یک رکعت نماز وتر و دو رکعت نافله صبح و ظاهر آنست که نافله
مغرب مثل ظهر و عصر باشد در اینکه تعیین مغرب را نماید و ظاهر آنست
که جایز است اینکه بعمل بیاورد هر دو رکعت از این رکعتها را بدون
باقی پس شرط نیست در استحباب این رکعات اجتماع آنها و بعضی از آن

نماز افضل است از بعضی دیگر بنا بر آنچه شیخ صدوق رحمه الله فرموده است
مثل اینکه دو رکعت نافله فجر افضل است از باقی و بعد از آن یک رکعت نافله
وتر افضل است و بعد از آن دو رکعت نافله زوال افضل است و بعد از آن
نافله مغرب افضل است و بعد از آن تمام نافله شب و بعد از آن تمام نافله
روز و مکروه است حرف زدن ما بین نماز مغرب و نافله آن و افضل
آنست که نافله مغرب را مقدم بدارد بر تعقیبات نماز مغرب بغیر از تکبیر و تسبیح
جناب حضرت فاطمه و افضل آنست که سجده شکر را نیز پیش از نافله مغرب
بجا آورد و هرگاه فوت شود کسی را نماز شب و پیش از صبح برخیزد و بجا
بیاورد دو رکعت شفع و یک رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح را
نوشته میشود از برای آن ثواب نماز شب چنانچه وارد شده است
و هرگاه در سفر باشد نافله ظهر و عصر ساقط است و نافله مغرب و عشا
و شب و صبح ساقط نمیشود چنانچه در حضر مستحب است در سفر نیز
مستحب است و اما نافله وتیره یعنی نافله نماز عشا پس احوط بلکه اظهر
سقوط آنست و نوافلی که ساقط است در سفر اگر بعمل آورد بدعت
و حرام خواهد بود **مطلب دویم** در اوقات نمازهای واجب و سنت است
و در این دو مقام است **مقام اول** در بیان اصل اوقات نمازها است
پس برای هر نمازی دو وقت است وقت فضیلت و وقت اجزاء بنا
بر مشهور و اقوی و بعضی قائل شده اند که اول وقت از برای کسی است که

عشایم

مختار باشد و آخر وقت از برای کسی است که معذور و مضطر باشد
و احوط آنست که با امکان نماز را از اول وقت با آخر وقت نیندازد
و جایز نیست اینکه نماز را پیش از دخول وقت بجا بیاورد و جایز نیست
نیز اینکه نماز را ترک کند تا وقت آن بیرون برود بلکه نماز را در
وقت بجا بیاورد و هر قدر تعجیل نماید افضل است و بعد از آنکه
معلوم شد آنکه از برای هر نمازی وقتی میباشد پس اول وقت نماز
ظهر زوال آفتاب است از دایره نصف النهار و معلوم میشود زوال
آفتاب بآنکه چوبی راست نصب کنند بر زمینی که مسطح باشد
پس هرگاه سایه آن زیاد شد بعد از آنکه از اول طلوع آفتاب
کم شده است علامت زوال آفتاب است و هرگاه فرض شود در جایی که
آن شاخص مثل چوب و غیر آن سایه نداشته باشد در وقت زوال مثل
زمین مکه پس بعد از آنکه سایه از آن حادث شد علامت زوال است
و در آخر وقت نماز ظهر خلاف است اقوی و اشهر آنست که وقت آن
باقی است تا اینکه باقی بماند تا غروب آفتاب مقدار نماز عصر چه در حال
اختیار باشد یا در حال اضطرار و اول وقت نماز عصر بعد از فارغ
شدن از نماز ظهر است و وقت آخر آن باقیست تا اینکه باقی بماند بمقدار
اداء عصر تا غروب زیرا که اینقدر آخر وقت نماز عصر است و اول وقت
نماز مغرب غروب آفتاب است و آخر وقت آن باقی است تا آنکه باقی بماند

تا نصف شب بمقدار اداء نماز عشا و اول وقت عشا بعد از فارغ
شدن از نماز مغرب است و آخر آن نصف شب است و اول وقت نماز
صبح طلوع صبح صادق است و آخر وقت آن طلوع آفتاب است و
محقق میشود غروب آفتاب که آخر وقت نماز عصر است و اول نماز مغرب
به برطرف شدن سرخی از جانب مشرق که ظاهر میشود در وقت فرو رفتن
آفتاب در افق بنا بر اقوی و احوط نیز در تمام نماز مغرب و روزه و احوط
آنست که نماز عصر را تاخیر از غروب قرص آفتاب نکند و اگر تاخیر کند
نیت اداء و قضا نکند و نماز مغرب را باید پیش از برطرف شدن سرخی نکند
و هرگاه گمان کند باینکه وقت نماز عصر باقی است که بمقدار چهار رکعت
بوده باشد و نماز عصر را کرد و بعد از آن معلوم شد که وقت هر دو
نماز باقی بوده است بر اقوی نیست که نماز ظهر را نیز بجای آورد در وقت
نماز عصر و واجب نیست اعاده نماز عصر و هرگاه گمان کند باینکه وقت
نماز عصر و ظهر هر دو باقیست و بعد از آن که نماز ظهر را بجا آورده
معلوم شود که آن وقت مختص بعصر بوده است پس باید هر دو نماز را
قضا بکند بنا بر احوط و ظاهر فقها هرچند که در تعیین لزوم آن تامل است
و لکن قول بلزوم قضای هر دو نماز اقوی است و هرگاه از نصف شب
بمقدار چهار رکعت از نماز باقی باشد اقوی آنست که لازم است بر آنکه
نماز عشا را بکند و نماز مغرب را قضا کند مثل ظهر و عصر و بعضی گفته اند

که هر دو را اداء میکند و آن ضعیف است و وقت نافله ظهر از اول
زوال است تا اینکه زیاد شود از سایه شاخص مقدار دو قدم که
عبارت از دو سبع شاخص باشد چون که قامت انسان تقریبا هفت
قدم میباشد و وقت نافله عصر بعد از اداء ظهر است تا آنکه بگذرد
از زوال مقدار چهار قدم و بعد از آن نافله را نکند بلکه باید مشغول
نماز فریضه بشود مگر آنکه مشغول بنماز نافله پیش از بیرون رفتن
وقت مذکور شده باشد و اقوی آنکه در این صورت نماز نافله را بالتمام
تمام میکند هرچند که وقت نافله در بین نماز بیرون برود و وقت
نافله مغرب بعد از فریضه آنست تا برطرف شدن حمره مغربیه
و بعد از آن مشغول بفریضه شود نافله را ترک کند و اما سفیدی که
در جانب مغربیه که مدتی طول میکشد اعتبار ندارد و هرگاه شروع
کند در نافله مغرب و در بین نماز نافله برطرف شود سرخی که آن
آخر وقت آنست پس اگر بعد از تمام یک رکعت وقت بیرون برود لازم
است اتمام رکعت چه در دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت آخر
و اما هرگاه در دو رکعت اول باشد اتمام همان دو رکعت لازم است
و اما در دو رکعت آخر پس احوط آنست که ترک کند آن را و مشغول نماز عشا
بشود و اگر در وقت داخل شدن در نماز جزم کند که مقدار یک رکعت را
درک میکند بلکه بعض آن را درک میکند پس در دخول آن نماز اشکال است

واحوط عدم دخول است وبعضی گفته اند که هرگاه وقت بیرون برود درحال
اینکه داخل در نافله شده باشد مجموع چهار رکعت را تمام میکند
وهرگاه بداند که وقت تنگ است وداخل نماز شود وبعد معلوم شود
که درک یک رکعت را نمیکند پس در لزوم اتمام آن نیز تامل است وقول
باتمام خالی از قوتی نیست ووقت نافله عشا بعد از نماز عشا است پس
آن آخر وقت نماز عشا است ووقت نماز لیل بعد از نصف شب
تا طلوع صبح ثانی وهرچند که نزدیک صبح بجا آورده شود افضل است
واگر قبل از طلوع صبح چهار رکعت از نماز شب را کرده باشد وصبح
طالع شود پس میتواند که باقی نماز شب را تمام کند وبعد از آن مشغول
نماز صبح شود ومیتواند نیز که قطع نافله را نموده مشغول فریضه بشود
واین احوط است واگر بعد از چهار رکعت بمقدار وتر باقی باشد دور
نیست اکتفا نمودن بآن افضل باشد واگر مشغول نماز شب شده باشد
وصبح طالع بشود پس لازم است که مشغول نماز صبح بشود وترک نافله نماید
ووقت نافله صبح بعد از فارغ شدن از نماز شب است تا آنکه طلوع کند
حمره مشرقیه وافضل آنست که بعد از طلوع فجر کاذب بعمل بیاورد واحوط
آنست که بعد از طلوع فجر صادق مشغول به نماز فریضه شود ونافله فجر را
قضا بکند واگر نافله فجر را پیش از طلوع فجر کاذب بعمل آورده باشد بعد از
نماز شب مستحب است که بعد از طلوع فجر کاذب اعاده نماید مقام دوم در بیان

احکامیست که مترتب میشود بر نمازهای واجب وسنت از جهت وقت
بدانکه جایز نیست بجا آوردن نماز موقت را پیش از دخول وقت
آنها ولازم است اینکه علم بدخول وقت حاصل شود در بجا آوردن
نمازی که واجب باشد یا سنت وجایز نیست داخل شدن در نماز
بگمان اینکه وقت داخل شده است با آنکه تمکن از تحصیل علم بآن بوده
باشد وهرگاه در اول مانعی باشد که ممکن از تحصیل علم نباشد مخیر
است میان آنکه صبر کند تا آنکه علم بهم برسد بدخول وقت یا اینکه
اعتماد کند بر علاماتیکه موجب ظن بدخول وقت میباشد خواه ظن
شرعی باشد مثل قول عدلین یا عدل واحد یا غیر ظن شرعی مثل
صدای خروس یا هرگاه که در پی جواب بدهند چنانچه مستفاد است
از اخبار واگر ظن پیدا شود بدخول وقت از عملی که از مشغول میباشد
مثل درس یا نماز یا ورد یا صنعت ظاهر آنست که اعتماد بر آن جایز
باشد ولکن اگر صبر کند تا اینکه علم حاصل شود بهتر است وجایز
نیست اعتماد کردن بر دخول وقت از برای نماز وروزه بر اذان مؤذنین
مگر در وقتیکه موثق باشد وعارف بوقت باشد زیرا که در این صورت
جایز است عمل کردن باذان ان هرگاه مانعی باشد یا آنکه متمکن از علم
در آن وقت نباشد وبا تمکن از علم احوط عدم اعتماد بر ایشان است
ووجوب تحصیل علم است واگر داخل در نماز شود بوضعیکه شروع باشد

دخول آن در آن نماز و بعد معلوم شود اینکه داخل شده بوده است پس اگر
مجموع نماز بجا آمده است در خارج وقت اعاده نماز لازم است و اگر
وقت در بین نماز داخل شود در صحت آن خلاف است و اصح صحت است
و وجوب اتمام آن نماز است و هرگاه بر وجه غیر شرعی داخل در نماز
شده باشد یا اینکه عمدا پیش از وقت مشغول بنماز شود پس آن نماز
باطل است و هر چند که بعد از تکبیرة الاحرام وقت داخل شود و هرگاه
فراموش بکند اینکه ملاحظه کند که وقت داخل شده یا نه یا اینکه داخل نماز
شود یا غفلت از اینکه وقت داخل شده است پس اگر مجموع نماز در وقت
واقع شده باشد پس آن نماز صحیح است بنابر قول اصح و اگر مجموع در خارج
اتفاقا
وقت افتاده باشد آن نماز باطل است و اگر بعضی در خارج باشد و
بعضی در وقت شده باشد پس در صحت آن اشکال است و احوط بلکه
اظهر اعاده آن نماز است و هرگاه نماز عصر را پیش از ظهر بکند سهوا پس اگر
در بین نماز متذکر شود در بین نماز عدول نیت را بظهر خواهد کرد
و اگر بعد از نماز متذکر شود پس نماز عصر صحیح است و بعد از آن
نماز ظهر را میکند و قول باحتساب نماز ظهر و بعد از آن نماز
عصر را بکند ضعیف و مخالف قول اصحاب است لکن این وقتی است
که بجا آوردن نماز عصر در وقتی باشد که مشترک ما بین ظهر و عصر
باشد و اگر در وقت مختص بظهر بجا آورده باشد اول زوال نماز

عص

عصر را بکند واجب است در این صورت اینکه نماز ظهر را بکند و بعد
نماز عصر را اعاده نماید و هرگاه بمقدار پنج رکعت بغروب مانده
باشد واجب است اینکه هر دو نماز را بجا بیاورد و هرگاه بمقدار
چهار رکعت از وقت باقی باشد باید که ابتدا بنماز عصر نماید و نماز
ظهر را قضا کند و هرگاه خلاف ظن ظاهر شود با اعتقاد باقی بودن مقدار
چهار رکعت از وقت مشغول نماز عصر شدن و بعد از آن معلوم شد
که مقدار هر دو نماز از وقت باقیست پس اگر متذکر شود در اثنای
نماز عدول میکند بظهر چنانچه گذشت و اگر بعد از فراغ از عصر معلوم
شد که وقت باقی بوده است نماز عصر صحیح است و نماز ظهر را بجای
آورد و اگر با اعتقاد باقی بودن پنج رکعت داخل در نماز ظهر شد و بعد
از آن معلوم شد که چهار رکعت باقی است پس اگر در اثنای نماز
باشد قطع میکند نماز را و مشغول نماز عصر میشود و اگر بعد از نماز معلوم
شود ظاهر اینست که هر دو را قضا کند و هرگاه مقدار پنج رکعت باقی باشد
و مشغول نماز ظهر شود و شک یا سهو حاصل شود که موجب نماز احتیاط
باشد یا موجب قضا منسیه باشد واجبست اتیان بنماز عصر و اعمال
مذکوره را بعد از نماز عصر بجای آورد و اگر در صورت شک بعد
از اتیان بمشکوک نماز را اعاده کند بهتر است و هرگاه مقدار چهار رکعت
تا نصف شب باقی باشد اصح اینست که باید نماز عشا را بجا بیاورد

و نماز مغرب قضا نماید هرچند مردد واد روقت درک نماید مثل
اینکه یک رکعت از عشا را در وقت درک نماید زیرا که این مقدار و
مختص است بعشا چه در ظهرین یا عشائین مجموع نماز ادا باشد
و نیت را میتواند نماید هرگاه که باختیار تاخیر کند عاصی باشد
و اصح آنست که محقق میشود ادراک رکعت بسر برداشتن از سجده ثانیه
نه بداخل شدن در رکوع چنانچه بعض فقها گفته اند که هرگاه وقت
فریضه داخل شد غیر نافله یومیه را نمیتوان کرد بنابر احوط بلکه دور
نیست که این قول نیز اصح باشد چنانچه مشهور علما بان فتوی داده اند
و مثل نوافل مبتدئه است قضای نوافل مرتبه تا اینکه نماز واجب را بجا
نیاورد نماز نافله را قضا نمیتوان کرد هرگاه بر ذمه شخص نماز قضا
واجب باشد نافله را نمیتوان کرد بنابر احوط بلکه اظهر و اگر نماز استیجار
بر ذمه ان باشد و وقت ان موسع باشد نماهر جواز اتیان بنافله است
خصوصا هرگاه ذات سبب باشد مثل نماز زیارت و نماز احرام و نماز
حاجت و مانند اینها **مقام سیم** در قبله است و در ان چهار بحث است
بحث اول در ماهیت و حقیقت قبله است بدانکه قبله عبارتست
از انمقدار فضای زمینکه دیوار و بنای کعبه بران قرار داده شده است
از طبقه هفتم زمین تا اسمان هفتم و اما اصل بنیان مخصوص قبله نیست
و از اینجاست که اگر کسی نماز کند در بالای بام کعبه در حالتی که برو

یا بر پشت

یا بر پشت خوابیده باشد در وقتیکه قدرت بر ایستادن نداشته باشد
رو بقبله نماز کرده است و از این جهت است که اگر بنای کعبه العیاذ
بالله منهدم شود قبله همان فضا خواهد بود و القبله جمیع اهل دنیا
باشد چه اشخاصیکه در مسجد الحرام باشند یا در حرم باشند یا اینکه
خارج از حرم باشند لکن کسیکه به بیند کعبه را مثل اینکه در مسجد الحرام
باشد استقبال کند بعین کعبه و اگر در خارج مسجد الحرام مثل اینکه در
باشد یا در خانهای مکه یا خارج از مکه باشد چون متمکن از تحصیل علم
باصل عین باشد واجبست توجه بهمان کعبه و اگر متمکن از تحصیل
علم بان عین نباشد واجب است رو آوردن بسمت کعبه و هر جزئی
که اقرب باشد بمحاذات کعبه و واجب است رو آوردن بموضعیکه
جزم نداشته اینکه کعبه از ان خارج است چنانچه از بعضی
احادیث ظاهر میشود اینکه جناب پیغمبر ص بعد از رجوع از جنگ بله
در مکه سیزده سال نماز را بجانب بیت المقدس میکردند و بعد
از انکه از مکه بمدینه هجرت فرمودند هفت ماه یا نوزده ماه بجانب
بیت المقدس نماز میکردند تا اینکه اهل یهود سرزنش نمودند پیغمبر را
باینکه تو تابع ما میباشی در قبله پس پیغمبر مغموم شدند و در شب بیرون
امدند و نظر میکردند باسمان و منتظر امر الهی بودند تا چون روز
شد و وقت نماز ظهر حاضر شد و جناب پیغمبر در یکی از مساجد مدینه

که بجد بن سالم بنماید ندو رکعت از نماز ظهر در انجا بجا آورده بود
پس جبرئیل نازل شد و استخوان بازوی آنحضرت را گرفت و گردانید
روی ایشان را بسمت کعبه و آیه قَدْ نَرَیٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ نازل شد
و واجبست شناختن قبله بوجوب عینی در واجبات عینیه مثل
نماز بلکه مشروط است بقبله و مثل تخلی که حرام است در ان استقبال
قبله و بوجوب کفائی در واجبات کفائیه مثل نماز میت و احتضار
و دفن و مستحب است در مقامیکه مستحب باشد استقبال قبله و آن
بسیار است ظاهرست چنانچه استقبال در جمیع احوال مستحب است
مبحث دوم در بیان انچیزهائیست که بانها قبله شناخته میشود
و ان بر دو قسم است اول چیزهائیست که اختصاص ندارد بمکان بلکه در
هر جا که محقق شود حکم بقبله بودن میشود و ان دو چیز است اول
محرابهائیست که نبی یا امام نصب کرده باشند یا آنکه نماز بانجانب
کرده باشند مثل محراب نبی در مدینه و محراب مولانا ما دنی در مسجد
و اما مسجد کوفه پس نقل شده است در حدیث که نصب شده است
بر غیر قبله پس این محرابها که در این زمانها میباشد احتمال دارد
که مثل سابق باشند و جناب حضرت امیرالمومنین در ان مسجد نماز
میکردند و نمی ایستادند بر وضع محراب و احتمال دارد اینکه وضع
محاریب بر وضع دیوارها بوده است و در این زمانه که نجف بلند شده است

دیوار

بر وضع دیوارها قرار داده شد و لهذا قبله بر بعض محاریب تغییر یافته
بنا بر انچه ذکر کرده اند بعضی مشایخ ما علی الله مقامهم و لکن از کلام
شهید ره ظاهر میشود که اعتماد بر ان جایز باشد باعتبار تواتر
و اینکه جناب حضرت امیرالمومنین و امام حسین در ان محاریب نماز
فرموده اند و جناب حضرت امیرالمومنین انمحاریب را نصب کرده اند و با وجود
این پس ظاهر جواز اعتماد بر انست و علامتهائیست که نصب کرده شده باشند
مسلمانان در بلاد خود شان و با وجود مثل محاریب مساجد و
راههائیکه عبور ایشان بر انست و قبور ایشان زیرا که اعتماد
بر امثال این امور جایز است و هر جائیکه متمکن از تحصیل علم بقبله
بوده باشند و همچنین است هر گاه علامتی نباشد و لکن افعالیکه
مشروط است بقبله بجای آورند بیک سمتی مثل نماز و دفن میت
و ذبح حیوانات و تغسیل اموات و احتضار و غیر ان پس ان شاهد است
بر اینکه سمت قبله میباشد و اعتماد بر ان جایز است **مبحث سیم**
انچیزهائیست که اختصاص دارد ببعض امکنه و بلدان و در جمیع مکانها
جاری نمیشود مثل قرار دادن ستاره جدی محاذی مفصل استخوان
بازو و استخوان شانه راست و پشت سر و قرار دادن مشرق
اعتدال را بر جانب چپ و مغرب اعتدال را بر جانب راست در زمانیکه
شب و روز مساوی باشد مثل حمل و میزان و مثل قرار دادن قرص

آفتاب را در وقت ظهر در حالتیکه رو بقبله باشد برابر روی راست
و این علامت اهل عراق است مثل کوفه و بغداد و اصفهان و هر
کسیکه در جهت ایشان باشد مثل بلاد خراسان و ذکر کرده است
محقق و علامه رحمهم الله اینکه قبله خراسان و کوفه متحد است
و ظاهر اینست که فی الجمله تفاوت داشته باشد و در خراسان
بجانب مغرب انحراف زیادتر باشد و مستحب است از برای اهل عراق
اینکه میل کنند قدر قلیلی بجانب چپ در نماز بعد از آنکه تعیین
جهت قبله کرده باشند و قول بوجوب یاسری و یا توهم تحریم ضعیف
است **مبحث چهارم** در چیزهائیست که استقبال قبله در آنها
لازم است یا راجح یا حرام اینست که استقبال در تخلی حرام است
و استقبال در جمیع احوال سنت است و آنچیزیکه استقبال قبله
در آن لازم است مثل نمازهای واجب مگر در نماز خوف چنانچه
خواهد آمد چه نماز ذات رکوع باشد یا نماز میت و در ذبح حیوانات
و در احتضار میت و در دفن میت چنانچه گذشت و اما در نمازهای
سنتی پس شرطیت قبله در آنها خلافی است و اصح اشتراط است در
حالتیکه ساکن باشد چه نشسته باشد یا ایستاده و اما در حالتیکه
راه برود پس اظهر جواز آن است بنوافل هرچند که متمکن از استقرار
بوده باشد مگر در صورتیکه حرکت آن لغو باشد و معقول عقلا نبود

باشد پس ظاهر اینست که مثل استقرار بوده باشد و اما نماز احتیاط
از یومیه چه بعنوان اعاده باشد یا خواسته باشد که احتیاطا در
آن نماز ما یعمل بیاورد پس شرط است در آن استقبال و مثل نماز
نوافل نیست و هم چنین است هرگاه اعاده نماز را بجماعت کنند زیرا که
استقبال و استقرار شرط است در آن و واجب است استقبال در رکعات
احتیاطیه و قضای اجزای منسیه و سجود سهویه و اما سجده تلاوت
قران و سجده شکر ظاهر اینست که استقبال در آن شرط نباشد و در
نماز نوافل هرگاه سواره باشد یا اینکه راه برود و خواهد که نافله
کند پس در وجوب استقبال در حال تکبیرة الاحرام تردد است و احوط
وجوب است و اما در حال رکوع و سجود پس استقرار و توجه بقبله
مستحب است و سجود و رکوع را ایماء می کرده باشد بطریق اشاره بسر و در رکوع
اشاره بسر کمتر باشد و در سجود زیادتر باشد و لازم نیست در حال
سجود اینکه سر را بگذارد بچیزی اینجا مثل آن باشد و اگر بعمل بیاورد
شاید که بهتر باشد و جایز نماز واجب را چنین کردن در حال اختیار
و هرچند که نماز میت باشد و نذر و هرچند که متمکن از استقبال
قبله و قیام و استقرار بوده باشد مثل آنکه حیوان سواری ایستاده
باشد و حرکت نکند بنا بر اینکه مشهور است تردد متاخرین و این قول
خالی از قوت نیست و اما در حال اضطرار و عذر پس جایز است نماز

بر بالای حیوان و بر احمالیکه در بالای حیوان میباشد مثل اینکه برف
و باران باشد یا اینکه از پایین امدن خوف دزد داشته باشد یا
اینکه بیمار باشد که پایین امدن نتواند .. شاق باشد و عذر داشته
باشد و مانند ان و جایز است نماز کردن در کشتی چه متحرک باشه
یا ساکن و درحالیکه متمکن از بیرون امدن نباشد و درحالیکه متمکن
از بیرون امدن باشد در جواز نماز در ان خلاف است و اقوی
جواز است چون متمکن باشد از بجا اوردن جمیع افعال شرایط نماز در کشتی
یا متمکن نباشد و لکن احوط ترک است با تمکن از خروج خصوصا در
صورتیکه تمکن از بجا اوردن جمیع افعال و شرایط نماز نبوده باشد
و نزاکه در این صورت احوط بلکه اقوی وجوب بیرون است بجهت نماز

مبحث پنجم در احکام استقبال قبله است بدانکه واجب است علم بقبله بجهت
نماز و هرگاه ممکن از علم نباشد واجب است اجتهاد کند تا اینکه ظن
بقبله تحصیل نماید از طرقیکه مذکور شد و اگر خود انشخص از اهل
معرفت این طرق باشد مثل انکه ستاره شناس باشد و قواعد ریاضیه
را مطلع باشد و اگر عارف باین طرق نباشد تقلید نماید عارفی را بشرط انکه
عادل باشد و جایز نیست تقلید بعارف قبله با تمکن خود مصلی و این
حکم اجماعی است و اما هرگاه اجتهاد کند و ظن بقبله تحصیل نماید و مکرر
خبر بدهد باینکه این سمت قبله نیست پس در وجوب عمل بظن خود خلاف

ارز

است اقوی وجوب رجوع است بهر ظنی که قوت ان بیشتر باشد و اگر
هر دو مساوی باشد مثلی ما تقدم ظن خواهد بود و واجبست اجتهاد
و اگر رجوع کند بغیر معرفت بیکی از طرفین که مذکور شد یا دو طرفی
اجتهادی که خبر کرده باشد پس اینجمله اجتهاد میباشد و تقلید
نخواهد بود و هرگاه شخصی کور باشد و متمکن از تحصیل نباشد
واجبست تقلید کند شخصی را که عارف بقبله باشد و هرگاه شخصی
عارف باجتهاد در امر قبله نباشد واجبست که استفسار نماید
از جماعتی که علم ایشان بقبله حاصل شده باشد بهر طریقیکه بوده
باشد تا اینکه علم ان حاصل شود و اگر متمکن از علم نشود استفسار
خواهد تا اینکه ظن بقبله حاصل نماید و هرگاه ان ظن اقوی باشد
عمل بظن اضعف نمیتواند کرد و هرگاه متمکن از عدلین باشد عمل
بعدل واحد نمیتواند کرد بنا بر احوط و هرگاه متحیر باشد و معرفت بقبله
بهیچ قسم از برای ان ممکن نباشد نماز میکند هر نمازی را چهار
مرتبه بچهار جهتی که بعد از افا باینکه یک مساوی باشد بنا بر اقوی
و احوط و هرگاه وقت وسعت نماز بچهار طرف نداشته باشد بسه جانب
یا دو جانب یا یک جانب هر قدر یکه وقت وسعت داشته باشد و هرگاه
وقت وسعت یک نماز را داشته باشد و ظن بهیچ جانب نداشته باشد
مخیر است که نماز کند بهر طرف که خواسته باشد بمعنی تحیر یا با اجتهاد

یا بتقلید و بعد از آن معلوم شود که آن سمت قبله نبوده پس اگر ما بین
در میان مغرب و مشرق اتفاق افتاده باشد محتاج باعاده نیست
نه در وقت و نه در خارج وقت و نماز صحیح است و اگر اتفاق
افتاده باشد بنقطه مشرق یا مغرب پس اگر وقت باقی باشد نماز را
اعاده میکند و اگر وقت باقی نباشد قضا لازم نیست و اگر نماز را
پشت بقبله کرده پس اگر وقت باقی باشد واجب است اعاده آن
و اگر وقت خارج باشد پس احوط اعاده آن نماز است هرچند که اقوی
عدم لزوم قضا است در این صورت نیز و هرگاه ظن بقبله حاصل
شود بیکی از طرقی که مذکور شد لازم است عمل کردن بر آن و لازم
نیست تجدید اجتهاد بجهت نماز دیگر هرگاه شک کند بانکه آن ظن
سابق بر طرف شود زیرا که در این صورت لازم است تجدید اجتهاد
و هرگاه شک حاصل شود در بین نماز پس اگر ممکن باشد بدون
ابطال نماز لازم است اجتهاد و اگر ممکن نیست پس ظاهر آنست که
ملتفت بشک نشود و عمل میکند بهمان وضعی که شروع در نماز
کرده است **قسم دوم** در ستر عورت و در آن چند بحث است **بحث
اول** در بیان شرطیت ستر عورت و کیفیت آن بدانکه ستر عورت
در نماز چه واجب باشد یا سنت واجبست و شرط است در صحت
نماز و اگر نماز کند مکشوف العورة عمداً نماز باطل است بشرط آنکه

متمکن

متمکن از ستر باشد نماز ساقط نمیشود بلکه واجب است که برهنه نماز
کند اگر ناظر محترم نباشد و اگر ناظر محترم در آنجا باشد باید نماز را
نشسته کند بنابر اقوی و باید که بجهت رکوع و سجود ایما کند با سر
ممکن نباشد بدو چشم ایما کند و باید که در سجود سر را زیادتر پائین
کند و چشم بیشتر بهم گذارد و لازم نیست در حال ایما و برکوع و
سجود نشستن بنابر اقوی و هرچند که احوط باشد در وجوب گذاردن
دست را بر عورت در حال قیام اشکال است و اظهر وجوبست و اگر
شخصی برهنه باشد نماز کند بطریق رکوع و سجود عمداً یا سهواً یا
جهلاً نماز آن باطل است و واجبست اعاده آن بطریق ایما و اگر متمکن
از ستر بعضی عورت باشد واجبست ستر مقدوریکه ممکن باشد
و لکن حکم ایماء از آن ساقط نمیشود بلکه واجبست نیز بطریق ایماء
نماز کند و اگر بیابد عاریه جامه را که نماز در آن صحیح نباشد مثل
اینکه ابریشمی باشد باید که نماز را عاریاً بطریق ایماء بعمل آورد و هرگاه
پوشیدن آنجا ضرور نباشد و هرگاه ضرور باشد واجبست که
بپوشد آنرا و نماز را برکوع و سجود کند و همچنین هرگاه جامه نجس
باشد و ازاله نجاست آن ممکن نباشد پس نماز در آن صحیح است با اضطرار
و هرگاه نماز کند مکشوف العورة و نداند که عورة آن منکشف بوده تمام
حد در اول نماز مکشوف العورة باشد یا آنکه در میان نماز منکشف شود

علم بان نداشته باشد پس ان نماز صحیح است واکر فراموش کند ستر
عورت را الاظهر بطلانست واکر در بین نماز مطلع شود بانکشاف پس
اکر متمکن از ستر باشد بدون فعلی که منافی نماز است واجب است
که مبادرت کند در پوشیدن و نماز ان بنا بر قول اصح صحیح است
واکر لبعض نماز بعمل اید و وقت تنک باشد باید که نماز را بطریق
ایماء بعمل اورد چنانچه کذشت واکر وقت وسیع باشد که متمکن
از ستر و استیناف بوده باشد پس در وجوب ابطال و استیناف
بعد از پوشانیدن عورت بر وجه صحیح یا اتمام ان نماز و باقی بودن
بر ان اشکال است و اقوی وجوب استیناف و ابطال ان نماز است
و باید که ستر عورت از همه جانب بوده باشد و از جانب بالا
و اما از جانب پایین واجب نیست چنانچه هرکاه لنک به بندد و نماز
کند مکر هرکاه بایستد در موضعیکه هرکاه کسی نظر کند از پایین عورت
ان را به بیند و نیز اکه احوط بلکه اقوی لزوم ستر از ان جانب است
و لازم است در ستر اینکه بپوشاند رنک عورت را و اما پوشانیدن
حجم عورت لازم نیست چنانچه هرکاه نوره کشیده باشد یا اینکه
رخت تنک پوشیده باشد که شکل و هیئت عورت بان رخت
ظاهر شود و اما هرکاه پوشیده باشد جامه را و ملصق بعورت
نباشد و از پشت جامه شکل و هیئت ان عورت دیده شود پس در ان

اشکال است

اشکال است و اقوی نزد حقیر ستر عورت باین معنی لازم است و
هرچند که اکثر بر خلاف رفته اند و ستر عورت در نماز میت
لازم نیست بنا بر قول اصح و لکن احوط ستر است و لازم نیست
بر عاری تاخیر کند نماز را تا اخر وقت مکر اینکه مظن ستر عورت
باشد و نیز اکه تاخیر در این صورت احوط است بلکه دور نیست
که دور متعین باشد و واجب است ستر عورت در اجزای منسیه
مثل سجده و تشهد و در نماز احتیاط و سجده سهو و قول بوجوب
قوتی دارد و در نماز اطفال قول بوجوب ستر خالی از قوت نیست
و در اذان و اقامه و تکبیرات ظاهر عدم وجوبست و هرچند که مستحب
است در این موضع چنانچه معهود از صاحب شریعت است و اکر
ساتر نداشته باشد و متمکن از خریدن یا اجاره ان باشد واجب
است تحصیل ان بشرط اینکه مضر بحال ان نباشد **بحث دویم** در مستور
است و العوره است در مرد قبل و دبر و بیضتین است و قول
بوجوب ستر ران در نماز تا زانو یا ساق ضعیف است و هرچند که
احوط است و لیکن ظاهرا موی ان داخل عورت است و مابین بیضتین
و دبر نیز داخل نیست و هرکاه متمکن از ستر یکی از عورتین باشد
ستر قبل لازم است بنا بر اظهر و احتمال تخییر میان قبل یا دبر چنانچه
عامه بران رفته اند ضعیف است و عورت در زن که واجب است

که ستر آن در نماز جمیع بدن است مگر صورت و دست و پای
زیرا که ستر آن لازم نیست و قول بوجوب ستر عورتین نیز در
نماز نه باقی بدن چنانچه بعضی اصحاب بر آن رفته اند ضعیف است
و ظاهر است که پوشیدن صورت و شقیقها لازم نباشد و احوط
آنست که بپوشد در نماز آنچه زیاد باشد از آن قدری که شستن
آن در وضو لازم است پوشیدن سر و گردن و گوشها بنابر اظهر
و اقوی آنست که پوشیدن موی در نماز بر زن لازم باشد و
لازم است پوشیدن آنچه بالاتر از بند دستها باشد و باید
که قدری از پایین تر دست بپوشد از باب مقدمه که جزم کند
که بالاتر از بند پوشیده و ظاهر است که بر زن لازم است پوشیدن
کف پا مراد در نماز پس صحت نماز زنهای عجم باین وضع لباسی که
معروف ایشان است مشکل است مگر آنکه جوراب بپوشد یا جامه
بلندی بپوشد که در وقت سجود پوشیده باشد بحث سیم در
ساتر است و در آن چند شرط است اول اینکه جامه پاک باشد
پس اگر نجس باشد یا اینکه علم بنجاست داشته باشد نماز در آن جامه
باطل است چه علم ببطلان داشته باشد یا جاهل باشد و نماز
کند و بعد معلوم شود که نجس بوده نماز صحیح است و اگر در اول
علم بنجاست داشته باشد و فراموش کند ازاله آنرا اقوی آنست

که نماز را

که نماز را اعاده نماید چه در وقت باشد یا در خارج و هرگاه جاهل
باشد بنجاست جامه و متوجه نشود و نماز کند و بعد از آن
معلوم شود که نجس بوده اظهر و اشهر عدم وجوب اعاده نماز است
و احوط اعاده است و هرگاه متوجه شود اثری از نجاست در آن
نه بیند و بعد معلوم شود که نجس بوده اعاده لازم نیست و هرگاه
در بین نماز مطلع شود بر نجاست پس هرگاه ممکن شود ازاله یا عوض
کردن آن بوضعی که فعل کثیر بعمل نیاید یا اینکه مستلزم استدبار
قبله نباشد باید که عوض نماید یا ازاله نماید و نماز را تمام کند
و هرگاه ممکن نباشد ازاله با استقبال بدون قطع نماز را قطع میکند
و اعاده نماید و احوط در صورت اولی نیز اعاده است و تفاوت
ندارد در این حکم میان اینکه علم بنجاست حاصل شود که در بین
نماز نجس شده است یا آنکه پیش از نماز نجس بوده است زیرا که
در هر دو صورت اقوی و احوط اعاده است و اگر فراموش
کرده باشد نجاست و در میان نماز متذکر شود واجب است قطع نماز
و استیناف مطلقا در این صورت لازم است چه ممکن از استدبار
و هرگاه تنجس شده باشد و تطهیر نیز داده باشد بوضعی که علم بزوال
نجاست داشته باشد و بعد از نماز معلوم شود که زوال عین
نجاست نشده است نماز صحیح است و هرگاه به نیت اقامه شده باشد

مثل دو نفر عادل یا آنکه مال غیر باشد و صاحب آن بگوید که این جامه پاک است یا یک نفر عدل شهادت بدهد بتطهیر آن زیرا که در این صورت نماز صحیح است و هرگاه علم بزوال عین نجاست نداشته باشد و تقصیر کرده باشد در اینکه متوجه شود که پاک شده یا نه نماز کرد بمجرد احتمال تطهیر پس اقوی در این صورت لزوم اعاده نماز است انست که ساتر مباح باشد یعنی مملوک باشد یا با اذن ارباب مالك پس اگر ساتر یا لباس مغصوب باشد نماز در آن باطل است هرگاه علم بغصبیت داشته باشد و هرگاه نداند که مغصوب است و بعد معلوم شود نماز صحیح است و هرگاه غیر ساتر و لباس مثل انگشتر و مانند آن چیزی که یکجا ... مغصوب باشد نماز در آن باطل است و مثل مغصوبست هرگاه صاحبش نزد آن باشد و نداند که صاحب آن راضی میباشد یا نه و اگر بعلم غصبیت داشته باشد و در حال نماز سهو نماید پس اقوی بطلان نماز است و اگر جاهل باشد باینکه نماز در لباس مغصوب حرام است یا باطل معذور نیست و باید نماز را اعاده نماید چه در وقت باشد یا در خارج و اگر اذن بدهد مالك بنماز در مغصوب نماز صحیح است و اگر اذن مطلق بنماز در آن مغصوب بدهد نماز غیر غاصب صحیح است و نماز غاصب فاسد و اگر غصب کرده باشد جامه را و بعد نادم شود و با آن نماز کند به نیت انجامه و نیت رد آن را داشته

بر

باشد هرگاه ممکن از رد نشود پس در صحت نماز در آن اشکال است و قول به بطلان قوت دارد مگر در صورتیکه جزم داشته باشد براضی بودن مالك بمثل این تصرف پس در این صورت صحیح است و اگر در اثنای نماز علم حاصل شود بغصبیت جامه پس اگر ممکن شود تعویض جامه که موجب بطلان نشود میکند انجامه را و اگر ممکن نباشد نماز را بر هم میزند و اعاده نماز را میکند چنانچه در مبحث نجاست ثوب مذکور شد مبحث چهارم انست که لباس از جلد و مو و پشم غیر ماکول اللحم نباشد زیرا که نماز در اینها باطل است مگر ثوبیکه از پوست خز بوده باشد زیرا که نماز در اینها جایز است بنا بر اقوی و در جواز نماز در پوست سنجاب خلاف است و احوط بلکه اقوی ترك نماز در ان است و اگر اشتباه مذکوره لباس باشد تاملی در بطلان نماز نیست و اگر مصاحب شخص مصلی باشد یا اینکه موی انها بر رخت آن چسبیده باشد مثل موی گربه و موش و مانند آن پس در صحت نماز با آن خلاف است و اصح بطلان است و همچنین هرگاه اجزای کوچک و مانند آن از فضلات حیوان حرام گوشت بر بدن یا رخت انسان باشد نماز صحیح نیست و در جواز نماز در چیزیکه ساتر عورت نباشد مثل بند زیر جامه و عرقچین که از کرك حیوان حرام گوشت باشد خلاف است و اظهر موافق قول اشهر بطلان نماز است و اگر شك داشته باشد در چیزیکه پوشیده باشد

یا مصاب ان باشد مثل دسته کارد و چاقو و قلم تراش که معلوم نباشد
که از حیوان حرام گوشت است پس در صحت ان نماز خلاف است و احوط
بلکه اقوی بطلان است چنانچه همان نیز قول اصحاب است و ضرر ندارد
نماز کردن در فضلات انسان از قبیل مو و عرق و اب دهن ان و شیر
زنان و مانند ان هرگاه در جامه یا بدن غیر باشد زیرا که این داخل
در فضلات حیوان حرام گوشت نیست ولکن احوط اجتناب است بشرطی
متحرز بودن حرج باشد و هرگاه جامه از موی انسان بافته شده باشد
پس در صحت نماز در ان اشکال است و احوط اجتناب است و ضرر ندارد نیز
نماز کردن در فضلات حیوانی که حرام گوشت باشد و نفس سائله نداشته باشد
مثل کیک و پشه و شپش و مگس و زنبور و امثال که اجتناب از ان متعسر یا متعذر
باشد پس مثل موم و هرگاه در وقت چنانچه متعارف است که زرگرها
در زیر انگشترها میگذارند و در میان خیاطها که ختار را بموم میکشند
وسیدو و زند و مثل عسل هرگاه در بدن یا در جامه اتفاق شود نماز
در ان صحیح است و اگر ممکن شود احتیاط از جمیع اینها بهتر است و اما
پوست مار پس اظهر و احوط اجتناب است **مبحث پنجم** انست که ساتر یا لباس
جلد میته نباشد از حیوانی که نفس سائله داشته باشد و اما حیوانی که
نفس سائله نداشته باشد پس این از جمله چیزهائی باشد که احتراز از ان
متعسر یا متعذر باشد مانند چیزهائی که مذکور شد مثل کیک و پشه و شپش

تا ملتفت در جواز ان نیست و اما مثل مار و چلپاسه و عوک پس ظاهر عدم جواز
است و هرچند که میته انها نجس نباشد زیرا که انها از افراد گوشت
است که نماز با انها جایز نیست و اگر در نماز حیوانی را با خود داشته
باشد پس اگر انسان باشد ظاهر جواز انست چنانچه مستفاد از
اخبار است و اگر حیوان حرام گوشت باشد پس اظهر منع است خصوصا
هرگاه نجس العین باشد چون سگ و خوک مرده باشد یا زنده که نماز با ان
صحیح نیست و جایز است نماز در جلد حیوانی که از حلال گوشت باشد
و تذکیه شده باشد و هرگاه تذکیه ان معلوم نباشد که تذکیه بر ان
واقع شده است یا نه چنانچه پوستی در بیابان یا در بلدان مسلمین افتاده
باشد و اثار تصرف مسلم بر ان معلوم نباشد مانند جلدی که مسلوخ
باشد پس در طهارت و صحت نماز در ان اشکال است و احوط بلکه
اقوی اجتناب است و هرگاه اثار تصرف در ان باشد مثل انبان و کفش
و چکمه و مانند ان پس در جواز تصرف به پوشیدن و نماز کردن خالی
از قوت نیست و هرچند که احوط اجتناب است و اگر از دست شخصی گرفته
شود که مسلم باشد تا ملتفت در جواز ان نیست و هرچند که خبر ندهند که
ان ندهند و اگر از دست کافری بگیرد و هرچند که اهل ذمه باشد
مثل یهود و ارمنی و گبر تصرف در ان جایز نیست و هرچند که خبر دهند که
ان بدهند و اگر از دست شخصی گرفته شود که مجهول باشد اسلام ان در بلد

مسلمین باشد وهرچند که در آنجا نیز بسیار باشد جایز است نماز در آن
چو خبر بلعید بشکیبان یاندهد واگر یافت شود جلد در دست یهود
و نصاری باشد که از مسلمانان گرفته اند ولکن آثار و علم مسلم بر آن باشد
جایز است نیز گرفتن از ایشان مثلا عمل مسلم غالب باشد وهرچند
که غیر مسلم نیز از اهل ابو رد پس در جواز تصرف در آن اشکال است و اقوی
جواز است و حکم گوشت و پیه و دنبه در آنچه گذشت حکم جلد را
دارد اما آنچه که روح در آن حلول نکرده باشد مثل مو و پشم و کرک
از حیوان حلال گوشت پس نماز در آن جایز است چه از زنده
یا از مذبوح یا مرده باشد و باید در مرده بطریقی باشد که مقراض کنند
واگر بکنند باید شسته شود موضعی که متصل به تنه باشد یا آنکه قطع کنند
اولی قطع است مبحث ششم نیست که ساتر یا لباس ابریشمی محض باشد
پس اگر ابریشم محض باشد نماز مردان در آن باطل است چنانچه پوشیدن
آن بر مردان حرام است و اما پوشیدن لباس ابریشمی زنان را جایز
است و اما نماز زنان در رخت ابریشمی پس بعضی از علما قائل بمنع
شده اند لکن اقوی و اشهر جواز است و جایز است پوشیدن رخت
ابریشمی از برای مردان مثلا مضطر باشند بپوشیدن آن یا آنکه
در حال جنگ با کفار بوده باشند زیرا که در این صورت جایز است
و نماز در آن صحیح است واگر آن جامه مخلوط با ابریشم باشد بوضعیکه

ازجامه

ازجامه ابریشم خالص نگویند پس نماز در آن جایز است واگر
ریسمانهای دیگر در میان ابریشم مستهلک باشد مثل آنکه چند دانه
ریسمان در میان آن بافته باشند نماز در آن صحیح نیست واگر
جامه بافته شود که در قطعات آن حریر باشد و بعضی دیگر پنبه باشد
یا آنکه بعضی قطعات ابریشم را بغیر ابریشم دوخته باشند پس در صحت
نماز در آن تامل است و اصح منع است و در جواز نماز در آنچه که
نماز در آن تمام نباشد مثل بند زیر جامه و عرقچین که از ابریشم
بوده باشد خلاف است و اقوی جواز است و لازم نیست بر ولی
منع اطفال از پوشیدن جامه ابریشم هرچند که منع احوط است
نظر بآنکه بعضی قائل بمنع شده اند و دور نیست که شرطیت نماز
اطفال موقوف باشد بر اجتناب رخت ابریشم وهرچند که عبادت
ایشان تمرینی بوده باشد و هرگاه لباده دوخته شود که در میان
آن ابریشم گذاشته باشند در عوض پنبه و پشم پس در صحت نماز
در آن اشکال است و مشهور قائل بمنع شده اند و قول بصحت هم خالی
از قوت نیست وهرچند که احوط بلکه اقوی منع است واگر وصله بجلد بر عورت
دستمالی ابریشم که ستر بر آن واقع شده باشد پس در صحت آن
نماز تامل است و اصح صحت است و اجتناب از آن احوط است و
اگر با خود داشته باشد دستمالی از حریر نماز با آن جایز است و بهتر

نماز کردن در جامه که سجاف آن ابریشم باشد بنا بر اظهر و احوط آنست
که سجاف زیاد از چهار انگشت متصل نباشد و اگر سجاف در آن
بعضی مواضع جامه زیاد از چهار انگشت باشد پس اگر اسم سجافیت
بیرون نشده باشد عدم ظاهر جواز آنست و اگر اسم سجافیت خارج
باشد مثل آنکه سر دست را بمقداری که وجب بیشتر یا کمتر اطلس حریر میدوزند
یا اینکه اطراف گریبان را زیاد از چهار انگشت میدوزند پس اظهر
وجوب اجتناب است و اگر جیب جامه را یا بندهای جامه حریر نماید
بجهت زینت یا بجهت بستن در عوض تکمه چه عریض باشد یا نه
پس در صحت نماز در آن تامل است و هرچند که اظهر در جیب
هرگاه بزرگ باشد منع است و در بندها جواز است و جایز است
تکیه کردن و خوابیدن بر فراش حریر و مانند آن از باقی اشتغالات
و اگر ظاهر شود بعد از نماز که ثوب ابریشمی بوده است پس در صحت
نماز در آن تامل است و اقوی وجوب اعاده است اگر در وقت باشد
و اگر خارج وقت باشد قضا لازم نیست بحث هفتم آنست که ساتر
یا لباس مطرز بطلا نباشد یا اینکه دوخته شده باشد بطلا مثل
پوتک و غیر آن پس اگر چنین باشد پوشیدن و نماز کردن در آن
حرام است بر مردان و موجب بطلان نماز است چه عمداً یا سهواً یا جهلاً
یا غفلةً بهر نحو که باشد اقوی بطلان نماز و لزوم اعاده است

و جایز

و جایز نیست مرد را با انگشتر طلا یا با طلا نماز کردن و هرگاه طلا
یا مطلا با خود داشته باشد پس نماز در آن مشکل است و احوط
بلکه اقوی منع است مگر هرگاه خوف ضرر و تلف داشته باشد و همچنین
است حکم در اینکه جبه و لباس بطلا کشیده باشند و غیر آن مثل بازو بند
و هر چیزیکه نقش یا آب طلا کشیده باشند زیرا که در صورتیکه خوف
تلف داشته باشد نماز با آن میتوان کرد و اما طلای فرنگی
داخل نیست زیرا که ظاهر آنست که داخل نباشد در طلای معروف
پس هرگاه طلا مسکوک باشد مثل اشرفی پس ظاهر آنست که اشکال
در آن کمتر باشد و دور نیست که نماز با آن جایز باشد و اگر آن
را نیز جدا کند بطریق اولی و در صورت خوف خصوص در سفر و نماز شد
آن پس نماز در آن بی اشکال است و عیب ندارد و نماز در آن
چیزیکه با آن تمام نمیشود مثل عرقچین و بند بر جامه هرگاه کلاه
شود آن بتون آن طلا آن صحیح نیست بنا بر قول اصح و هرچند که
در ابریشم جایز باشد چنانچه گذشت مبحث هشتم در مکروهات
لباس و مستحبات آنست و آن چند چیز است اول مکروه است نماز
کردن در جامه که حجم آن عورت از زیر آن معلوم شود و رنگ
آن معلوم نشود و اما نماز کردن در یک جامه از برای مرد ظاهر عدم
کراهت است چه ستر عورت با آن کرده باشد یا بغیر آن و مکروه است

نماز در جامهای سیاه خصوصًا در کلاه و عرقچین سیاه باشد زیرا که
از لباس اهل جهنم است چنانچه در حدیث وارد شده است
واما چکمه و عمامه و عبا هرگاه سیاه باشد کراهت ندارد دویم
مکروه است نماز کردن در جامه که مظنه نجس یا مغصوب بودن
ان را داشته باشد سیم مکروه است نماز کردن با اهن که با خود
داشته باشد بشرط انکه ظاهر باشد و مستور بغلاف و مانند ان
نباشد مثل کارد و قفل و کلید و انگشتر که از اهن باشد و هرگاه
خوف کم شدن ان را نداشته باشد و هرگاه از خود دور کند و بر
زمین گذارد نماز در ان مکروه نخواهد بود چنانچه از اخبار است
چهارم مکروه است نماز کردن در جامه که صورت کشیده شده باشد
ونقش حیوانات در ان باشد و هرگاه صورت درخت و گل و برگ
باشد ظاهر اکثر فقها کراهت انست ولکن اظهر نزد حقیر عدم کراهت
انست و هم چنین است هرگاه در انگشتر صورت حیوان در ان باشد
واما هرگاه صورت هلال و گل کشیده باشد در انگشتر مکروه نیست
چنانچه نقل شده است بلکه انگشتر حضرت موسی نقش الملک لله
و در بالای ان صورت هلال و در زیر ان گل و هرگاه مستور باشد
پس در دفع کراهت ان تامل است و قول اول خالی از قوت نیست پنجم مکروه است
نماز کردن در چیزی که پشت پا را بپوشد و ساق نداشته باشد مثل

جوراب

جوراب کساق و کفش بنا بر قول اکثر متاخرین و قول بحرمت و فساد
نماز قوتی دارد و اگر قدری از ساق را بپوشاند کافی است و اگر
ساق نداشته باشد و لکن بچیزی دیگر دوخته شود که ساق را
بپوشاند کافی است و اگر متعدد باشد جوراب که یکی ساق را بپوشاند
و دیگری نه پوشاند نماز در ان صحیح نیست ظاهر انست که مدار
حرمت یا کراهت بر وجود ساق یا نبودن ساق است نه پوشیدن
و نه پوشیدن ساق و اگر جوراب باشد ساق دار و سر ساق
ان برگشته باشد که ساق را بدون معین نپوشاند و لکن شان
ان باشد که بپوشاند ساق را الظاهر انست که کافی باشد و ظاهر ان
است که تفاوت ندارد در فساد نماز میان انکه نماز در ان
بجا اورده عمدا یا سهوا یا جهلا زیرا که در جمیع صورت نماز
باطل است و حکم مذکور مختص بمرد نیست بلکه شامل زن نیز میشود
مثل باقی مکروهات واما مستحباتیکه تعلق بلباس دارد در نماز
پس ان چند است اول مستحب است نماز کردن با عمامه در زیر جامه
و تحت الحنک وارد شده است که نماز با عمامه و زیر جامه دو رکعت
ان برابر چهار رکعت بی ان باشد در ثواب و در عوالی اللالی نقل
شده است که کسی نماز کند با عمامه بدون تحت الحنک دردی بان
میرسد که دوا نداشته باشد و باید ملامت نکند مگر خود را دویم

مستحب است خوشبو کردن خود را در نماز بمشک و غیره و وارد شده
که نماز معطر افضل است از هفتاد نماز بی عطر سیم مستحب است
نماز کردن در جامه که زبر و درشت باشد که در زیر رختهای
نرم بپوشد چنانچه از ائمه هدی جناب حضرت سجاد و امام محمد
و امام جعفر صادق ع نقل شده و ایشان نیز چنین میکردند چهارم
مستحب است نماز کردن در انگشتر عقیق که یک نماز در ان محسوب است
بهفتاد نماز پنجم مستحب است رخت بسیار پوشیدن و چیز بسیار
با خود داشتن در نماز زیرا که همه بان باشد تسبیح جناب اقدس
الهی میکنند تا اینکه از نماز فارغ شود ششم مستحب است از برای مرد
اینکه از ناف تا ساق بپوشاند در نماز و مستحب است از برای زن
اینکه زینت خود را بپوشاند مثل گلوبند و گوشواره و دست بند در
نماز بپوشاند و با خضاب نماز نکند مقام پنجم در مکان مصلی است
و در ان چند بحث است بحث اول در شروط مکان است و در ان
چند شرط است شرط اول انکه مکان نماز مباح باشد تصرف در ان
چه بملك بوده باشد یا باجاره یا بعاریه یا باذن از مالك یا بطریق
عام یا وقف خاص و شرط است در اذن ایشان زیرا که در جمیع
اینها نماز صحیح است و اگر قراین خارجیه جزم کند بر راضی بودن مالك
به نماز کردن در ان مکان پس تاملی در صحت ان نماز نیست و محتاج باذن

بمیمنه

نمیباشد و اگر از قراین ظن برضا حاصل کند و لکن جزم نکند اقوی
بطلان نماز است و هرگاه بدون رضای مالك تصرف کند
نماز در ان باطل است و هرگاه تصرف کند در مکان مباحیکه
مستلزم غصب باشد پس حرام خواهد بود و نماز در ان فاسد خواهد
بود مانند اینکه نماز نماید در زمین مباح و خیمه غصبی هر چند که
طناب و میخ از غصبی باشد و مانند خانه که سقف یا دیوار ان
غصبی باشد و هر چند که یکدانه اجر ان بوده باشد و هرگاه حیاط
غصبی باشد و بیوتات مباح باشد نماز در بیوتات ان باطل است
زیرا که عرفا در حرام تصرف نموده است و اما سور البلد یا قبر غصبی
باشد و حوالیها و حوالیها مباح باشد نماز در ان صحیح است
زیرا که عرفا تصرف نگویند و هرگاه بر مرکوب مباحی سوار باشد
و لکن بعضی از ان غصبی باشد هر چند که تنگ و لجام باشد و نعل
ان بوده باشد پس نماز باطل است و اگر لجام مرکوب را در دست
و در مباح نماز نماید پس نماز ان فاسد است و اگر بعضی اسباب
ان مغصوب باشد غیر لجام که در دست دارد مثل تنگ و نعل پس در
صحت ان اشکال است احوط بلکه اقوی بطلان است و در بطلان
نماز در مکان مغصوب شرط است بانکه علم بغصبیت داشته باشد
پس اگر جزم بان نداشته باشد هر چند ظن بان داشته باشد نماز

دران صحیح است پس نماز در مکانهاییکه شنیده میشود بغصبیت و حال
جزم ان نداشته باشد نماز صحیح است تا اینکه جزم بغصبیت بهم
رساند واگر عالم بغصبیت وجاهل بحرمت یا ناسی باشد نماز
باطل است واگر در مکان غصبی سهوا نماز کند اقوی اعاده است
وهرگاه خانه مشترک باشد ما بین دو نفر یا بیشتر چه یک طرف صغیر باشد
یا کبیر نماز دران بدون اذن شریک اولی صحیح نیست وداخل در غصب
میباشد وهمچنین بطلان نماز در مغصوب شروط است بعلم
واختیار واگر مجبور باشد در مکان مغصوب و وقت نماز تنگ
باشد نماز دران مکان صحیح است ومحتاج باعاده نیست ولکن
احوط آنست که تعجیل نماید در افعال واذکار واقتصار نماید باقل
واجبات وان باب اضطرار نیست هرگاه داخل شود در مکانی بدون
اذن مالک بجهت خوف بر نفس خود که هرگاه بیرون بیاید از ان مکان
پس نماز دران مکان صحیح است وهرگاه مجبور باشد در مکان مغصوب
در صحت نماز ان در وسعت وقت اشکال است اظهر صحت است واحوط
ترک است خصوصا هرگاه احتمال ارتفاع عذر داشته باشد در اخر وقت
وجایز است نماز کردن در زمین هاییکه مال غیر باشد وغصب نباشد
ان برای غیر غاصب معین غصب باشد زمین هاییکه زراعت میکنند
انبیا بالها وحیطها زیرا که منع ان موجب حرج وعسر میشود واما نماز

کردن

کردن در خانه پدر ومادر وخواهر وبرادر وعمو وعمه وخالو وخاله
وکسی که بان صداقت داشته باشد پس موقوف بر اذن نیست
چنانچه از ایه مستفاد است پس اگر مالی باشد که زکوة یا خمس
از ان اداده باشند در نماز با ان باشد مثل بولیکه زکوة یا خمس
تعلق بان گرفته باشد یا خود دارد یا در مکان نماز کند که خمس
یا زکوة تعلق بان گرفته باشد داخل در مغصوب است ونماز جماعت
در مواضع طواف کعبه یا مشاهد مشرفه هرگاه مستلزم ضرر بطائفین
وزوار بوده باشد که مانع از زیارت وطواف ایشان بوده باشد
در صحت ان اشکال است واصح بطلان است زیرا که اماکن مشرفه
موضع است از برای زیارت وطواف مثل راهها وبازارها شرط
دوم از شروط آنست که ان مکانیکه نماز میکند نجس نباشد بوضعیکه
نجس تعدی کند بجامه یا بدن مصلی باینکه رطوبت داشته باشد وعفو
از ان نشده باشد واگر رطوبت کم باشد بوضعیکه موجب شک در تعدی
ان باشد پس در صحت نماز اشکال است واحوط بطلان است هرگاه
قبل از حصول شک متصف بوصف تعدی بوده باشد وهرگاه
حال ان معلوم نباشد ظاهر صحت نماز است واگر خشک باشد
پس نماز دران صحیح است مگر اینکه موضع سجود نجس باشد زیرا که
نماز دران باطل است واگر جزئی از مکان محصور نجس باشد زیرا که

و مشتبه شود واجبست اجتناب از آن جمیع آن مکان در سجود
و اگر موضع نجس باشد و جسم طاهری بران فرش کنند که صحیح باشد
سجود بران نماز صحیح است مگر اینکه چیزی باشد که احترام ان لازم باشد
مثل مهری که از تربت امام حسین باشد یا اینکه کاغذی باشد که
نوشته شده باشد دران چیزی از قران یا از اسماء محترمه که موجب
تلویث ان باشد پس در این صورت نماز باطل است و اگر نیز
موجب تلویث نباشد قول به بطلان نیز خالی از قوت نیست شرط
سیم از شروط ان است که سکنی دران مکان موجب خوف ضرر
بر نفس یا مال خود یا نفس و مال مسلمی باشد پس اگر نماز
کند در مکانیکه خوف خراب شدن یا خوف از دزد یا حیوان درنده
باشد نماز باطل خواهد بود از شروط استقرار مکان مصلی است
باینکه متحرک نباشد که موجب حرکت مصلی باشد مرکوب و کشتی که
در حرکت باشد در حال اختیار در نماز واجب پس اگر نماز کند در
در حال اختیار در مکانی که حرکت داشته باشد مثل ماشه که استقرار
نداشته باشد پس نماز باطل خواهد بود شرط چهارم از شروط انست
که نمازگزار مساوی است در پیش روی پیغمبر و امام بنابر احتیاط و در جواز
نماز در برابر محاذی قبر معصوم باشد اشکال و احوط اجتناب است
واحوط اینست که متاخر از قبر امام باشد و تفاوت ندارد در این حکم نماز

دایره

واجب باشد یا سنت و نماز احتیاط و سجده سهو و قضای اجزای
منسیه و نماز میت بنابر اقوی و احوط انست که نماز نکند در
برابر هر قبری که هر چند قبر امام نباشد بلکه باید از جانب چپ و راست
بموضعیکه محاذی قبر نبوده باشد مشغول نماز شود و معلوم نیست
خصوص استحباب نماز در عقب قبر امام بموضعیکه قبر را قبله
قرار دهد و هرگاه حایلی باشد مثل دیوار و بعد بسیار و ارتفاع
و انخفاض جایز است پیش روی قبر ایشان چنانکه هرگاه در پشت
روضات مقدسه کسی نماز کند مقدم بر قبر ظاهر انست که ضرر
ندارد و ظاهر انست که چنانکه احترام قبر مطهر لازم است هرگاه
مکشوف باشد لازم است احترام ان هر چند که مستور باشد
بمثل صندوق و ضریح و پرده و حیلوله انسانی یا حیوانی یا امثال
ان واحوط انست که در حرم محترم زیاده از زیارت و نماز ان
مشغول اعمال دیگر نشود هرگاه مانع از زیارت و تردد زائرین
و طائفین بوده باشد هر چند که موجب تنگی ایشان بوده باشد
بلکه قول بحرمت و غایت بطلان قوتی دارد چه افعال بوده باشد
یا اذکار چه عبادات اصالة باشد یا نیابت و هرگاه در حرم محترم
نماز جماعت منعقد شده باشد باید بایستند نماز کذارنده
کان در موضعیکه مانع از طواف و تردد مردم نبوده باشند زیرا که

نماز ایشان باطل خواهد بود و این بمنزله غصب است شرط پنجم اینکه جای
نیست زن در موضع نماز در پیش روی مرد یا پهلوی ان بایستد
بنا بر قول مشهور نزد متقدمین و این قول خالی از قوت نیست و لکن
اقوی قول بجواز است چنانچه بر ان رفته اند جمیع متاخرین و لکن
اول احوط است و هرگاه حایلی باشد که مانع از دیدن هر یک دیگری
را بوده باشد یا اینکه ده ذرع بر ذراع استخوان دست فاصله
مابین محل وقف مرد و زن بوده باشد کراهت نخواهد داشت
و فرقی نیست در زن اینکه محرم باشد یا اجنبی چه اقتدا کند زن
بمرد یا نه و فرقی نیست در نماز میان اینکه نماز واجب باشد یا سنت
و اجزای نماز و رکعات احتیاطیه حکم نماز دارد و اما نماز میت
پس ظاهر انست که از ین مقوله نباشد و هرچند که احوط در ان
نیز اجتناب است و همچنین است حکم اذان و اقامه زیرا که مشروط بانها
شرط نمیباشد و هرگاه مشغول شوند در نماز به یکمرتبه بنا بر قول
بحرمت نماز هر دو باطل خواهد بود و هرگاه یکی پیشتر مشغول شود
نماز دیگری که بعد از ان مشغول شده باطل است و باید که هر دو
نماز متصف بصحت باشد پس اگر نماز یکی از ان زن یا مرد باطل
باشد نه از راه این شرط بلکه بجهت صحیح نبودن قرائت و مانند ان پس
نماز دیگری صحیح خواهد بود قسم دوازدهم در بیان شروط موضع سجده است

شرط اول آنکه باید موضع پیشانی که واقع بر ان میشود باید پاک باشد
پس سجود بر موضع نجس هرچند که خشک باشد باطل است مگر اینکه
مقدار واجب از موضع سجود پاک باشد و باقی نجس باشد و شرط است
که مقدار واجب معین نباشد شرط دوم واجب است اینکه موضع پیشانی در حال
سجود مساوی باشد با موضع پاها یا مرتفع باشد بقدریکه زیاد
از چهار انگشت مضمومه که قطر خشت زمان امام است نبوده باشد
این در صورتیست که بلندی و پستی زمین انحدار نباشد که زیاد از
مقدار خشت تقدیری باشد پس در جواز ان تامل است و اقوی
جواز است و هرچند که احوط اجتناب است و هرگاه موضع سجود پست
تر باشد زیاد از مقدار مزبور و موضع قیام بلند باشد چنانچه
هرگاه بر روی تختی یا دوشکی که بر پا باشد بایستد و سجده بر زمین
نماید پس در صحت ان اشکال است و اقوی بطلان است و اگر پستی زمین
زیاد از چهار انگشت بوده باشد که مقدار قطر اجر میباشد و لیکن
نیست مساوی بودند موضع سجود با موضع کف دستها و سر زانوها
مگر اینکه تفاوت فاحش باشد زیرا که در این صورت این وضع سجود
صورت ندارد و هرگاه شک داشته باشد که این تفاوت بقدر قطر
اجر که مقدار چهار انگشت بوده میباشد یا نه احوط اجتناب است و
اقوی عدم لزوم اجتناب است و اگر حاصل به بلندی که زیاد از تقدیر

مضاف است بوده باشد یا اینکه فراموش کند و نماز کند و بعد معلوم
شود که سجده بر موضع بلند اتفاق شده باشد پس در صحت آن
اشکال اقوی بطلان و اعاده نماز است شرط سیم اینکه موضع سجود
زمین باشد یا چیزی که از زمین روییده باشد بشرط آنکه خوردنی
و پوشیدنی عادی نباشد بغیر از کتان و پنبه زیرا که در جواز
سجود بر آن در حال اختیار خلاف است اقوی منع است و اگر از اسم
زمین بودن بیرون برود بجهت استحاله مثل معادن از قبیل سنگ
مرمر و سنگ هرگاه و فیروزه و عقیق و باقی جواهرات پس سجده بر آن
جایز نیست و در جواز بر قیر و گچ و سنگ آسیاب و سنگ آتش و
سفال و ذغال در حال اختیار خلاف است و اصح منع است در اول و در
باقی جواز است و آنچه روییده شود از زمین که ماکول بحسب عرف
و عادت نباشد از گیاه و چوب و برگ و نی و پوست و حصه
ماکولات غیر از حبوبات و فواکه که از آنها جدا شده باشد سجده
بر آنها جایز است و هرگاه پوست و حصه متصل باشد که در عرف
و عادت آن شان خوردن باشد مثل پوست جو و گندم زیرا که
متعارفست خوردن آنها را با پوست و هرچند که بعد به بریان
و طبخ بوده باشد پس سجده بر آنها جایز نیست و جایز است سجده بر حصه
خرما و زرد آلو و آلو هرچند که مغز آنها خوردنی باشد و اما
تخم

تخم خربزه و هندوانه و خیار و مانند آن حکم گندم و جو دارد و اگر
چیزی باشد که معتاد باشد خوردن آن حالتی دون حالتی مثل
ترک میم که در اول خورده میشود هرچند که بطبخ بوده باشد یا اینکه
معتاد باشد خوردن آنها با انضمام چیز دیگر باشد بعض ادویه
مثل زعفران و مخلک و گل گلاب و گل زرد که متعارفست خوردن
آنها در میان مطبوخات پس ظاهر آنست که سجده بر آنها جایز نباشد
و اما آنچه شایع باشد خوردن آنها بجهت مرض و ضرورت مثل
اجزاء منضج مثل آن پس ظاهر جواز سجده است بر آنها و هرچند که
منع در جمیع احوط است و هرگاه متمکن از سجده بر ما یصح علیه نباشد
بجهت حرارت یا برودت یا تقیه یا فقدان از آنچه حصول آن
مانع در میان نماز باشد یا پیش از نماز چه در وسعت وقت
باشد چه در تنگی جایز است سجده بر هر چیزی که در حال اختیار سجده
بر آن جایز نبوده باشد مانند فرش و رخت و غیر آن از ملبوسات
و هرگاه متمکن از ملبوسات نباشد و زمین نیز بسیار سرد یا گرم
باشد که سجده بر آن متعسر باشد سجده میکند بر پشت دست و اگر
متمکن از وضع نیز نباشد چنانچه در میان آب باشد یا گل
سجده کل باشد که جبهه در آن فرو رود واجبست که در سجده
ایما نماید و هرگاه شک داشته باشد در ابتدای نماز در اینکه

این از جمله چیزیست که سجده بران جایز است یا نه واجبست اجتناب
ازان و تحصیل آن چیزیکه صحیح باشد سجده بران و هرگاه باو
اینشد نماز کند اظهر بطلان نماز است و هرچند که معلوم شود
که آن از جمله ما یصح السجود بوده است و هرگاه سجده کند بر ما
لا یصح السجود و بعد از نماز معلوم شود که سجده بران صحیح باشد
چنانچه هرگاه مهر نماز چرک داشته باشد بقدری که مانع باشد
و بعد معلوم شود که زمان بسیار بان نماز کرده است پس
در صحت آن تامل است و اصح بطلان و وجوب اعاده و قضا
است و جایز است سجده بر کاغذ در حال اختیار چه سفید
باشد یا الوان و چه اصل آن چیزی باشد که نماز بران صحیح
باشد یا نه مثل ابریشم و ترمه بنا بر اصح و هرگاه مکتوب باشد
سجده بران مکروه است بشرط اینکه نقش کتابت از جمله چیزی
باشد که سجده بران صحیح باشد یا اینکه قدر کفایت در سجود
از جبهه واقع شود بر موضعیکه خالی از کتابت باشد یا اینکه نقش
باشد و عرض در رنگ محض باشد و اما هرگاه جسم باشد و جبهه
بران واقع شود از جمله ما لا یصح السجود باشد پس سجده بران باطل
است و از اینجا معلوم شد که هر چیزی که رنگ شده باشد سجده
بران صحیح است مثل شانه رنگین **شرط چهارم** اینکه مابین موضع مساجد

بکم

سبعه بطریق اعتماد باشد یعنی سنگین اعضا را بر زمین بیندازد
و کافی نیست مجرد گذاشتن اعضا را بر زمین بدون اعتماد بران
شرط پنجم اینکه باید حایلی مابین و پیشانی نباشد که منع کند از
رسیدن جبهه بر زمین چه زیرا که با حایل سجده صحیح نیست و
و همچنین که در جبهه ایمهر باشد لیجاس ضرر ندارد **شرط ششم** در
مستحبات امکنه است مستحب است نماز در روضات مقدسه و دور
نیست که فضیلت نماز در روضات زیاده باشد از نماز در
مساجد و مرقد که قریب بقبر مطهر باشد افضل است و در روضه
نبی افضل است از جمیع روضات و بعد از ان روضه حضرت
امیر است و بعد از ان روضه حسنین است و بعد از ان روضه
باقی ائمه است و بعد از ان روضه زهراست و مستحب است نماز
در مواضع و اماکن که شرافت در اینجا حاصل شده باشد مثل مدفن
انبیا و سایر ایشان است و علما و صلحا و مقدسین زیرا که مستفاد از
اخبار است اینکه هر مکانی و زمانیکه مظنه نزول رحمت جناب
اقدس الهی میباشد ثواب الاعمال در اینجا مضاعف میشود و هم
چنین مستحب است نماز در اماکنیکه خالی از شبهه تحریم و تنجیس
باشد و مستحب است نماز کردن در مساجد خصوصاً از برای
اشخاصیکه در جوار مسجد میباشند زیرا که استحباب در باره

ایشان اکد است حتی اینکه جناب پیغمبر فرموده‌اند لازم است بر جماعت
که در جوار مسجد باشند اینکه حاضر شوند بمسجد و اگر حاضر نشوند
بمسجد امر خواهم کرد علی را که بسوزاند خانهای ایشان را و مستحب
است نماز در مسجدهای جامع زیرا که نماز در آنها برابر صد نماز
است که در غیر آنها است و نماز در مسجد محله و قبیله برابر است
بیست و پنج نماز در غیر آنست و نماز در مسجد بازار برابر دوازده نماز
غیر آنست شرط هفتم در مکروهات نماز امکنه است مکروه است
نماز کردن در حمام یعنی گرمخانه و بعضی قائل بحرمت بلکه ببطلان
شده‌اند و آن احوط است و اما در موضع رخت کندن یا در
پشت بام آن مکروه نیست و مکروه است نماز کردن در مطبخ و تون
حمام و در خانهای اهل ذمه از یهود و نصاری و مجوس و هرگاه
مضطر باشد مستحب است که بموضع نماز آب بپاشد و مکروه است
نماز کردن در ما بین قبور و بر روی قبور و در جنب آن
مگر اینکه حایلی ما بین مصلی و قبر باشد یا آنکه ده ذرع بذراع
دست فاصله باشد بغیر از قبر امام و مکروه است نماز کردن
در نهرها هر چند که آب بالفعل نباشد و در زمین شوره و نمناک
بجهت عدم استقرار اعضا بر وجه احسن و اتم و مکروه است نماز
کردن در بیوت آتش که افروخته باشد و بعضی بحرمت بلکه ببطلان شده‌اند

وهم چنین

وهم چنین نماز کردن برابر قرآن مفتوح و برابر قرآن و در برابر دری
که مفتوح باشد و مواجه انسان و اخبر مستند نیست و لکن
ابی الصلاح حلبی که از اعیان علماء شیعه است فتوی داده است
و قول باین بعید نیست چنانچه محقق ثانی اشاره بان فرموده است
قسم دوازدهم در اذان و اقامه است و در آن چند بحث است
بحث اول در صفات مؤذنست و معتبر است در مؤذن دو امر اول
اینکه عاقل باشد پس اذان مجنون اعتبار ندارد و هم چنین است
طفل غیر ممیز پس اذان آن محل اعتبار است در نماز جماعت
باصحاب بالجمع دوم اسلام است پس اذان کافر صحیح نیست و اعتبار
ندارد و شرط نیست در مؤذن بلوغ چنانچه گذشت و شرط نیست
حریت بلکه اذان بنده صحیح است و محل اعتبار است در جماعت
و اعلام بدخول وقت و هم چنین شرط نیست اینکه مذکر باشد بلکه
اذان زن صحیح است در جمیع مواضع که اذان در آن معتبر است به
شرطیکه نشنواند بنامحرم صدا را و هرگاه بشنواند پس در صحت تامل
است و اظهر بطلان است و شرط نیست اینکه مؤذن عادل باشد
بلکه اذان فاسق نیز صحیح است بلکه اگر عادل باشد بهتر است خصوصا
هرگاه امام یا نایب امام مؤذن تعیین نماید و روزی او را از بیت
المال قرار بدهند زیرا که در این صورت قول بلزوم عدالت قوی

و مستحب است اینکه مؤذن وقت شناس باشد و رفیع الصوت و خوش صدا
باشد بجهت اقبال مؤمنین **مبحث دوم** در اینکه بجهت اذان
و اقامه گفته میشود مستحب است اذان و اقامه از برای نماز یومیه
و نماز جمعه و اما در باقی نمازها اذان و اقامه نمیباشد و اگر بگوید
در اینها حرام است و بدعت خواهد بود بلی در نماز عید مستحب
است که مؤذن سه مرتبه الصلوة بگوید و تأکید اقامه از اذان
در نماز شبانه روز بیشتر است و تأکید اذان و اقامه نسبت
به بعضی از نمازها بیشتر است مثل نمازهای جهریه بنا بر قول بعضی
از اصحاب خصوصاً نماز صبح و نماز مغرب که در اینها مؤکد است و
بعضی قائل بوجوب اقامه شده اند از برای نمازهای یومیه چه
بعنوان انفراد باشد یا بعنوان جماعت و بعضی مخصوص جماعت
دانسته اند و این قول مستفاد از اکثر اخبار است و موافق احتیاط
است و خالی از قوت نیست و اگر اتفاق متأخرین از اصحاب بر استحباب
و استفاضه و شیوع آن در السنه عوام و خواص نمیبود هر آینه
قول بوجوب متعین بود و لکن در اینحال اقوی استحباب مؤکد
است خصوصاً در نماز مغرب و صبح بلکه مطلق نماز جهریه
و در وقت نماز جماعت زیرا که در اینها مستحب مؤکد است و
مستحب است اذان بجهت هر نماز واجبی از نمازهای پنجگانه و کذا

اکتفا میشو

اکتفا میشود از اذان باذان غیر چنانچه هرگاه بشنود اذان محل یا اذان
بلد را بجهت نماز زیرا که همان اذان مجزیست و هرچند که آن مؤذن
قصد انفراد داشته باشد و همچنین است هرگاه بشنود اقامه غیر را
بهمان اکتفا میتوان کرد چنانچه اکثر العلما چنین عمل مینموده اند و
تفاوت ندارد در سقوط اذان و اقامه از سامع میان اینکه قصد
جماعت یا انفراد داشته باشند زیرا که صورت انفراد اولی بسقوط
است بشرط اینکه نماز ما متحد باشد و در استحباب تکرار اذان
و اقامه از برای امام سامع یا مؤذن یا منفرد آن تأمل است و دور
نیست که احوط ترک آن باشد و لکن هرگاه شخصی نیت انفراد داشته
باشد و اذان و اقامه را بگوید و بعد از آن اراده نماز جماعت
بکند مستحب است که در اینوقت اذان و اقامه را بجهت نماز جماعت
اعاده نماید و هرگاه کسی جمع نماید نماز ظهر و عصر یا مغرب
و عشا را باینکه نافله را بعمل نیاورد یک اذان از برای نماز اولی میگوید
و در ثانی اکتفا باقامه میکند و همچنین است هرگاه نماز متعدد را
مشغول الذمه باشد و خواهد که قضا کند یک اذان در یک مجلس کافی
است و باقی را اکتفا باقامه مینماید و در کراهت اذان دوم یا تحریم
یا جواز آن بدون کراهت و تحریم تأمل است و شاید که قول بجواز
و استحباب آن اقوی باشد و هرگاه باذان و اقامه نماز جماعت شده باشد

در مکانیکه صفوف ایشان باقی باشد هر چند که یکنفر باشد و حاضر شود
جماعتی دیگر که اراده نماز جماعت داشته باشند یا اینکه یکنفر
باز باید حاضر شود و اراده نماز منفرد داشته باشد پس اذان و اقامه
از آن ساقط میشود هر چند اشخاصیکه بعد آمده باشند و با
آن امام نماز نکنند و لازم نیست در سقوط اینکه نماز ایشان
در مسجد باشد زیرا که در غیر مسجد نیز این حکم جاریست بنابر
اقوی و در صورت سقوط هرگاه بگوید مکروه خواهد بود یا اینکه
حرام است احوط بلکه اظهر منع است و اگر اذان یا اقامه در جماعت
اولی بعمل آورده باشند بدون دیگری پس آنچه بعمل آورده است
ساقط است و اما آنچه را بعمل نیاورده است در نماز ثانی باید
بعمل آورد و اگر ناقص باشد بعضی پس در اکتفا و با تمام آن تاملست
و احوط اعاده و استینافست و باید فاصله ما بین اذان و اقامه ظاهر
نشده باشد پس اگر معلوم شود فاصله آن ساقط نخواهد بود مبحث
سیم در کیفیت اذان و اقامه است اما فصول اذان هجده است باینکه
چهار مرتبه الله اکبر بگوید و دو مرتبه اشهد ان لا اله الا الله
و دو مرتبه اشهد ان محمدا رسول الله و دو مرتبه حی علی الصلوة
و دو مرتبه حی علی الفلاح و دو مرتبه حی علی خیر العمل و دو مرتبه الله
اکبر و دو مرتبه لا اله الا الله و فصول اقامه هفده است زیرا که

تهلیل

تهلیل در آخر اقامه یکمرتبه است و تکبیر در اول اقامه دو دفعه است
و در عوض دو تکبیر اول زیاد میشود بعد از حی علی خیر العمل دو دفعه
قد قامت الصلوة و آنچه مذکور شد از فصول موافق اشهر اخبار
و فتوی میباشد زیرا که بعضی اخبار وارد شده است بچهار
تکبیر در اول اقامه و دو تهلیل در آخر آن و بنابرین مجموع
فصول اذان و اقامه سی و هفت فصل است و لکن عمل بر اولست
و هرگاه در سفر باشد یا اینکه عذری داشته باشد که موجب تعجیل
باشد جایز است اینکه اکتفا بکند بیکدفعه در هر فصلی و مستحب
است تکبیر را دو دفعه بگوید در اینصورت یا اینکه اقامه را دو
دو دفعه بگوید و مستحب است اینکه اختیار کند اقامه دو مرتبه
بر اذان چنانچه از اخبار وارد شده است مستفاد میشود مبحث
چهارم در احکام اذان و اقامه است و در آن چند مسئله است
اینکه اول هرگاه فراموش کند اذان و اقامه را و داخل نماز شود
پس هرگاه متذکر شود پیش از آنکه داخل رکوع شود مستحب است
اینکه نماز را قطع کند و اعاده نماید اذان و اقامه را و لکن دور نیست
که هرگاه پیش از دخول در قرائت رجوع باذان و اقامه مستحب موکد است
و هرگاه عمدا ترک کند رجوع نمیتواند کرد بنابر اظهر و هرگاه فراموش
کند اذان را و اقامه گفته باشد پس در اعاده اذان بدون اقامه یا با اعاده

شیخ مرتضی این قول قوت داده و اگر اجماع بر خلاف آن نباشد ظاهر
عدم ثبوت اجماع است پس احوط لزوم طهارت است بجهت اقامه ششم
مستحب است حکایت اذان هر گاه بشنود اذان را هر چند که در بیت
الخلا باشد و موجب زیادتی رزق میشود چنانچه در حدیث
وارد شده است و مراد از حکایت آنست که بگوید همان چیزی را
که مؤذن میگوید و باید که قول حکایت مؤذن یا بعد از فراغ
آن از فصل باشد بدون فصل طولانی پس اگر فصل طولانی باشد
حکایت ساقط است و اگر در بین نماز بشنود و حکایت ابحیعلات مخل بوا
قرائت نباشد در اینجا نیز سنت است هفتم سنت است اینکه در اذان
و اقامه رو بقبله ایستاده باشد و بعضی قائل بوجوب شده اند
در استقبال اذان و اقامه رو بقبله و این قول احوط است هشتم
مستحب است اینکه وقف کند در آخر اذان و اقامه بنا بر مشهور و اگر
اعراب بدهد آخر فصول را مجزی خواهد بود هر چند که مکروه باشد
و نزد حقیر شرعیت آن بدون وقف بر خلاف کیفیت است که
از برای شارع مقدس رسیده است مشکل است و احوط ترک است
و باید که اذان را تأنی بگوید و اقامه را بسرعت و هر چند که هر دو
باید وقف شود بدون وصل بگوید نهم مکروه است تکلم در
بین اذان و اقامه و بعد اذان و بعضی قائل بحرمت کلام بعد از اقامه

اقامه اشکال است احوط بلکه اظهر عدم جواز باتیان اذان است بدون
اقامه دوم اینکه جایز نیست اذان گفتن بجهت نماز پیش از دخول وقت
بغیر از نماز صبح زیرا که در نماز صبح اذان گفتن پیش از طلوع صبح
جایز است و هر چند که مستحب است اعاده آن بعد از طلوع بنا بر
مشهور سیم اینکه واجب است ترتیب میان اذان و اقامه و میان
کلمات آن پس اگر بر خلاف ترتیب عمل آورد اعاده میکند با ترتیب
چهارم مستحب است فصل میان اذان و اقامه در نماز ظهر و عصر
بدو رکعت از نافله آن و در نماز مغرب بیک نشستن زیرا که ثواب
این مثل ثواب کسی است که در میان خون خود غلطیده باشد در راه
خدا و سنت است در غیر اینها در مطلق نمازها یک سجده بعمل آورد
یا اینکه تسبیحی بگوید و سنت است اینکه در فصل مذکور این دعا بخواند
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ قَلْبِي بَارًّا وَ رِزْقِي دَارًّا وَ اجْعَلْ عِنْدَ قَبْرِ نَبِيِّكَ
قَرَارًا وَ مُسْتَقَرًّا و سنت است دعا کردن از جهت حوایج دنیا و
آخرت زیرا که دعا در بین اذان و اقامه رد نمیشود چنانچه در حدیث
نبوی منقول است پنجم هر گاه در بین اذان یا اقامه یا صحر بعد از اقامه
بخواند مستحب است که از سر گیرد آنرا و هر گاه در اذان بالطهارت حدثی
چه حدث اکبر یا اصغر سنت است که بعد از طهارت اعاده نماید
آنرا و ظاهر اخبار آنست که اقامه بدون طهارت صحیح نباشد و موافق

برای

واین احوط است بلکه خالی از قوت نیست و کراهت با حرمت مختص بموذن
یا امام نیست بلکه شامل جمیع اشخاصیکه در مجلس حاضرند و آنچه تعلق به
نماز داشته باشد مثل تسویه صفوف و نصب تقدیم امام و امثال
آن کلامها مکروه نیست و هم صحت اقامه موقوف است بر اذان اما
زیرا که بلال مرحوم اقامه میگفت اذان میگرفت از غیره و مثل شده است
اینکه جناب حضرت امیرالمؤمنین فرمودند که موذن اختیار دارد و مرحوم
قرشیه باشد مثل حضور امام در وقت انعقاد صفوف بر رضای امام
کافی است در اذان و محتاج باذن صریح نیست مبحث نهم در افعال نماز
است و آن بر دو قسم است واجب و سنت اما واجب آن نیز بر دو قسم
است رکن و غیر رکن و رکن آن فعلی است که ترک یا زیادتی آن موجب بطلان
نماز میشود چه بطریق عمد باشد یا سهو و غیر آن رکن چیزیست که عمداً ترک
آن یا زیادتی آن موجب بطلان است و ارکان نماز پنج است قیام و نیت
و تکبیرة الاحرام و قیام در ضمن تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع و سجود
رکوع و سجود و واجب غیر رکن سه است قرائت و تشهد و سلام
پس باید ذکر شود در اینجا واجبات نماز چه رکن و غیر رکن هشت است
مبحث ششم نیت است واجب است در نیت اینکه تعیین بکند آن نماز را
زیرا که میخواهد بعمل بیاورد اگر مشترک میان دو عمل باشد مثل اینکه
اول طلوع الفجر مراد باشد باینکه دو رکعت نماز نافله بکند یا نماز

صبح واجب باید تعیین هر یک از نافله و فریضه را بکند یا اینکه نماز قضا
بر ذمه اش باشد و وقت همان نماز داخل شود باید تعیین هر یک
از اداء و قضاء را نماید و اما مرحوم وقت ظهر داخل شوده باشد
و قضاء نماز بر ذمه آن نباشد لازم نیست اینکه در وصل تعیین کند
ظهر را یا عدد رکعات را بلکه همین علم دارد که نماز ظهر چهار رکعت
است و آن نماز را میکند کافی است و محتاج بخاطر گذرانیدن
نیت و نیت نماز مثل نیت باقیست افعال است که میخواهد بعمل آورد
چنانچه در باقی افعال محتاج بتلفظ به نیت در نماز نیز محتاج نیست
و آنچه واجب است در نماز تعیین آن نماز است اگر مشترک باشد یا
اگر متعین باشد همینکه بگوید نماز ظهر میکنم واجب قربة الی الله کافی
است و لازم نیست اینکه قصد ملاحظه ادا یا قضای نماز نماید بلکه
قصد وجوب یا ندب را نماید یا قصد قصر یا تمام نماید بلکه همینکه بداند
که نماز ظهر را باید بکند قربة الی الله کافی است ولکن اولی و احوط آن
است که نیت نماز را با خصوصیات آن از وجوب و ندب و اداء و قضا
را بدل بگذراند و قول با خطار قصد وجوب و ندب و اعتبار قضاء
و اداء ظاهراً مشهور در میان اصحاب باشد بلکه علامه مرحوم ادعای
اجماع بر اعتبار آنها نموده است لیکن اعراض آن در مقام عمل مشکل است
و در نمازهای نافله باید که تعیین سبب آن نماید مثل نماز زیارت و

نماز واجب خسوف و کسوف و زلزله و در تعیین نوافل مرتبه با ضمائم
نمودن آنها بفرایض مثل نماز نافله ظهر یا عصر یا بر نسیان مثل نافله
شب تامل است اقرب عدم لزوم است زیرا که نوافل مرتبه در اوقات
خودشان معین میباشد بعلت آنکه پیش مذکور شد که نافله عشا
مرتبه در وقت فریضه جایز نیست و اما نافله شب پس تعیین آن با
ین است که بگوید دو رکعت نماز شب میکذارم سنت قربة الی الله
و اگر در نیت قصد نماید نماز واجب در این وقت بدون ملاحظه
اینکه ظهر است یا عصر و بدون ملاحظه اعدا و ادا پس در صحت آنها
خلاف است و اقوی صحت است اگرچه در وقت مختص باشد یا وقت
مشترک زیرا که ترتیب موجب التعیین میشود و واجب است اینکه واقع باشد
این نیت را مقارن او برای جزء اول تکبیرة الاحرام باینکه بعد از
نیت بلا فصل تکبیر را بگوید و اگر ابتداء نیت در قلب با ابتداء تلفظ
تکبیر متصل باشد و اجزاء متصل با اجزاء باشد بوضعیکه نیت و تکبیرة
الاحرام یکدفعه واقع شود پس در صحت آن تامل است و الظهر بنا بر قول
باینکه نیت داعی باشد مثل باقی افعال عادیه اختیاریه محتاج باین
تدقیقات نیست بلکه همین قدر که رو بقبله بایستد و تکبیرة الاحرام را
بقصد نماز بگوید مطلوب در آن وقت است بگوید با قصد قربت کافی باشد
واجب است اینکه از اول نماز تا آخر آن قصد منافی نماز را نکند پس اگر نیت
کند

کند که در حال نماز بیرون شود یا اینکه تردد در شکّ داشته باشد
در فعلی از افعال که مشغول آن بشود بدون فصل طویل ترک آن نیت
نماز و نیت نماز را باقی افعال بکند پس در مبطل بودن مثل این
نیت تامل است و احوط بطلان است و همچنین است هرگاه نیت قطع
نماز را در رکعت دوم نماید مثلا و پیش از رسیدن بآن محل رجوع
کند بهمان نیت اول و هیچ وجه مبطلی از آنها بعمل نیاورده زیرا
که اقوی نیست این که این نیت موجب ابطال است و هرگاه نیت قطع کند
نماز را معلق نماید بر امری که مجزوم الحصول باشد پس مبطل است
و هرگاه ممکن الحصول باشد پس در صحت آن نیز اشکال است و اقوی
بطلان است و هرگاه نیت کند فعل منافی نماز را بعمل آورد در حال
یا بعد مثل بجا آوردن حدث یا عمدا حرف زدن و پیش از اتیان بفعل
منافی رجوع از نیت منافی نماید پس در صحت نماز خلاف است و مشهور
نزد اصحاب صحت نماز است و احوط تفصیل است باینکه اگر وقت نیت
منافی غافل از منافات و مضادبه لیس علم بطلان است یا نیت قصد
و اگر ملتفت بمنافات را پس بطلان است مثل صورت نیت خروج
از نماز و هرگاه نیت بعضی از افعال و اذکار نماز غیر نماز را مثل اینکه
برکوع قصد کند تعظیم شخصی را یا کشتن ماری پس در صحت آن نماز
اشکال است الظهر فقیر در اینمقام تفصیل است و بیان آن آنست که

اگر قصد غیر نماز بالاستقلال نباشد بلکه بالتبع باشد یا اینکه قصد
فعل نماز و غیر آن هر دو مستقل باشد پس صحت نماز است و اگر
هر دو مستقل نباشد بلکه مجموع موجب اتیان آن فعل بوده باشد
یا اینکه مقصود غیر نماز باشد پس اگر آن فعل باشد که تدارک آن
موجب بطلان نماز باشد مثل ارکان پس تامل در بطلان نماز نیست
زیرا که زیادتی رکن موجب بطلان است بنا بر ظاهر اصحاب و هر چند که صورت
رکن باشد و در صورتیکه مقصود غیر نماز باشد حکم کردن به بطلان
بی اشکال نیست و هر چند که اقوی بطلان است و اگر آن فعل غیر رکن باشد
و مرتبه اول قصد نماز را با آن نکرده دوم قصد نماز را با آن نماید
پس در حکم به بطلان نماز بمجرد فعل اول اشکال است و احوط بلکه اقوی
بطلان است و اگر آن فعل ذکر باشد و قصد نیت ذکر را نداشته
بلکه قصد انهام غیر را داشته باشد پس این قصد موجب بطلان نماز
میشود و تکرار ذکر بقصد نماز موجب صحت نماز میشود و اگر که
قصد ذکریت را داشته باشد و لکن قصد نماز را با آن نداشته
باشد یا اینکه قصد نماز و غیر نماز را با آن داشته باشد پس این
موجب بطلان نماز نمیشود و هر چند که بعد اعاده آن ذکر بقصد نماز خوب
باشد تا اینکه نماز صحیح شود و اگر قصد غیر نماز را بکند در ذکر اینکه
واجب مثل اینکه در طمانینه ریا دارد قصد را واجب قصد غیر نماز با نماز را

بکند

بکند پس اگر فعل کثیر نشود پس این موجب بطلان نماز است و اگر فعل
کثیر نشود در موجب بطلان نیست و اگر قصد ریا بجزء از نماز
بکند باطل است چه جزء واجب باشد یا مندوب و چه ذکر باشد
یا غیر ذکر و اگر بمجرد در خاطر گذرانیدن باشد پس آن ضرر
ندارد و معفو است **بحث هفتم** از واجبات ارکان نماز تکبیرة الاحرام
است و ترک آن یا زیادتی آن موجب بطلان نماز است چه عمدا
باشد یا سهوا و چه در حال اختیار باشد یا در حال اضطرار و هرگاه
تکبیرة الاحرام را دو مرتبه بگوید نماز باطل است و هرگاه سه مرتبه بگوید
صحیح است و بالجمله هر زیادتی که بعد از صحت بوده باشد موجب بطلان
است و واجب است اینکه تکبیرة الاحرام بگوید بلفظ الله اکبر و اگر
بغیر این لفظ بگوید باطل است و اگر عاجز باشد از اتیان تکبیر بوجه
مذکور و اتیان میکند با آن بهر وضعیکه قدرت بر آن داشته باشد پس جایز
با علم قدرت بر عربی گفتن تکبیر را بفارسی و اگر تعلیم بر وجه معهود
باشد و وسعت وقت تعلم باشد واجب است تعلیم و نماز آن در
وسعت وقت صحیح نیست و اگر تعلیم در تمام وسعت وقت ممکن
نباشد جایز است نماز در وسعت وقت و از اینجا ظاهر شد صحت
عبادات اکثر مردم که قرائت ایشان صحیح نباشد یا اینکه مسائل و لباس
نماز را درست تحقیق نکرده باشند از مجتهد حی عادل زیرا که مانع

نماز واجب فانمیکند تحقیق کردن جمیع مسائل واجبه و از جمله
و تعلیم گرفتن قرائت واجب و دانستن اینکه نماز در وسعت وقت
با علم امکان تعلیم صحیح است و هرچند که در جمیع وقت هرگاه مکلف
مسامحه در تعلیم قرائت و واجبات معاقب باشد و این بابت
نماز منافات ندارد و واجب است آنکه تکبیر را گوید در حالی که درست
ایستاده باشد پس اگر تکبیر بگوید در حال برخواستن نماز باطل است
و هم چنین است هرگاه امام در رکوع باشد و ماموم بجهت
عدم فرصت تکبیرة الاحرام را بگوید در حال رفتن برکوع بر آن
این بطلان نماز است و واجب است اظهار الف الله و الف
اکبر پس اگر قطع کند الف اکبر را بوصل کردن الله را بان باطل است
و اگر وصل کند کلمه دیگر را بلفظ الله یا اینکه ان الله اکبر بگوید
اظهر بطلان نماز است و اگر ضم کند لفظ اکبر را اینکه بگوید
الله اکبر کبیرا نیز باطل است و باید که فصل واقع نشود میان
دو کلمه چه فصل بسکوت باشد یا بسرفه کردن یا بلفظ دیگر مثل
اینکه بگوید الله تعالی اکبر چه در حال اختیار باشد یا در حال اضطرار
و باید که قصد کند بتکبیرة الاحرام پس اگر باعتقاد اینکه تکبیرة الاحرام
را گفته است و تکبیر رکوع بگوید و بعد معلوم شود که تکبیرة الاحرام را
نگفته است این تکبیر از تکبیرة الاحرام مجزی نخواهد بود بلکه باید بقصد

تکبیرة الاحرام تکبیر را اعاده نماید و اگر ماموم تکبیری بقصد تکبیرة
الاحرام و قصد تکبیر رکوع نماید پس در اجزاء آن هر دو اشکال است
اظهر اجزاء آن هر دو است و هرگاه کسی گنگ باشد و متمکن از لفظ
اصلا نباشد باید که بدل عقد کند یعنی هیئت این ذکر را بر دل
بگذراند و اشاره بانگشت خود کند و زبان بقدر ذکر حرکت دهد و
مستحب است که در اول نماز واجب شش تکبیر بگوید و در اول رکعت
نماز شب و در نماز وتر و در اول دو رکعت زوال و دو رکعت
احرام و دو رکعت نافله مغرب و جایز است که هفت تکبیر را بگوید
از عقب یکدیگر بدون و مستحب است که بعد از سه تکبیر این دعا را
بخواند اللهم انت الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک
انی ظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و بعد از آن
دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند لبیک و سعدیک والخیر فی یدیک
والشر لیس الیک والمهدی من هدیت لا ملجأ منک الا الیک
سبحانک و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت
و بعد از آن یک تکبیر بگوید و این دعا بخواند یا محسن قد اتاک
المسیئ وقد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیئ و انت المحسن
و انا المسیئ فصل علی محمد و آل محمد و تجاوز عن قبیح ما تعلم منی
و بعد از آن تکبیر هفتم را بگوید و مخیر است در تکبیرات اینکه هر کدام

تکبیرة الاحرام را مرتکب خواسته باشد و بهتر آنست که اجزای تکبیرة الاحرام
قرار دهد و مستحب است بلند کردن دستها را مقابل رو باینکه
کف دستها باید بقبله باشد در حال گفتن تکبیرة الاحرام و باقی تکبیرات
نماز و احوط آن است که ابتدای بلند کردن دست متصل بابتداء
تکبیر و اجزای آن متصل باجزای آن یا متصل باول دیگری باشد هر چند ظاهر
حصول استحباب است بوضعیکه عرفا بگویند که در حین تکبیر دست را
بلند کرده است و هر چند که در حال بلند کردن و نگاه داشتن دستها
باشد در برابر رو یا اینکه مشغول بتکبیر شده باشد در حال پایین
آوردن دستها بحث هشتم از واجبات ارکان نماز قیام است
و ترک آن موجب بطلان نماز است چه عمداً باشد یا سهواً
ولکن قیام در بعضی احوال نماز واجب غیر رکن است مثل حال قرائت
حمد و سوره و در حال قنوت و استعاذه و دعاء توجه مستحب
است باین معنی که ترک آنها جایز است و هر چند که ظاهر آنست که هرگاه
مستحبات نماز را بعمل آورد قیام شرط باشد در ادا باین معنی که
هرگاه نشسته بعمل آورد مستحبات را بدعت و حرام خواهد بود و موجب
بطلان نماز میشود پس انچه از قیام رکن است قیام در حال تکبیرة الاحرام
و قیام متصل برکوع است و ظاهر آنست که قیام در ضمن نیت را
نیز رکن باشد باین معنی که ترک آن موجب بطلان نماز است عمداً و سهواً

ولازم است تقدم قیام پیش از نیت از جهة اینکه واقع شود نیت در
حال قیام و مراد از رکنیت قیام متصل برکوع آنست که رکوع آن
از قیام باشد در حالتیکه از حالات بوده باشد حتی هرگاه فراموش
کند حمد را یا سوره را و از قیام تکبیر داخل در رکوع شود کافی خواهد
بود و نماز صحیح است و گاه باشد که منفک شود قیام از رکوع چنانچه
هرگاه سهواً بعد از قیام بنشیند و از همان حال نشسته برکوع رود
زیرا که آن نیز صحیح است ظاهراً حتی اگر دو مرتبه قیام را بعمل آورد
نماز باطل است و باید که مستقل در قیام باشد باینکه تکیه بر چیزی
نکند پس اگر با امکان تکیه نماید در حال قیام نماز باطل است بنابر
اظهر و باید که قیام بهر دو پای خود کند پس اگر بیک پای خود بایستد
بوضعیکه مجموع سنگینی بدن بیک پای باشد نماز باطل است و بایستی
دیگر موضوع بر زمین باشد یا از زمین برداشته باشد و باید که
و راست بایستد باینکه استخوان مهره پشت را راست بدارد و حد او
آنست که سر را نیز پایین نیندازد و هرگاه در بین قرائت سهواً یا بی
اختیار یکی از روی پای خود را بردارد موجب بطلان نماز نمیشود ظاهرا
آنست که در حال قنوت و در حال پایین رفتن بسجود و در حال رفتن
بقیام و در حال نشستن از برای تشهد و غیر آن تکیه بچیزی نه کند قطعا
که در حال قیام پاها را بسیار فراخ نکند کما اینکه قیام بیرون رود

عرفاً و بدانکه مجموع این احکام در حال اختیار است و اما هرگاه عاجز باشد
از قیام با اعتماد و تکیه و متمکن باشد از قیام با تکیه واجب است که
در قیام تکیه نماید و جایز است در این حال اینکه نشسته نماز نماید
و اگر متمکن از قیام باشد و متمکن از رکوع و سجود نباشد واجب است
که نماز را ایستاده بعمل آورد و رکوع و سجود را بطریق ایما بجا آورد
و نماز نشسته از برای شخص صحیح نیست و اگر متمکن باشد از قیام در بعضی
از افعال نماز مثل قرائت حمد و سوره هر قدر که ممکن باشد واجب است
که آن قدر را بعنوان قیام بعمل آورد و اگر متمکن از قیام در حمد و سوره
نباشد اصلا و لکن بعد از اتمام متمکن باشد از ایستادن باینکه رکوع را
از قیام بعمل آورد در اینصورت نیز قیام واجب است و هرگاه عاجز باشد
از قیام در جمیع صور واجب است اینکه نماز را نشسته بعمل آورد
و مراد از عجزی که موجب نشستن میشود آنست که از کثرت الم یا ضعف
متحمل ایستادن نباشد و هر شخص بر نفس خود اعرف است و لازم
نیست که مجموع عجز کلی حاصل شود چنانچه ظاهر کلمات بعض اصحاب است
و لازم نیست در نشستن اینکه بکیفیت خاصی باشد جایز است بهر
کیفیت که بوده باشد بلی مستحب است که در حال قیام قرائت بسر زانو
بنشیند باینکه ساقها و رانها خود را برپا بدارد و در حال رکوع
دو زانو بنشیند و در مقدار حال رکوع احوط آنست که اینقدر منحنی
شی

که محاذی شود پیشانی او موضع سجودش و لازم نیست در حال نشستن
بلند کردن رانها از زمین بنابر اظهر و اگر قادر بر رکوع باشد و قادر
بر سجود نباشد چه در حال قیام باشد یا در حال قعود در این که در
صورت اگر ممکن شود که بجا بیاورد صورت سجود را هر چند
که بلند کند موضع سجود را واجب است بجا آوردن سجود و اگر ممکن
نباشد واجب است بطریق ایماء بعمل آورد و اگر قادر باشد بر اقل مراتب
رکوع نه زاید بر آن پس واجب بر آن اقل مراتب رکوع و منحنی میشود بهمان
قدر مرتبه دیگر از جهت سجود باین معنی که مرتبه منحنی میشود یکی از جهت
رکوع و دو مرتبه دیگر از جهت سجود و ساقط است در اینصورت
تفریق بین مراتب رکوع و سجود اگر قادر باشد بر اکمل مراتب رکوع
نه زاید بر آن پس در جواز آن و عدم لزوم تفریق ما بین رکوع
و سجود و وجوب اکتفا باقل مراتب و تفریق ما بین مراتب رکوع و سجود
اشکال است و احوط بلکه اظهر لزوم تفریق است پس اگر عاجز باشد از
نماز کردن با قیام و قعود از جمیع اقسام آن از انتصاب و انحناء و
استقلال و اعتماد پس میخوابد رو بقبله بوضعی که میت را بقبر
میگذارند و در وجوب تقدیم جانب راست بر جانب چپ با تمکن
از آن خلاف است و اشهر و اظهر وجوب تقدیم است و هرگاه قادر
نباشد بر هیچ یک از جانب راست و چپ به پشت میخوابد بصورت

محتضر که پاهای او بسمت قبله بوده باشد و در هر حالت اخیر
واجب است که رکوع و سجود را بطریق ایما بعمل آورد و در طریق
ایما خلاف است و اقوی وجوب ترتیب است میان سر و چشم
پس اگر ممکن باشد اینکه در رکوع و سجود اشاره بسر نماید بچشم
صحیح نیست و اگر اشاره بسر نتواند نماید احوط است و باید که فرق
قرار دهد در رکوع و سجود باینکه سر را در سجود پایین تر بیاورد
و چشم را بیشتر بهم گذارد تا اینکه رکوع و سجود او ممتاز باشد
در وجوب گذاردن مثل مهر بر پیشانی در حال ایماء با امکان خلاف
است احوط بلکه اقوی وجوب آنست و باید که در حال اختیار اشاره
بسر از جهة تکبیرة الاحرام و نیت و قرائت کردن روا است نکه
دارد در حال رکوع خم کند و در حال سجود بیشتر خم کند و در حال
اختیار اشاره بچشم در نماز از جهة نیت و تکبیرة الاحرام و قرائت
چشم را وا کند و در رکوع قدری بهم گذارد و در سجود زیاد تر نماید
و هر گاه ممکن از خم کردن سر یا بهم گذاردن چشم نباشد نیت رکوع
و سجود و اذکار کافی است و کافی نیست بجا آوردن افعال و اذکار
بدون خصوصیت قصد هر یک از آن افعال بنا بر احوط بلکه اقوی
و هر حکمی که مذکور شد بهمه ارکان حقیقت نماز مثل اینکه زیاده آن
عمداً و سهواً موجب بطلان نماز است در بدل نیز جاری میشود خصوصاً

بنا بر مختار

بنا بر مختار که قصد بدلیت شرط باشد و احتمال عدم جریان حکم
مذکور در بدل مطلقا یا با عدم قصد بدلیت ضعیف است
و مخالف احتیاط است پس عمل باید شود بآنچه مذکور شد و هر گاه
عجز در اثنای نماز حاصل شود هر قدر که ممکن باشد از افعال
بجای آورد و هر قدر که عاجز باشد منتقل ببدل آن میشود و هم
چنین است هر گاه در اول عاجز باشد در اثنای نماز قدرت حاصل
شود بقدر امکان منتقل میشود باصل از افعال و بجا آوردن بدل
را با تمکن از اصل صحیح و در صورت حصول عجز از قیام در اثنای
قرائت اگر در حال نشستن مشغول قرائت شود در صحت آن اشکال است
و اقوی صحت است و هر قدر از قرائت و افعال و اذکار که در حال
عجز بعمل آورده است صحیح است و محتاج باعاده نیست و هر چند
که وقت آن باقی باشد **مبحث نهم** از واجبات نماز قرائت حمد
و سوره است و در کیفیت اختلاف است و مشهور نزد اصحاب
عدم رکنیت است باین معنی که اگر ترک قرائت را بکند سهواً
موجب بطلان نماز نمیشود بلکه واجب است قرائت حمد در دو
رکعت اول نماز صبح و در دو رکعت اول نماز ظهر و عصر و مغرب
و عشا و در غیر اینها از نماز واجب مثل نذر و طواف و آیات شرط
است در نماز مندوب و واجب است تعلیم اصل آن اگر عالم نباشد

و هم چنین واجب است تعلیم گرفتن کیفیت ادا یا اینکه حروف را از مخارج
ادا نماید و اگر وقت تنگ باشد از تعلیم بقرائت حمد یا اینکه
ممکن نباشد که حروف را از مخارج ادا نماید پس اگر ممکن باشد
نماز جماعت بکند و احتیاط آنکه اقتدا کند و نیت اقتدا را نیز
بعنوان وجوب بعمل آورد و لازم نیست در وجوب مثلا اینکه ملتفت
آنکه در اذکار رکوع و سجود و تسبیحات عالم باشد بلکه هرگاه جاهل باشد
و متمکن از تحصیل علم آنها نیز نباشد بهمین جهت که بوده باشد اقتدا
واجب خواهد بود و اگر متمکن از خواندن حمد نباشد از روی قرآن
واجب است که بخواند و در جواز خواندن از روی قرآن با اینکه متمکن
از حفظ خواندن باشد خلاف است و دور نیست که جایز باشد
و لکن احوط منع است و در نماز سنت و جایز است قرائت از روی
قرآن بی اشکال و اگر متابعت کننده دیگر در قرائت با تمکن از قرائت
بدون متابعت پس در جواز آن بعضی از متاخرین تامل نموده اند
و آن وجهی ندارد زیرا که این از مقوله خواندن از روی مصحف
نمی باشد پس اظهر جواز است و واجب است تحصیل مصحف با [illegible]
یا چراغ بعاریه یا باجاره یا بخریدن هرگاه قرائت موقوف بر آن باشد
و اگر جاهل باشد بالحمد یا بکیفیت آن نباشد و متمکن از روی
قرآن خواندن و تحصیل و تصحیح نباشد پس اگر هیچ چیز از حمد را عالم

نبا

نباشد پس در تخییر ما بین آنچه میسر شود از غیر حمد از قرآن میخواند
و ما بین ذکر مثل تسبیح و تحمید با تعیین آنچه میسر شود از غیر اولا و اگر
و اگر هیچ چیز از قرآن ممکن نباشد ذکر متعین خواهد بود و احوط
آنست که هر آیه از غیر حمد ذکر بقدر قرائت حمد بوده باشد در
کلمات یا در حروف و احوط اخیر است و غایت احتیاط مساوات
در کلمات و حروف هر دو است زیرا که این ظاهر از بدلیت [illegible]
باشد و اگر قدری از حمد را میداند که یک آیه تمام بوده باشد بلا
واجب است قرائت آن آیه و در وجوب خواندن عوض از آن باقی
مانده از غیر آن اگر عالم باشد آن را و اگر عالم نباشد ذکر را بخواند
تامل است و احوط بلکه اظهر تعویض است و اگر هیچ چیز از قرآن و ذکر را
نداند واجب است اینکه تکبیرة الاحرام را بعجمی گوید و باقی افعال را از قیام
و رکوع و سجود و تشهد و سلام بدون ذکر و واجب است که بعمل آورد
بقدر حمد و سوره و ذکر و اگر عاجز از تعلیم گرفتن از قرائت حمد
و سوره بر وجه صحیح بوده باشد و وقت نماز موسع باشد و لکن آن حال
خود مهمل باشد که در این مقدار وقت تعلیم ممکن نمی شود و باید
جایز است که نماز را در وسعت وقت بعمل آورد هر چند که در ترک
تعلیم در آن مقدار زمان عاصی و گناهکار باشد و اگر از حال خود بفهمد
که اگر در این مقدار زمان سعی بکند باید بگیرد نماز آن در وسعت وقت

جایز نیست بلکه باید شخصی که قرائت او درست نباشد و مسامحه در تعلیم
چنانچه اغلب عوام چنین میباشند باید که نماز را در آخر وقت بعمل
بیاورند تا اینکه صحیح باشد زیرا که نماز ایشان در وسعت وقت
باطل است و این مسئله را احدی خلاف نکرده است و محل اتفاق علما است
و جایز نیست اخلال کردن بحرفی از حروف و جملی حتی تشدید زیرا که این
بمنزله دو حرف است و نه تبدیل کردن حرفی را بحرفی مثل ضاد و ظاء و نه
تغییر اعراب از زیر و زبر و پیش و جزم هرچند که تغییر اعراب موجب تغییر معنی
آن کلمه نباشد بنا بر مشهور و اقوی در وجوب مد متصل و ادغام در
دو کلمه در قرائت که علما واجب میدانند تأمل است و همچنین است
جواز وقف بحرکت و وصل بسکون خالی از اشکال نیست و قول بوجوب
در اول و بجواز در ثانی خصوصا در شق ثانی خالی از قوت نیست و اگر کثرت
وقوف از نظم قرآن بیرون برود موجب بطلان نماز است و همچنین که
وقف بحرکت نباشد و اما صفات حروف از قبیل جهر و همس و استعلا و
اطباق و اظهار و اخفا و وقف لازم و جایز و امثال اینها پس رعایت
اینها بحسب شرع لازم نیست بلکه استحباب آنها محل تأمل است نزد جمعی
از علما و لکن رعایت احتیاط در مثل مد متصل و ادغام و وقف بحرکت
و وصل بسکون لازم است و باید که مراعات ترتیب میان کلمات و حروف
و آیات و ما بین حمد و سوره را نماید و باید که ملاحظه موالات را نماید در قرائت

حمد و سوره

حمد و سوره باینکه سکوت نکند در ما بین قرائت سکوت بسیاری و اینکه
قرائت غیر حمد را در قرائت حمد نخواند بوضعی که از قرائت حمد بیرون رود
زیرا که این موجب بطلان قرائتست و ضرر ندارد فصل بجواب سلام و صلوات
فرستادن بر پیغمبر هرگاه اسم بزرگوار او را در بین نماز بشنود و گفتن الحمد لله
هرگاه عطسه کند عاطس و امثال اینها باشد مشغول کردن رحمت و پناه
بردن از نقمه هرگاه برسد بآیه رحمت یا عذاب و مانند اینها و اگر اخلال
بموالات یا ترتیب بکند پس در لزوم اعاده قرائت و صحت نماز یا بطلان
نماز و اعاده اصل نماز دو قول است و قول اول خالی از قوت نیست و لکن
اقوی آنست که اگر اخلال مذکور بطریق عمد باشد نماز باطل است و موجب
اعاده نماز میشود و اگر بعنوان سهو بوده باشد نماز باطل نمیشود و لکن
اعاده قرائت بر وجه شرع لازم است و بطلان در صورتی است که
بقصد جزئیت بعمل بیاورد پس اگر قصد جزئیت نداشته باشد ظاهر
عدم بطلان نماز است و در وجوب سوره بعد از حمد در دو رکعت
اول از نماز چهار رکعتی و سه رکعتی و در نماز دو رکعتی خلاف عظیم است
ما بین علما و بسیاری از متأخرین واجب نمیدانند و لکن اصح وجوب سوره
است بعد از حمد هرگاه که بوده باشد و واجب تقدیم حمد بر سوره است
پس اگر سوره را مقدم بدارد بر حمد بقصد جزئیت عمدا موجب بطلان
است و اگر سهوا باشد حمد را بخواند و سوره را اعاده میکند و اگر

بقصد جزئیت بعمل نیاورد پس جواز آن بی اشکال نیست و احوط ترک
است و اگر بعمل آورده باشد بعد احوط اتمام نماز و اعاده است
و وجوب سوره بعد از حمد مختص است بحال الاختیار و اما اگر وقت
تنگ باشد باینکه مقدار واجب از نماز را در وقت درک نکند مگر
بترک سوره پس تاملی نیست در وجوب ترک سوره و همچنین است هرگاه
تعجیل داشته باشد در امری که موجب ضرری باشد یا اینکه نفع از آن
فوت شود یا آنکه حابس احداث شود مثل بول و غایط و ریح یا آنکه
اگر مشغول سوره شود از رکوع امام باز میماند و برکوع آن نمیرسد
در صورتیکه قرائت حمد و سوره بر آن واجب باشد جایز نیست اینکه
بخواند سوره طویلی که فوت شود وقت بواسطه طول آن زیرا که این حرام
است و قضاء آن لازم است اگر عمدا بخواند آن سوره را با علم بفوات
و اگر جاهل بود باینکه فراموش کرد که وقت تنگ است و در بین سوره
متذکر شود پس اگر وقت باقی باشد باینکه سوره دیگر بخواند قطع آن
سوره را میکند و سوره دیگر میخواند و اگر وقت سوره دیگر کم باشد
مثل سورهای کوچک نیز نباشد پس هر وقتی که فوت نشود وقت با آن
میخواند و بعد از آن قطع میکند سوره را و نماز را اتمام میکند و هرگاه
متمکن از حمد و بعضی از سوره باشد پس در وجوب آن اشکال است و
اقوی وجوب است چنانچه تعلیم حمد را با تمکن واجبست تعلیم سوره

انتهی

نیز با تمکن واجبست و هرگاه جاهل بسوره باشد و متمکن از تعلیم نباشد
وجوب سوره نیز ساقط است و لازم نیست خواندن ذکر بقدر سوره
هرچند که عالم با آن بوده باشد و جایز نیست خواندن سوره عزایم در
نماز واجب بناء بر قول اشهر و اظهر زیرا که خواندن آنها موجب بطلان
نماز است عمدا و هرچند که بعض از آن بخواند و هرچند که بسم الله را بقصد
آن بگوید و آیه سجده را نیز نخواند و اگر مشغول قرائت شود سهوا پس هرگاه
متذکر شود قبل از خواندن آیه سجده قطع میکند آن را و سوره دیگر
میخواند و اگر بعد از خواندن آیه سجده متذکر شود پس در وجوب بگو برگشتن بسوره
دیگر یا اکتفا کردن بآن سوره اشکال است اقوی اول است مادامیکه داخل
در رکوع نشده باشد و در وجوب مبادرت بسجده در صلوة مفروضه
در بین نماز بعد از تذکر یا ترک آن و قضا کردن آن نیز بعد از نماز
اشکال است و اتیان بسجود در بین نماز و اتمام نماز و بعد از نماز اعاده
نماز احوط است و اگر بیاد از سجده ایماء بسجود در بین نماز بکند کافی
بهتر باشد و هرگاه در بین نماز بدون اختیار بشنود آیه سجده را پس احتیاط
مذکور نیز در آن جاری میباشد و چنانچه تلاوت سوره عزیمه در
نماز حرام است استماع آن نیز در بین نماز با اختیار حرام است و حکم سجود آن
در بین نماز حکم تلاوت را دارد و واجبست در نماز صبح و مغرب و عشا
در دو رکعت اول در قرائت حمد و سوره اینکه مجموع آن را جهر کنند باینکه

اگر کسی در بران نباشد چون صدای ان را بشنود و واجبست اینکه
اخفات کند در باقی از رکعات بوشته مثل رکعات اخر مغرب و دو رکعت
اخر عشا و مجموع نماز ظهر و عصر بنابر مشهور و قول باستحباب
جهر و اخفات ضعیف است و اخفات انست که صدا را بخود
بشنواند و جهر صدا را بغیر بشنواند و حاصل کلام انست که جهر و
اخفات از امور عرفیست که مرجع ان عرف میباشد و وجوب جهر مختص
است در مواضع مذکوره بمردان پس جهر بر زنان واجب نیست چنانچه
ظاهر انست که اگر جهر کنند در مواضع جهر در موضعی که نامحرم صدای
ان را بشنود جایز خواهد بود اگر نامحرم صدای ان را بشنود در صحت
نماز ان اشکال است و قول ببطلان خالی از قوت نیست بشرطیکه علم
ببودن اجنبی داشته باشد و بداند که میشنود و اگر مطلع نباشد
بوجود اجنبی و جهر نماید نماز صحیح است و در وجوب اخفات
در مواضع اخفات بر زنان تامل است احوط اخفاتست و اگر کسی
فراموش کند در مواضع جهر و اخفات هر یک را نماز ان صحیح است
و اعاده انچه قرائت کرده است لازم نیست هرچند که از کلمه بکلمه
دیگر یا از حرفی بحرفی داخل شده باشد و هرگاه بحکم جهر و اخفات جاهل باشد
و ترک انرا کند نیز نماز ان صحیح است و این از مواضع معذوریت جاهل
مسئله میباشد و اگر اصل جهر و اخفات را بداند و لکن مواضع ان را

نداند پس در معذوریت ان اشکال است و احوط در اینصورت اعاده
نماز است بعد از اتمام و هرگاه عمداً با علم بحکم جهر و اخفات جهر نماید
در مواضع اخفات و اخفات کند در موضع جهر پس تامّلی در بطلان
قرائت نیست و لکن در بطلان نماز اشکال است و اقوی بطلان
است و بنابر انچه جهر و اخفات لازم است در نماز ادا و لازم است
نیز در نماز قضا و نماز استیجار و نماز تحمل ولد اکبر از پدر و جهر
و اخفات در نماز استیجار تابع نماز کذا از نماز ...ست نه تابع منسوب
عنه و لازم نیست جهر در غیر قرائت نماز که اذکار مثل التشهد و اذکار
رکوع و سجود و قنوت و غیر ان و لازم است اخفات در نماز احتیاطی که
لازم شود بواسطه شک در رکعات و مخیر است میان جهر و اخفات
در نماز قضا اینکه مردد ما بین نماز جهریه و اخفاتیه بوده باشد
مثل ظهر و عصر و عشا و هرگاه شروع کرده باشد بعد از حمد بسوره
و از سوره قدری خوانده باشد که زیاده از نصف سوره نبوده باشد
جایز است اینکه عدول کند از ان سوره بسوره دیگر چه با عذر باشد
با اینکه سوره را فراموش کند یا اینکه غلط بکند در ان سوره یا با
اختیار بی عذر باشد زیرا که در این صورت نیز ظاهر جواز
عدول است مگر در صورتیکه در اول شروع بقرائت سوره قصد
ان داشته باشد که زیاده از یک سوره بخواند هرچند که قدری از سوره

جواز عدول نیز مختص است بصورتیکه از نصف تجاوز نکرده باشد
مثل باقی سورهای دیگر پس اگر زیاده از نصف را خوانده باشد
نمیتواند عدول کند و لازم نیست تعیین سوره پیش از انکه شروع
در ان سوره بکند بلکه هرگاه زبان بصلی جاری شود به بسمله و
بعد از ان یک سوره بخواند کافی است چون غافل محض باشد یا اینکه
قصد ان سوره را بکند در وقت شروع و اگر قصد داشته باشد
سوره معینی را و داخل شود در سوره دیگر سهواً چه غافل باشد
در حین شروع در ان یا قصد ان سوره را در وقت در وقت
شروع در ان سوره داشته باشد پس ظاهر انست که ان جایز نباشد
و اگر تعیین نماید بسمله را بجهت یکسوره و غیر ان سوره را شروع کند
پس واجبست که اعاده بسمله را بقصد ان سوره نماید و بسمله را
قبل کافی نیست و اگر در وقت گفتن بسمله مردد باشد در تعیین دو سوره
و بعد از ان یکسوره تعیین نماید پس در صحت ان اشکال است و احوط
بلکه اقرب وجوب اعاده است بسمله و اگر قصد کند ترک سوره را و بخواند
ان دو سوره را پس در صحت ان بعض متاخرین اشکال کرده اند
و ان بی وجه است و ظاهر صحت است و هرگاه سوره مخصوصی یاد در رکعات
معتاد باشد لازم نیست تعیین بسمله بجهت ان و تعیین بسمله بجهت حمد
و لازم نیست زیرا که حمد واجب معین است و هم چنین است هرگاه تعیین کرده

باشد یکسوره در نماز واجب در اینصورت قصد تعیین لازم نیست
و جایز نیست اینکه بعد از حمد جمع کند میان دو سوره یا اینکه یک
سوره و بعضی یا اینکه یک سوره را مکرر بخواند یا اینکه بعد از
اتمام همان سوره یا حمد را مکرر بخواند زیرا که جمیع این صور حرام
است و موجب بطلان نماز است هرگاه به... فصل جزئیت نماز
بعمل اورد هرگاه بقصد دعا یا قران بخواند در غیر موضع سوره چنانچه
بعض ایات قرانی بخواند در قنوت جایز است و هم چنین هرگاه
اذن دخول دهد بقوله تعالی ادخلوها بسلام امنین یا اینکه
یا اینکه جواب سلام شخصی را بگوید که در نماز بر ان سلام کند
بایه مبارکه سلام علیکم زیرا که اینها ضرری ندارد و هرگاه بعضی
از سوره را بخواند و بعد از ان سوره دیگر را بالتمام بخواند پس
اگر قصد جزئیت را بهر دو داشته باشد پس باطلان نماز است
و اگر قصد همان سوره تمام داشته باشد نماز صحیح است و اگر در
نماز سنتی دو سوره یا زیاد بخواند ضرری ندارد و اما هرگاه در نماز واجب
سوره و الضحی و الم نشرح بخواند باید که هر دو را بخواند و هم چنین
است سوره الم تر کیف و لایلاف قریش زیرا که هر دو سوره از اینها
یکسوره حساب شد بنابر اشهر و اظهر و هرگاه در اول شروع بسوره قصد
دو سوره داشته باشد و بعد از فراغ از سوره اولی ترک است سوره دوم

دیگر باشد زیرا که اظهر در این صورت عدم جواز عدول است
باید همان سوره که شروع کند تمام کند و در صورت جواز عدول
اظهر آنست که بسم الله را نیز اعاده کند و اکتفا به بسمله که در اول
گفته است نمیتواند کرد هرگاه از نصف سوره گذشته باشد عدول
از آن سوره جایز نیست و هرگاه عدول کند موجب بطلان نماز است
و هرگاه قدری از سوره دویم بخواند و باز رجوع کند بسوره اول پس
در بطلان نماز تأمل است و احوط بطلان است و اعاده نماز است
و اگر همان نماز را تمام کند و بعد از آن اعاده نماید بهتر است و باید
ملاحظه حروف سوره را نماید در اعتبار نصف سوره و ظاهر
عدم اعتبار کلمات و آیات است و باید که بسم الله را در حساب حروف محسوب
دارد زیرا که بسم الله نزد شیعه جزو است از سوره و حکم جواز عدول
مختص است بغیر سوره قل هو الله و قل یا ایها الکافرون زیرا که
هرگاه بیکی از این دو سوره شروع کند هرچند که داخل بسم الله شده
باشد بقصد یکی از این دو سوره عدول جایز نیست و اگر بسمله را
بقصد سوره که غیر از این دو سوره باشد بگوید داخل شود در یکی
از این دو سوره عدول میکند از این دو سوره بغیر آنها و اگر بعد از
دخول در یکی از این دو سوره عدول کند بسوره دیگر غفلة و بعد از آن
در اثناء قرائت یا بعد از فراغ قرائت متذکر شود که عدول از آن درست

نبوده

نبوده است واجبست که رجوع کند بسوره اول بنا بر وجهی که خالی
از قوت نیست بشرط اینکه موالات قرائت سوره اول فوت نشود و اگر
موالات فوت شود پس در وجوب استیناف آن سوره که عدول
از آن کرده است با وجود اتمام سوره دویم یا بطلان نماز و اعاده
آن اشکال است و شاید که احتمال وسط ارجح باشد و لکن اتمام نماز
بسوره دویم و اعاده آن احوط است و حکم عدم جواز عدول
از این دو سوره بسوره دیگر مختص است بغیر سوره جمعه و منافقین
زیرا که عدول از این دو سوره بسوره جمعه و منافقین در نماز
جمعه جایز است و در جواز عدول در نماز ظهر روز جمعه
و عصر آن تأمل است و شاید که اظهر جواز بوده باشد و در ثبوت
اختصاص جواز عدول در صورتیکه اراده آن دو سوره داشته
باشد و فراموش کرده باشد و اما هرگاه از اول مرتبه اختیار این
دو سوره را نماید بر آن دو سوره و اراده آن دو سوره نداشته
باشد پس عدول از آن دو سوره جایز نیست بنا بر وجهی که خالی
از قوت نیست و هرچند که تعمیم حکم نسبت بعامد و ناسی بسیط و مرید
و غیر مرید قوی باشد موافق ظاهر فتاوی اصحاب و تعمیم حکم نسبت بنماز
صبح بعید نیست چنانچه بعضی از اصحاب گفته اند و هرگاه عدول کند
از آن دو سوره واجبست که اعاده کند بسمله را بقصد این دو سوره و

نماید ظاهراً صحت نماز است و بمجرد شروع در سوره دوم هرچند
که بسمله بوده باشد نماز باطل است و هرگاه سهواً دو سوره
یا بعضی سوره دیگر را بخواند نماز صحیح است و هرگاه از باب
احتیاط چه احتیاط در موضع باشد یا در حکم و سوره را یا بعض
سوره را تکرار نماید ضرر ندارد بلکه در بعض اوقات واجب
میشود و هرگاه نداند که خواندن دو سوره یا یک سوره دو مرتبه
حرام است یا اینکه موجب بطلان نماز میشود پس ظاهر اینست که
این جاهل معذور نباشد و نماز باین طریق باطل است و اما مسئله
قرائت واجب است قرائت حمد و سوره در دو رکعت اول از نماز
های واجب و اما در رکعت سیم و چهارم از نماز مغرب و عشا
و ظهر و عصر پس مخیر است میان قرائت حمد بدون سوره و تسبیح
هر یک را بخواند کافی است و صورت اینست که بگوید سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و گفتن بسمله در تسبیح
ضرور نیست بلکه خواندن بسمله و اخفات شروعیت آن حرام
است و اما هرگاه حمد بخواند بسمله لازم است و اقوی اینست
که تسبیح را مکرر او سه مرتبه بگوید و هرچند که قول بوجوب یک مرتبه
خالی از قوت نیست و اگر شک کند در عدد بنا میگذارد بر اقل
و شک را بعمل می آورد و اگر شروع در حمد یا در تسبیح کند

پس در جواز عدول از آن بدیگری تأمل است و اظهر جواز است
چه در حال شروع قصد عدول داشته باشد یا نه و چون شروع کند
عدول را با یک دفعه عدول کند و احوط اینست که زیاد از یک دفعه
عدول نکند و در اول شروع قصد عدول را نیز نماید و باید که
فصول تسبیح را بترتیبی که مذکور شد بگوید و رعایت کند
اعراب آن را با اینکه قرائت حمد آن درست نباشد متعین است بر آن
تسبیح و همچنین عکس این صورت و اختیار تسبیح بر حمد افضل
چه امام باشد یا ماموم یا منفرد موافق ظاهر اکثر اخبار و اما
انجزها اینکه سنت است در قرائت اینکه پیش از شروع در قرائت
در رکعت اول بعد از تکبیرة الاحرام بگوید اعوذ بالله السمیع
العلیم من الشیطان الرجیم و باید که آهسته بگوید و باقی رکعات
نماز سنت نیست هرچند که در رکعت اول ترک شده باشد و سنت
که بسم الله را بلند بگوید در نماز اخفاتیه چه در رکعت اول باشد
یا در آخر هرگاه اختیار حمد را نماید و چه امام باشد و چه ماموم
و هرچند که در حق امام تاکید زیادتر باشد بنا بر اظهر و اشهر
اقوال و در استحباب جهر آن بر زنان تأمل است و مطلع نشده ام
بر صریح آن در کلمات اصحاب و ظاهر اطلاق اصحاب استحباب است و لکن
قول بعدم استحباب آن در نزد حقیر قوتی دارد و دور نیست قول باستحباب

جهر آن در مواضعی که گفتن بسمله واجب یا مستحب باشد مانند گفتن
بسم الله در حال تذکیه و در حال خوردن و آشامیدن و غیر آن
و سنت است در نماز ظهر جمعه جهر قرائت نماید خود و سفر باشد
و چه در حضر و چه جماعت باشد یا فرادی بنابر قول اظهر و اشهر
و لکن احتیاط در اخفات است و سنت است که قرائت را تأنی
بگوید و حروف را درست اظهار نماید و در معانی آن تفکر کند
و وقف نماید و مکروه است که قل هو الله را بیک نفس بخواند و سنت
است که دعای توجه را قبل از استعاذه بخواند باینکه بعد از تکبیرة
الاحرام بگوید وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضَ عَالِمِ
الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَةِ عَلیٰ مِلَّةِ اِبْرَاهِیمَ وَ دِینِ مُحَمَّدٍ وَ مِنْهَاجِ عَلِیِّ ابْنِ
اَبِی طَالِبٍ حَنِیفًا مُسْلِمًا وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ اِنَّ صَلٰوتِی وَ نُسُکِی
وَ مَحْیَایَ وَ مَمَاتِی لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ بِذٰلِکَ اُمِرْتُ
وَ اَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ و سنت است در نماز نوافل باینکه با حمد و سوره
بخواند و سنت است که نماز نوافل شب بلند بخواند تا اینکه ان متنبه
شوند و بیدار شوند و نوافل روز را آهسته بخواند و سنت است که بعد از
فراغ حمد یک قدری مکث کند و بعد از آن مشغول بسوره شود و همچنین
هرگاه فارغ شود از سوره پیش از تکبیر رکوع قدری سکته بدهد و بعد
برکوع برود و سنت است که در نماز صبح دوشنبه و پنج شنبه در رکعت

اول

اول هل اتی علی الانسان را بخواند و در رکعت دویم هل اتیک حدیث
الغاشیة زیرا که موجب دفع شر آن روز میشود و تزویج میکند
جناب اقدس الهی بان هشت صد حور بکر چهار هزار ثیبه زن خواهد
بود با جناب پیغمبر و سنت است که در نماز مغرب و عشاء شب
جمعه بخواند سوره جمعه و سبح اسم ربک الاعلی را و در ظهر و عصر
و جمعه سوره جمعه و منافقین را بخواند و در صبح جمعه هم سوره
جمعه و سبح اسم یا توحید را بخواند بحث دهم از واجبات
نماز رکوع است و آن رکن است و ترک یا زیادتی آن عمداً
و سهواً موجب بطلان نماز است هر نمازی که بوده باشد مگر
در نماز جماعت که ماموم پیش از امام برکوع برود بگمان اینکه
امام رفته است زیرا که در اینصورت ماموم برمیگردد و با امام
ملحق میشود و بعد از آن با امام برکوع میرود چه گمان داشته باشد
که بقرائت امام میرسد یا نه زیرا که ظاهر آنست که در هر دو صورت
برگردد و با امام ملحق شود و بعد از آن با امام رکوع کند و این زیادتی
در نماز جماعت ضرر ندارد و بدانکه رکوع مشتمل است بر واجب
و سنت و اما واجبات آن چند چیز است اول اینکه باید بقدری
خم شود که کف دست را بزانو برساند و لازم نیست اینکه در حال
رکوع دستها را بزانو قرار بدهد هر چند که اولی و احوط آنست که

شود زیاد از آنچه سابق باشد تا اینکه فرق باشد ما بین حالت قیام
و در رکوع بعضی واجب دانسته اند و این قول خالی از قوت نیست
و اگر ممکن نباشد که خم شود زیاد از آن قدری که سابق ثابت
رکوع بهمان طریق که سابق باشد بعمل می آورد و ذکر را میگوید و اگر
خم کند اشاره بسر یا بچشم را احوط خواهد بود و اگر ممکن باشد که
در حال قیام اینکه خم شدن خود را کم کند و هر چند آنکه بوده باشد
بعنوان تکیه برغیر و در حال رکوع بحال خود باقی بماند واجب
خواهد بود و فرق بین الحالتین حاصل خواهد بود دویم از
واجبات رکوع ذکر است و در جواز هر ذکری که بوده باشد مثل
لا اله الا الله یا الحمد لله یا الله اکبر یا اینکه واجب است خصوص
تسبیح تردد است احوط بلکه اقوی تسبیح مخصوص است و هر چند که
قول بجواز مطلق ذکر چنانچه مشهور میان متاخرین است قوت دارد
و در تعداد تسبیح صورت آن خلاف است و اقوی آنست که تخییر
ما بین تسبیح کبری که سبحان ربی العظیم باشد و ما بین گفتن سه مرتبه
سبحان الله و در حال ضرورت یکمرتبه سبحان الله کافیست و در حال
اختیار بهتر بلکه این احوط است که تسبیح کبری را سه مرتبه بگوید
و لکن بهتر بلکه احوط آنست که لفظ بحمده را ترک نکند هر چند ظاهر
استحباب آنست و باید که مجموع ذکر را در حال رکوع بگوید چنانچه ذکر

بقدر

بقدر واجب شد یا نباید از آن پس اگر عمداً ذکر را در حال سر
بالا کردن از رکوع بگوید صحیح نیست و موجب بطلان است
و اگر تدارک بکند باینکه قبل از اینکه از حد رکوع تجاوز کند
ذکر را بگوید با استقرار پس اقوی صحت است و هر چند که یک
حرف را از ذکر واجب بوده باشد و اگر ممنوع که بحد رکوع برسید
ذکر را بگوید و اکتفا به آن نماید نیز صحیح نیست و موجب بطلان
نماز است و اگر عود بکند بذکر واجب در حال قیام رکوع پس
ظاهر صحت نماز است و واجب است گفتن تسبیح را بموالات
و بملاحظه حروف و اعراب و لازم نیست اعراب بحرکت در کلمة
پس اگر وقف بکند جایز است و احوط آنست که کلمه اخر را وقف کند
بسکون و در حال اضطرار و عدم امکان تسبیح لازم است گفتن
هر ذکری که بوده باشد حتی تکبیر و هرگاه مخرج صاد را درست نتواند
بگوید چنانچه مضطر باشد یا نه واجب است بعنوان اتیان اینکه تسبیح
صغری را بگوید که اگر تسبیح کبری را بگوید نماز آن باطل خواهد بود
بنابر این لازم است بر بسیاری عوام که مخرج صاد را از ظا امتیاز
نمیدهند اینکه همان سبحان الله را سه مرتبه بگویند و سبحان ربی
العظیم را نگویند بهتر است چهارم از واجبات رکوع سر برداشتن
از رکوع است و واجب است اینکه بعد از آنکه سر برداشت قدری

دستها بزانو بوده باشد و غیر مستوی الخلقه رجوع میکند
بمستوی الخلقه یعنی کسی که دستهای او بسیار بلند باشد یا کوتاه
و زانوی او بلند باشد یا پایین و باید که بقصد رکوع خم شود
پس اگر خم شود بقصد غیر رکوع مثل کشتن مار و عقرب یا اینکه
بقصد سجده تلاوت هرگاه واجب باشد پس این رکوع اعتبار ندارد
و ظاهر اینست که اگر سهواً خم شود یا بدون قصد امری خم شود غفلة
یا عمداً این نیز اعتبار ندارد و اگر وقت خم شدن قصد رکوع داشته
باشد و لکن قبل از رسیدن بحد رکوع قصد غیر رکوع را بکند پس
این نیز اعتبار ندارد و هرگاه خم شود بقصد غیر رکوع عمداً یا سهواً واجب است
که برگردد بایستد و برکوع برود و ضرر ندارد این زیادتی صورت
رکوع موجب بطلان نماز است هرگاه بقصد رکوع باشد و اگر نه ایستد
و همان نحو رکوع بجا بیاورد نماز باطل است و اگر قادر نباشد
بر خم شدن بقدر رکوع خم میشود بهر قدر که ممکن باشد و اگر محتاج
باشد در رکوع باینکه تکیه کند بر چیزی که واجبست که تکیه کند و اگر
تکیه موقوف باشد باینکه شخصی را اجیر بگیرد واجبست اینکه اجیر
بگیرد بشرط اینکه نسبت بحال او مضر نباشد و اگر خم شدن بر وجه
متعارف متعذر باشد و ممکن باشد بخم شدن یک طرف بعضی علما
واجب دانسته اند و این قول بعید نیست و اگر ممکن باشد که یک دست را

بزانو برسد

بزانو برساند و دیگری نرساند واجب خواهد بود و اگر متعذر باشد
بجمیع اقسام واجبست که رکوع کند بطریق ایما و اشاره بسر خود و اگر
آن نیز ممکن نباشد اشاره میکند بهر دو چشم و اگر شک کند در رکوع
در حال قیام یا رفتن بسجود و هنوز پیشانی بمهر نرسیده پس در وجوب
بعمل آوردن رکوع خلافست و اقوی وجوبست بحث دوازدهم
از واجبات رکوع اینست که باید در حال رکوع بقدر ذکر واجب
است طمأنینه و استقرار داشته باشد در حال انحنا یعنی
که عضوی را قرار دهد در مکان خود اما در حال ضرورت پس
لازم نیست استقرار بلکه اگر ذکر را در حال راست شدن بگوید کافیست
و اگر ممکن نباشد خم شدن زیاد از قدری که در رکوع واجبست
هرگاه ممکن باشد پایین رفتن زیاد از قدری که واجبست در ر
کوع بجهت گفتن ذکر را در حال رکوع پس آن زیادتی را بجهت ذکر بگوید
لازم است و هر چند اینکه محو حرکت باشد در اسوقت باید ابتدای
ذکر متصل باشد با ابتدای حد رکوع و تمام شود ذکر به تمام شدن
زیادتی خم شدن از قدر واجب و اگر فراموش کند ذکر را یا اینکه
زبان بذکر امر عارضی گویا نشود واجبست اینکه استقرار بعمل
بیاورد و سکوت نماید بقدر واجب و هر چند که استقرار بجهت
ذکر واجب شد و اگر شخصی هیئت راکع باشد احوط اینست که خم

قرار بگیرد و بعد از آن پایین برود از برای سجود و کافیست
در اینجا اسمای استقرار و حتی از برای آن نمیباشد بغیر از
قرار گرفتن هر عضوی در موضع خود و اگر فراموش کند این
استقرار را یا استقرار در حال رکوع پس در صحت این نماز
اشکالست و هر چند که اقوی صحت است و اقوی اینست که نماز را
تمام کرده اعاده نماید زیرا که قول برکنیت این دو استقرار خالی از
قوت نیست و ظاهر اینست که اگر ترک کند ایستادن از رکوع را در نماز
نافله نیز موجب بطلان است و قول بصحت ضعیف است چنانکه
علامه ره گفته است و اما مندوبات رکوع پس آن چند چیز
است بدانکه مستحب است که پیش از رکوع تکبیر بگوید در حالتی که
ایستاده باشد و اگر در حال رفتن بگوید ظاهر جواز است نظر
باینکه بعض مشایخ با قدس سر نقل کرده اند باینکه حدیثی باین مضمون
وارد شده است و بعضی علما قائل شده اند بوجوب تکبیر این احوط
است و هر چند اقوی عدم وجوبست و مستحب است اینکه
هر دو دست را بلند کند محاذی هر دو گوش و بعضی قائل بوجوب
شده اند و این قول احوط است بلکه خالی از قوت نیست و هر چند
که اقوی عدم وجوبست و ظاهر اینست که مستحب باشد تکبیر هر چند
که دستها را در حال تکبیر بلند نکند و اما بلند کردن دستها بلندن

تکبیر

تکبیر پس در استحباب آن تأملست و قول باستحباب بعید نیست
و هر چند که دور نیست که اولی ترک آن باشد بجهت اعراض اصحاب
از آن و مستحب است اینکه در حال رکوع زانوها بعقب برود
و پیش نیاورد و پشت خود را راست بدارد و گردن خود را
بکشد و قدمهای خود را برابر یکدیگر بگذارد و باید که در
حال رکوع نظر او بمابین هر دو قدم باشد و باید که قدمها
از یکدیگر جدا باشد بمقدار یک وجب و باید که کف دستها
بر زانوها باشد و مجموع زانوها را بهر دو دست فرا گیرد بوضعی که
لقمه بر داشته شود و باید که گذاردن دست راست پیش از دست
چپ بوده باشد و سنت است اینکه پیش از ذکر دعائی که وارد شده
است بخواند و بعد از آن تسبیح را سه بار بگوید و هر قدر که
زیاد بگوید افضل است مادامیکه موجب کلال نباشد و سنت است
که تمام کند تسبیح را بوتر یعنی طاق و سنت است اینکه در حال سر بر
داشتن از رکوع بگوید سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ و اگر مأموم باشد بگوید
بعد از امام اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِین و سنت است که مرد پیش از
زن خم شود در رکوع و سنت است در رکوع و سجود اینکه
صلوات بر پیغمبر بفرستد باینکه بگوید وصلّی اللّه علی محمّد و آله یا
اینکه بگوید اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد ع وارد شده است که ثواب

ان مثل ثواب رکوع قیام است و اگر مستحباتیکه مذکور شد در غیر
محل خود بعمل آورد مثل آنکه سمع الله را پیش از بلند کردن سر از رکوع بگوید
و بعد از آن سر بلند کند موجب بطلان نخواهد بود و فعل حرام
نکرده است بلکه چون بقصد تقرب کرده است بعنوان عموم
ذکر ما خصوص این ذکر ثواب دارد ولکن آن سنتی که بخصوص
وظیفه شارع است در موضع مخصوص بعمل نیاورده است
شانزدهم از واجبات نماز سجود است در هر رکعتی دو سجده است و آن
رکن است که هرگاه ترک و یا زیادتی هر دو موجب بطلان است چه عمداً
باشد یا سهواً و ترک یک سجده یا زیادتی آن موجب بطلان نمیشود
بنا بر قول اظهر و اشهر بدانکه سجود مشتمل است بر واجبات [illegible]
واجبات آن چند چیز است اول آنکه باید هفت عضو را بر زمین گذارد
و آن عبارت است از پیشانی و هر دو دست و هر دو زانو و هر دو انگشت
بزرگ پا و لازم نیست در گذاردن اعضا را بر زمین اینکه مجموع
اعضا بر زمین واقع شود بلکه کافی است در مجموع آنها حتی پیشانی مسمی
اینکه در عرف بگویند که اعضا بر زمین واقع شد ولکن احوط و افضل
در پیشانی اینست که کمتر از مقدار درهم نباشد و باید که وضع اعضا
بطریق اعتماد باشد یعنی سنگینی اعضا بر زمین باشد پس اگر اساس
کند اعضا را بر زمین و اگر سنگینی اعضا بر خود اعضا باشد کافی نیست

وحد پیشانی از جانب بالای رستنگاه موی سر است و از جانب پایین
از اول دماغ و ابروها است و از دو جانب میان سطح مستوی
است و حد دست از بند دست تا آخر انگشتها از باطن دست نه
ظاهر آن بنا بر اقوی وحد زانوها سطح مرتفع است که احاطه کرده
است بآن دو استخوان قلم در آن دو ونیست که قدر از این دو
استخوان داخل در زانو باشد وحد انگشت بزرگ از پاها مجموع
دو بند است از اطراف از ظاهر و باطن پس هر جزوی از این اعضا
که قرار داده بر زمین کافی خواهد بود از اینجا معلوم شد که بعضی
چکمهها و موزهها که سر آنها نیز پا شد و سر انگشت پا در آنها
قرار نمیگیرد ولکن اطراف انگشت قرار میگیرد نماز در آنها عیبی ندارد
دویم از واجبات سجود آنست که پایین بیاید بقصد سجود پس
اگر بقصد برداشتن چیزی یا کشتن مار و عقرب پایین بیاید واجب
است که برگردد بایستد و بعد از آن بسجود رود پس اگر اکتفا بآن
نماید ظاهر بطلان است و اگر بهمان حال داخل در سجود شود ممکن
است که نماز باطل شود زیرا که عمل یک صورت سجده زیاد
کرده است ولکن قول بصحت خالی از قوت نیست و احوط اتمام این
نماز است با اعاده و اگر قصد سجود را کرده ولکن بدون اختیار
بیفتد برو پس در اجزای آن بهمان قصد سابق اشکال است ولکن قول

باجزاء ان قوت دارد واحوط در امثال اینمواضع تدارک است اگر
ممکن باشد بانکه احتمال بطلان نماز نباشد والا اتمام نماز را
با اعاده چنانکه گذشت واگر قصد سجود را کرد بدون اختیار بیک
جانب افتاد مجزا است بانکه بهمان نحو برگردد بسجود با اینکه بنشیند
و بعد از آن سجود کند و دوم بهتر است واگر بمهر یا بر پیشانی گذاشته
بدون ضرورت و بهمان نحو بجا برود و در صحت ان اشکال است
واقوی بطلان سجود است پس لازم است تدارک ان سجود و بطلان
نماز محتمل است واظهر خلاف انست و از اینجا ظاهر شد که پیشانی را
بر خاک گذارد و قدری خاک بر پیشانی بچسبد پاک کند از او بعد از ان
سجده کند سیم از واجبات سجود انست که موضع وضع پیشانی بلندتر
از موضع ایستادن نباشد بقدر قطر یک اجر عبارت است از مقدار
مساحت چهار انگشت مضموم مستوی الخلقه زیرا که زیاد از این مقدار
جایز نیست چنانکه در مبحث مکان مذکور شد چهارم از واجبات
سجود تسبیح است که بگوید سبحان ربی الاعلی و بحمده پنجم انستکه بقدر
بر زمین ساکن باشد بقدر تسبیح واجب واظهر انست که اگر قادر بود و کند
نباشد این استقرار و طمانینه بقدر ذکر واجب باشد هرچند که ذکر را
نگوید چنانچه اگر قادر بود ذکر باشد و قادر بر طمانینه نباشد ذکر واجب
است هرچند که در بین سر برداشتن باشد ششم از واجبات سر برداشتن

از زمین

و نشستن است بعد از آن بطریق سکون و استقرار بعد از آن سجده
اول و کافی است مسمای استقرار چنانکه در سر برداشتن از رکوع
مذکور شد هفتم از واجبات سجود گذاردن پیشانی است بر انچیزی
که صحیح باشد سجود بر ان یعنی باید که اینکه موضع وضع پیشانی
در حال سجود زمین باشد یا چیزی که از زمین روییده باشد
بشرط آنکه خوردنی و پوشیدنی بحسب عادت نباشد بوضعیکه
مذکور شد در مبحث مکان و هرگاه ممکن نباشد از گذاشتن پیشانی
بر زمین پس بلند کند محل سجود را بقدری که متمکن از سجود بشود و اگر
قدرت بر سجود اصلا نداشته باشد سجود را بایما و اشاره کند بسر
یا بچشم و اگر بسر ممکن نباشد بعمل اورد بچشم و هرگاه بر پیشانی
ان دمل یا جراحتی باشد که ممکن نباشد سجود بر پیشانی گودی
در زمین بکند یا چوبی در دست کند بوضعیکه انچه از پیشانی
که صحیح است که بقدر واجب واقع شود بر زمین و اگر متمکن از ان
نیز نباشد سجده میکند بیکی از دو جبین خود و اگر متمکن نباشد
از ان سجده میکند بر زنخ و احوط تقدیم جانب راست بر جانب
چپ و احوط انست که اگر در جبین مو باشد مو را از هم جدا کند
بوضعیکه اصل بشره بر زمین واقع شود و اگر متمکن نباشد سجود
بر ریش خود میکند و اما مندوبات سجود چند چیز است بدانکه بعد از

برداشتن از رکوع و گفتن سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ سنّت است که تکبیر
بگوید در حالتی که بلند کند هر دو دست را تا برابر روی خود
دو و نیست آنکه مستحب باشد که در حال ایستادن تکبیر را بگوید
و بعد از ان بسجده برود و اگر در سجود بگوید نیز جایز است
و گفتن تکبیر بدون بلند کردن دست نیز جایز است و سنّت است
که دو دست پیش از دو زانو بر زمین گذارد و در و نیست که
مستحب باشد دست راست را در گذاردن بر دست چپ مقدم
بدارد و لکن ظاهر اکثر اخبار استحباب گذاردن هر دو دست
راست بر زمین و ظاهر انست که هر یک را بعمل آورد خوبست
و سنّت است که در حال سجود دماغ را نیز بر زمین بگذارد و
دعا کند بجهت دین و دنیای خود و سنّت است که پیش از تسبیح
این دعا بخواند اَللّهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَلَكَ أَسْلَمْتُ
وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَأَنْتَ رَبِّي سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ وَشَقَّ
سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تَبَارَكَ اللّهُ أَحْسَنُ
الْخَالِقِينَ و بعد از ان میگوید تسبیح سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت
و اخیر افضل است بلکه هر قدر که موجب کلال نشود بهتر است
و بعد از ان سر بر میدارد از سجده اول و تکبیر میگوید و مینشیند
بر ران چپ و هر دو پا را از زیر خود بیرون آورد و پشت پای

بچپ را

چپ را بر زمین گذارد و پشت پای راست بر شکم پای چپ میگذارد
و میکشد مقعد خود را بر زمین و بر ران قرار میدهد و بعد
از ان میگوید اَسْتَغْفِرُ اللّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ و بعد از ان تکبیر
میگوید و سجده دویم را میکند بطریقیکه سجده اول را کرد و بعد
از ان سر بر میدارد از سجده دویم و مینشیند و نیز تکبیر میگوید
و بعد از ان بر میخیزد و در حال برخواستن میگوید اَللّهُمَّ رَبِّي
بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ أَقُومُ وَأَقْعُدُ وَأَرْكَعُ وَأَسْجُدُ و در باب نشستن
استحباب بعد از سجده دویم و وجوب ان خلاف است و اظهر
استحباب است **ششم** از واجبات نماز تشهّد و ان غیر رکن است و
واجبست تشهّد در نماز دو رکعتی در دو رکعت و در نماز سه رکعتی
بعد از رکعت دویم و سیم و در چهار رکعتی بعد از رکعت دویم
و چهارم و صورت مشهور تشهّد انست که بگوید اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد
واجب نیست لفظ وحده لا شریک له و لفظ عبده و رسوله و
قول بخالی از قوت نیست و لکن احوط بلکه اقوی قول بوجوب این دو لفظ
در تشهّد چنانچه سید نعمت الله سلمهم بر ان قرار گرفته است در عمل
تعلیم مردم را بنماز و در وجوب صلوات در تشهّد خلاف است قوی
و احوط وجوبست و واجبست نشستن بقدر تشهّد پس اگر بعضی کلمات

تشهّد را در بین برخواستن بگوید واجبست اینکه دو مرتبه
بنشیند و اعاده تشهّد را نماید و هرگاه تشهّد را نداند واجب
است که تعلیم بگیرد مادامیکه باقی و اجبات و باید که بخواند تشهّد را
بهمان الفاظ که مذکور شد پس اگر تبدیل کند لفظی را بلفظی دیگر
هر چند که مرادف باشد یعنی هر دو لفظ بیک معنی باشند و باید که
بترتیب بخواند پس اگر بعضی الفاظ را مقدم بدارد بر دیگری واجب
است که اعاده کند بترتیب در صحت نماز هرگاه بغیر صورت معهود
بعمل آورد هر چند که اعاده تشهّد را نماید اشکال است و هر چند
که قول بصحت اقوی باشد **نهم** از واجبات نماز سلام است و اصح انست
که سلام در نماز واجبست و قول باستحباب ان چنانچه بسیاری
از علما و متاخرین بر ان رفته اند ضعیف است و ظاهر انست که جزء
نماز است نه آنکه خارج از نماز باشد و هر چند که دور نیست که در
بعض صور افراد سلام واجب و خارج باشد چنانچه هرگاه اَلسَّلَامُ
عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللّهِ الصَّالِحِينَ و السلام علیکم و رحمة الله
و برکاته هر دو را گفته باشد زیرا که هر دو در این صورت واجبست
و لکن سلام اول جزء نماز است و سلام دویم خارج از نماز است
و هر چند واجب باشد و بالجمله ظاهر انست که هرگاه سلام اول را بگوید
یعنی السلام علینا را واجبست آنکه بگوید بعد از ان سلام آخر را

و اگر بسلام

و اگر بسلام اول از نماز بیرون رفته باشد و در بین سلامین حدثی
واقع شود مبطل نماز نخواهد بود چونکه نماز بسلام اول تمام
شد و هرگاه السلام علینا نگوید و اکتفا بالسلام علیکم نماید ان
واجب خواهد بود و داخل در نماز خواهد بود و واجب نیست گفتن
هر دو سلام در نماز بلکه اکتفا بهر یک از این دو سلام میتوان
کرد و هر کدام یک را بعمل آورد کافی خواهد بود و هر چند که احوط ان
است که هر دو سلام را بگوید و اکتفا بیکی از این دو سلام ننماید
و در سلام اول بس اظهر عدم وجوب انست و احوط انست که ان
را نیز ترک نکند زیرا که بعضی قائل بوجوب ان شده اند و احوط انست
و رحمة الله و برکاته را نیز بگوید و هر چند که اظهر عدم وجوب است
بهتر انست که برکاته را نیز بگوید و اظهر عدم نیت خروج از نماز است
بهر یک از این دو سلام و واجبست در سلام اینکه بنشیند
بان وضع که در تشهّد نشسته است و باید که در حین التسلیم استقرار
داشته باشد بقدر سلام و باید که محافظت بر عربیت و اعراب ان
نماید و باید که مراعات ترتیب را بکند پس اگر السلام علینا را از
السلام علیکم موخر بدارد جایز نیست بلکه اگر به نیت خلاف ترتیب
بعمل آورد دور نیست که نماز باطل باشد و سنّت است که هرگاه مصلی
منفرد باشد السلام علیکم را یکمرتبه بگوید و رو بقبله اشاره نماید

بگوشهٔ چشم راست خود و قصد نماید در این سلام انبیا و ائمه و حفظه
از ملائکه را که عبارت از دو ملکی باشد که کاتب حسنات ان
میباشند و مکان ایشان در شقیقهٔ راست مصلی میباشد چنانکه
در حدیث وارد است و هرگاه مصلی امام باشد پس سنت است
که یک سلام بگوید رو بقبله اشاره نماید بصفحهٔ روی بجانب
راست و بروی خود بنابر انچه ذکر نموده اند و سنت است اینکه
قصد کند پیش نماز در سلام خود انچه منفرد قصد میکند با زیادتی
ماموین باینکه قصد سلام بر ایشان نیز نماید و سنت است
که ماموم سلام را دو مرتبه بگوید یکمرتبه بجانب راست که
واجبست و یکمرتبه بجانب چپ اگر بر جانب ان شخصی یا دیواری
باشد رو بقبله اشاره میکند بصفحهٔ روی خود بجانب راست
و چپ اگر بر جانب ان هیچ چیز نباشد یک سلام میگوید بجانب
راست قصد میکند در سلام خود انچه را قصد کرد امام
چنانچه گذشت و انچه معروفست در میان عوام در اینکه سر
بجانب قبله اشاره سنت نیست بلکه اگر بقصد سنت بعمل بیاورد
تشریع خواهد بود و سنت است اینکه بعد از سلام بگوید الله اکبر سه مرتبه
و در وقت گفتن بلند کند دستها را برابر روی خود و پشت
دستها برابر صورت باشد و کف دستها رو بقبله باشد و با

بیاورد دستها را تا اینکه برابر نرمهای گوش خود یا اینکه نزدیک آنها
و سنت است که بخواند دعاهائیکه از ائمهٔ هدی وارد شده
است و افضل تعقیبات تسبیح فاطمهٔ زهراست صلوة الله علیها
زیرا که وارد شده است که تسبیح فاطمه بعد از فریضه محبوبتر
است از هزار رکعت نماز و کیفیت ان اینست که سی و چهار
مرتبه الله اکبر و بعد از ان سی و سه مرتبه الحمد لله و بعد از ان سی و
سه مرتبه سبحان الله بگوید و سنت است که سجدهٔ شکر بجا
اورد و بخواند این دعاهائیکه در کتب ادعیه مذکور است
و سنت است که در سجدهٔ شکر صد مرتبه بگوید شکراً شکراً یا عفواً
عفواً و اقل ان سه مرتبه است و باید که این سجده بر ما یصح السجود
بوده باشد و باید که سجده نماید بر هفت عضو و سنت است
اینکه پهن کند ذراع دستش را بر زمین و بچسباند سینه اش
بر زمین و مستحب است که در میان دو سجده جبینش را بخاک
بگذارد و سنت است که بعد از سجده بمالد دست خود را بر موضع
سجود بعد از ان بکشد دست را بر صورت خود از جانب گونهٔ چپ
و دست چپ بر پیشانی خود تا اخر گونهٔ راست زیرا که اینمعنی سبب
رفع هم و غم میشود چنانچه در حدیث وارد است در وقت
کشیدن این دعا را سه مرتبه بخواند بسم الله الذی لا اله الا هو

عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیمُ اللّٰهُمَّ اَذْهِبْ عَنِّی الْهَمَّ وَالْحَزَنَ
وسنت است که هرگاه فارغ شود از نماز از جانب راست منصرف
شود برود هر جا که خواهد دهم بدانکه مناسب این مقام انست که
ذکر شود احکام سجود تلاوت قران بدانکه در چهار موضع از قران
سجود ان واجب میشود ان الم تنزیل و حم فصلت و والنجم
و اقرا زیرا که درین چهار موضع هرگاه بایه سجده برسد که تلاوت نماید
واجب است که سجده کند و هم چنین است که هرگاه غیری تلاوت نماید
و دیگری گوش بدارد بر او واجب است و اما هرگاه بشنود آیه را
بدون اینکه گوش بدارد پس اظهر انست که سجده بجهت ان واجب نیست
و هرچند که احوط باشد و اقوی اینست که شرط نیست در وجوب
اینکه هر یک از قاری و مستمع متطهر باشند بلکه اگر محدث باشند
بحدث اکبر یا اصغر سجده بر ایشان واجب است علی الفور پس اگر تاخیر
کند سجده را چه عمدا باشد یا سهوا سجده از ان ساقط نمیشود
و ظاهر که همیشه ادا باشد و احوط انست که نیت اداء و قضا هیچ یک
را نه نماید و شرط نیست درین سجده استقبال قبله و طهارت بدن
و ثوب و نه ستر عورت بلی احوط انست که رو بقبله سجده کند
و شرط است نیت چنین کند که سجده تلاوة را بجای آورم واجب
قربة الی الله و باید که نیت مقارن گذاردن پیشانی بوده باشد

بر زمین و شرط است که بر ما یصح السجود علیه سجده نماید چنانچه
در سجده نماز مذکور شد بنا بر احوط بلکه اقوی و شرط است اینکه
تمام هفت عضو را بر زمین گذارد بنا بر احوط بلکه اقوی و شرط
است ا موضع سجود و موضع ایستادن مباح باشد و شرط است که
مکان سجده پاک باشد پس اگر نجس یا غصبی باشد سجود بر ان جایز
نیست بنا بر اظهر و اگر موضع وقوف زیاده از مقدار چهار انگشت
باشد در صحت ان اشکال است اقوی صحت است و احوط اجتناب است
و هرگاه مکرر قرائت کند یا گوش بدارد و بشنود واجب است
تکرار سجود و چه سجده تخلل شده باشد یا نه و چه یک مجلس باشد
یا نه پس اگر معلم تعلیم کند ایه سجده را بر مکلف واجب است بر هر یک
دو مرتبه و یک سجده نیز مجزی است چنانکه وارد است و شرط
نیست در قاری اینکه مکلف باشد پس اگر طفل ممیز باشد یا غیر
ممیز و ایه سجده را بخواند و استماع کند مکلف واجب است که
سجده کند و هرگاه گوش بدارد بصدای زن اجنبیه که لذت ببرد
یا بی لذت بنا بر مذهب بعض علماء پس در وجوب ان اشکال است
و اقوی وجوب است و اگر تغنی کند قاری باینکه بوضع غنا ایه را
پس وجوب سجده ان با شکال نیست و هرچند که ظاهر وجوب است
و در ان سجده کردن تکبیر لازم نیست و بعد از سر برداشتن مستحب است

و ذکر خاصی واجب نیست بلکه هر ذکری که بگوید کافی است و هر چند
که ذکر سجود نماز باشد و اگر سجود کند بدون ذکر کافی نیست
زیرا که در سجده واجب نیست و اظهر آنست که سجده بر جای بعض
و فی الفور واجبست و هرگاه متمکن از سجود نباشد در حال استماع
یا قرائت احوط آنست که ایماء کند و بعد از آن قضا کند فصل
بدانکه قنوت سنت است در رکعت دویم بعد از فراغ از قرائت قبل
از رکوع در هر نماز و اگر ترک قنوت را عمدا بکند موجب بطلان نماز
نمیشود و اگر خوف تنگی وقت را داشته باشد ترک قنوت ترک قنوت را
نماید و مستحب است اینکه تکبیر بگوید و هر دو دست را بلند کند برابر
رو و کف دستها را باسمان کند و نظر کند در آنحال بباطن کف
دست و بخواند دعاهای که وارد شده و اقل آن دعای اینست که بگوید
اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا و الآخرة
انک علی کل شیء قدیر و هرگاه فراموش کند قنوت را و پس
از رکوع متذکر شود بجا می آورد و بعد از آن بسجده میرود و سنت
که قضا کند قنوت را هرگاه بعد از نماز متذکر شود بنشیند رو بقبله
و قنوت را بهمان کیفیت بعمل آورد فصل در احکامیکه چیزهائیست
که در بین نماز بجا آورده میشود و خارج از نماز باشد و آن چهار
قسم است حرام و واجب و مستحب و مکروه اما حرام پس آن چند چیز است

اول اینکه حرام است بعد از شروع در نماز اینکه بدون عذر در حال
اختیار نماز را قطع نماید و هر چند که در وقت موسع بعمل آورد
و جایز است قطع نماز در حال ضرورت مثل اینکه طلب دارد از کسی
و در بین نماز به بیند او را و اگر مطالبه نکند از آن فوت میشود و مضر
بحال آن می باشد یا اینکه بنده یا حیوانی بگریزد یا گزنده باشد که
خوف از آن ایذاء آن داشته باشد یا اینکه طفلی مشرف بر افتادن بچاهی
یا آتشی یا آبی بوده باشد و هر چیز که اشتغال به نماز مضر بحال آن باشد
قطع نماز بجهة آن جایز است بشرط اینکه دفع آن ضرر بدون قطع آن
ممکن نباشد و از آنجمله است هرگاه زنی در بین نماز باشد و ببیند
که خوردنی از دیگ به میجوشد یا سگ ظرفی را نجس کند که موجب مشقت
شستن آن باشد یا طبخ آن ضایع میشود پس از جمیع این صور قطع
جایز است و شاید که قطع واجب باشد مانند استماع طفل از سوختن
و غرق شدن یا تلف شدن مال بسیار که موجب ضرر کلی باشد
که اگر بر نماز باقی بماند در صحت نماز اشکال است و احوط اعاده
است دویم از محرمات بجا آوردن چیزهائیست در نماز که موجب بطلان
وضو و غسل بوده باشد از نواقض و نواقضی که واقع شود در بین
نماز اگر بطریق عمد بوده باشد حرام است و عاصی میباشد و موجب
بطلان نماز است و اگر سهوا حدثی واقع شود باید بدون اختیار پس

حرام نیست و عقاب ندارد و موجب بطلان و طهارت میشود اما
در بطلان نماز خلاف است اشهر و اظهر و احوط بطلان نماز است
سیم از محرمات حرف زدن بدو حرف است که غیر قرآن و دعا باشد
در بین نماز و این کلمه هرگاه عمداً باشد موجب بطلان نماز است
و اگر سهواً باشد موجب بطلان نمیشود و اگر تکلم کند بیک حرف
که از آن معنی فهمیده نشود نماز باطل نمیشود و اگر معنی مفهوم شود
مثل آنکه بلغت فارسی گوید آ یا آنکه ظاهر نشود یا آنکه بلغت عربی
ق بگوید پس ظاهر آن است که موجب بطلان است و اگر حرف زند
بلفظی که معنی نداشته باشد باطل است چه عالم به بطلان باشد
یا نه و اگر حرف زدن به اختیار نبلکه بطریق اکراه و اجبار باشد پس
در بطلان نماز تأمل است و قول به بطلان قوت دارد و احوط
اتمام نماز است بقصد قربت و اعاده نماید و اگر بگمان اینکه نماز را
تمام کرده است حرف بزند مثل اینکه در دو رکعتی نماز را سلام
بدهد و تکلم کند و بعد شک کرده شود که یک رکعت یا دو رکعت
باقی است باشد پس مشهور آنست که نماز باطل نمیشود و تتمه را بجا
آورد و بعضی حکم به بطلان کرده اند و لکن قول اول اظهر است و
احوط اتمام است یا اعاده چنانچه گذشت و اگر در بین نماز امری
وارد شود که محتاج باشد به تنبیه جایز است تنبیه بقولی که دعا

وقرآن

و قرآن باشد چنانچه هرگاه کسی بر در خانه ایستاده باشد و اذن
دخول بخواهد جایز است که بخواند این آیه را که ادخلوها
بسلام آمنین و هم چنین جایز است اعلام بفعلی که از صورت
نماز بیرون نرود مثل اینکه دست بر هم زند که صدا بکند
یا اینکه اشاره بدست یا بسر نماید و اگر سرفه کند یا آه بکشد
یا ناله بکند پس اگر مجرد صدا باشد بحیثیتی که از آن حروف معلوم
نشود نماز صحیح است و اگر حروف آن ممتاز و مفهوم گردد موجب
بطلانست و اگر شک کند که حرف از آن متولد شد یا نه پس ظاهر
نیز صحت است چهارم از محرمات انحراف از قبله است در بین نماز
پس اگر انحراف بتمام بدن بوده باشد بوضعی که موجب استدبار
قبله بوده باشد عمداً نماز باطل است چه مشغول افعال نماز
بوده باشد یا ساکت بوده باشد در حال التفات کند و رو
بقبله نماید و مشغول افعال نماز بوده باشد زیرا که نماز در این
صورت بمجرد استدبار باطل میشود و هرگاه منحرف شود از قبله
بتمام بدن بجانب یمین و یسار و بین قبله ظاهر بلکه مشهور است
که آن هم همین حکم را داشته باشد و اگر روی خود را از قبله بگرداند
پس اگر منحرف شود بوضعیکه قفای را از پشت سر را ببیند و هرچند
که باقی بدن آن رو بقبله باشد پس ظاهر آنست که این نیز موجب بطلان

نماز است و اگر روی خود را از قبله بگرداند بجانب یمین یا یسار
باطل نخواهد بود ولکن مکروه است و احوط ترک است و احوط
اتمام و اعاده است چونکه بعض اصحاب در اینصورت نیز تامل
بطلان کرده اند و اگر انحراف مذکور در جمیع صور سهوا بوده
باشد ظاهر بطلان نماز است مگر در صورتیکه التفات بروی
خود کرده باشد بجانب مشرق و مغرب پس ظاهر صحت است و ظاهر
انست که فرق نباشد میان اینکه مشغول افعال نماز بوده باشد
یا نه و هرگاه مشغول باشد چه مستمر باشد که از نماز فارغ شود یا مستمر
بودن نباشد و آنچه قبل در مبحث قبله مذکور شد که هرگاه نماز کند
مابین مشرق و مغرب اعاده نمیکند نماز آن صحیح است و صورتیکه
اجتهاد در قبله کرده باشد و بعد از آن خطاء آن ظاهر شود و اما
در نسیان بعد از آنکه قبله را دانسته باشد و نسیانا بغیر قبله کرده
باشد پس ظاهر بطلان است و وجوب اعاده است چه در وقت
باشد یا خارج از وقت و اگر بدون اختیار از قبله منحرف شود در
عمد و سهوا موجب بطلان باشد باطل است چه بواسطه خود مصلی
باشد یا غیر چنانچه هرگاه در نماز جماعت بجهة ازدحام مردم خود را
در میان ایشان بعنف داخل نماید نماز و آنکس را از قبله منحرف
سازد اینموجب بطلان نماز آن نمیشود و نماز این کس باطل است

زیراکه

زیراکه این ابطال نماز آن کرده و هرگاه آنکس راضی باشد بآن
امر اعضب کرده خواهد بود اینموجب بطلان است و اما
التفات بروی بما بین مشرق و مغرب موجب بطلان نمیشود چه عمدا
باشد یا سهوا بشرط آنکه التفات کلی بوده باشد و اما نظر کردن
بچشم ضرر ندارد هرچند که بهتر ترک است و اگر از قدم تا کمر
از قبله بگرداند بجانب مشرق یا مغرب یا بپشت موجب بطلان
است و هرچند که باقی بدن بقبله باشد **پنجم** از محرمات خندیدن
در نماز است عمدا که این نیز موجب بطلان نماز است و هرگاه
خنده مشتمل باشد بکشیدن صدا و حرکت صدا شکی نیست که
باطل میکند و اما هرگاه بر صدای کمی باشد یا اینکه مشتمل بر صدا
نباشد ولکن در عرف بگویند خنده میکند پس در بطلان آن
نماز تامل است و قول به بطلان خالی از قوت نیست و هرچند که
عدم بطلان اقوی است ولکن احوط ترک است و اگر بجا بیاورد
احوط اتمام نماز است با اعاده و اما آنچه در عرف آن را تبسم گویند پس
آن بی وقت موجب بطلان نماز نمیشود و هرگاه سهوا خنده کند پس
در بطلان است نماز اشکال است و اظهر عدم بطلان است و هرگاه
باختیار خنده کند بواسطه دیدن امری پس در آن تامل است ولکن
اظهر بطلان است **ششم** از محرمات فعل کثیر است و اینموجب بطلان است

عمداً نه سهواً بنابر ظاهر اصحاب و اگر فعل قلیلی باشد موجب بطلان
نمیشود عمداً و نه سهواً و اگر فعلی باشد که محو صورت نماز را
نماید مثل آنکه جستن نماید هر چند که یک مرتبه باشد یا آنکه اکل و
شرب نماید بوضع متعارف پس این نیز موجب بطلان نماز
میشود چه عمداً باشد یا سهواً چه در حال اختیار باشد یا در حال
اضطرار و تحدید فعل کثیر و قلیل در کلام اصحاب غایت اضطراب
و اختلاف دارد پس ذکر میشود آنچه مستفاد است از اخبار پس
شمردن رکعات نماز بانگشت در یک و مانند آن جایز است کشتن
مار و عقرب و شپش و کیک و زنبور و مگس و مانند آن
هرگاه بجهة اذیت ایشان باشد مثل آنکه هرگاه یک گام بردارد بکشد مار
و عقرب را این نیز موجب بطلان نماز نمیشود و اشاره بدست
سر عیب ندارد و همچنین هرگاه دست برهم زند یا بدیوار یا بدر
بزند بجهة اعلام غیر یا اینکه زن طفل را در حال تشهد شیر بدهد
یا اینکه بگیرد دست کسی را که از پیش نماز خود رد نماید و اگر بکند
نماید مانند افعال مذکوره را که در عرف شامل فعل بسیار باشد
و محو صورت نماز را نه نماید در بطلان آن اشکال است و اقوی
بطلان است هرگاه عمداً کرده باشد و هرگاه افعالی که ماحی باشد
سهواً بعمل آورد اظهر صحت نماز است و موجب بطلان نمیشود و هرگاه

افعال

افعال مذکوره را متفرق بجا آورد بنوعی که مجموع آن فعل کثیر باشد
و هر چند که یکی قلیل باشد پس نیز در صحت آن نماز تامل است
و احوط ترک است و اگر بعمل آورد بر وضع مزبور احوط اتمام و اعاده
است و ظاهر اینست که سکوت طویل حکم فعل کثیر دارد و هرگاه محو
صورت نماز را نماید چه عمداً باشد یا سهواً و هرگاه محو صورت
نماز را نکند ظاهر اینست که موجب بطلان نشود و هر چند که مکرر نماید
بشرط آنکه مخل بموالاتیکه معتبر است در قرائت و ذکر و دعا نبوده باشد
و همچنین است سکوت طویل در جمیع صور بحسب حکم از حیثیت صحت
و بطلان هفتم از محرمات گریه کردن در اثنای نماز است بجهة امور
دنیا مثل آنکه گریه کند از جهة مرده یا مسافری که دارد یا بجهة مال
مسلوف یا بجهة فقر و فاقه و مانند آن پس اگر عمداً بجهة امور مذکوره
گریه کند نماز باطل است و اگر گریه کند بدون اختیار یا بعنوان
سهو پس در بطلان نماز تامل است و قول به بطلان خالی از قوت
نیست و هر چند که اقوی صحت است و اتمام نماز با اعاده احوط است
و اگر گریه مشتمل بر صدا باشد و هر چند که مخفی باشد پس تاملی
در بطلان نماز نیست و اگر مجرد بیرون آمدن اشک باشد پس
در بطلان نماز بان اشکال است و قول بعدم بطلان قوت دارد
ولکن ترک آن احوط است و اما گریه کردن در نماز از جهة خوف از

خدا و پشیمانی از تقصیرات افضل اعمال است چنانچه از پیغمبر وارد
شده است که فرموده که گریه بسیار از برای خدا موجب میشود که بجهة
هر قطره اشکی بنا میشود هزار خانه در بهشت و در حدیث معتبر از
امام جعفر صادق ع منقول است که سؤال کردند از آن حضرت که گریه
کردن در نماز خوبست حضرت فرمودند بلی بسیار خوبست هرچند
که بقدر بال مگسی باشد و در حدیث دیگر فرمودند که گریه در نماز
موجب نور چشم است پس دیدن را در آن وقت بخاطر بیاورد
احادیث در این باب بسیار است و این رساله گنجایش آنها ندارد
هشتم از محرمات چیز خوردن و آشامیدنست و اگر سهوا بخورد
موجب بطلان نمیشود مگر در صورتیکه محو صورت نماز را نماید
زیرا که در این صورت نماز باطل است والظاهر آن است که بمجرد
خوردن نماز باطل میشود هرچند که محتاج بفعل متعدد نباشد
چنانچه هرگاه چیزی در دهن آن گذارد و مصلی بلعد مثل
تریاقی و مانند آن و هرگاه نبات و شکر در دهن بگیرد و آب آن را فرو
برد در صحت نماز اشکال است و قول ببطلان خالی از قوت نیست
هرچند که اقوی صحت است چونکه علامه ادعای اجماع اصحاب
بر صحت نماز کرده است و هرگاه آب دماغ یا بلغم سینه بدهن آید
و فرو برد اقوی صحت نماز است و تأملی نیست و هم چنین است هرگاه

ب بلو

بیلعد بقیه غذاهائی که در بن دندانها مانده و نماز نافله مثل نماز
واجب است در بطلان چنانکه مذکور شد مگر در نماز وتر از برای
کسیکه اراده روزه از فردا داشته و مشغول قنوت وتر باشد
و تشنه باشد که محتاج بانتقال نباشد زیرا که در این صورت
با این شروط میتواند که آب بخورد و بعد از آن از آن موضع نماز را
تمام کند و اگر آب دهن متغیر بطعم مأکول باشد و فرو بردن را
ظاهر که عیب نداشته باشد و اگر لقمه در دهن گذارد و نگاه دارد
که مانع قرائت نباشد ضرر ندارد هرچند که اجزاء آن فرو رود
و هرگاه پیش از نماز لقمه را در دهن گذارد که جایی شود و اجزاء
آن مضمحل نشود مثل صقع و مانند آن پس اجزاء صغار و هرگاه آب
دهن فرو رود و ظاهر آنست که نماز باطل نمیشود نهم از محرمات خواندن
قرائت و اذکار است بطریق غنا چه ذکر واجب باشد یا سنت چه
در نماز واجب باشد یا سنت موجب بطلان نماز است و اگر
سهوا باشد پس در صحت نماز اشکال است و قول ببطلان قوت
دارد و اما استماع غنا و نظر کردن بنامحرم از مرد و زن پس ببطلان
اشکال است و شاید که اقوی صحت باشد چه مکرر اتفاق میشود بانه
دهم از محرمات دعا کردن بچیزیست که حرام کرده باشد بر آن شارع
مقدس مثل اینکه کسی خواطر کسی را خواسته باشد بر وجه حرام مثل

عاشق و معشوق دعا کند که فلان معشوق را بان برساند موجب بطلان
نماز است زیرا که این از افراد کلام است چه عالم بحرمت باشد
یا نباشد واما قسم واجب خارج از نماز پس آن رد سلام است
و در این چند مسئله که مهم است مذکور میشود بدانکه هرگاه کسی در
نماز بر ان سلام کند واجبست رد سلام فوراً چنانچه در غیر
نماز واجبست رد آن فوراً بلکه اگر مشغول قرائت یا ذکر شود و
ترک رد سلام را نماید صحت نماز مشکل است چنانچه بعض اصحاب حکم
ببطلان کرده اند و اظهر اینست که رد سلام باین نحو بگوید که سلام
علیکم و جایز نیست که بگوید علیکم السلام و اگر بگوید نماز باطل
میشود و اگر در جواب زیاد کند و رحمة الله را عیب ندارد و لکن
اگر زیاد نکند شاید بهتر باشد و در جواز رد بوضع علیکم السلام تامل
است و دور نیست که اظهر عدم جواز باشد و احوط اینست که جواب را
بگوید بلفظ سلام علیکم باین قصد دعا نماید و اگر سلام کند بر مصلی
بلفظ سلام چنانچه بعضی زنها و طفلهای بی تمیز میگویند یا اینکه
بگوید سرام تعلیات یا اینکه بگوید سام علیک و مانند اینها پس ظاهر
اینست که جایز نباشد در نماز جواب آن و احوط اینست که سلام علیکم
در جواب این نوع سلامها بقصد قرآن یا دعا گوید و اگر غیر ممیز
یا کافر سلام بگوید بوضع متعارف جواب آن لازم نیست و در بعض

احادیث

احادیث معتبره ظاهر میشود جواب رد سلام کافر بلفظ علیک احوط است
و رد جواب کافر در نماز جایز نیست و بقصد قرآن و جواب سلام آن
لازم نیست بلی احوط است و اگر طفل ممیز سلام کند ظاهر وجوب
رد آنست چه در نماز باشد یا غیر نماز و واجب است اینکه رد
سلام را بشنواند بر سلام دهنده در غیر نماز و وجوب آن در نماز
خلافی است و احوط وجوب است در جواب سلام زن نامحرم بر مرد
نامحرم وجه است و قول بجواز خالی از قوت نیست و لکن احوط منع
است و هرگاه مرد نامحرم بر زن نامحرم سلام کند ظاهر اینست که رد
آن بر زن واجب باشد و در کراهت یا استحباب سلام کردن
بر شخصی که مشغول نماز باشد دو قول است و قول باستحباب فی
الجمله قوت دارد و هرچند که در بعض مواضع نسبت به بعض اشخاص
اولی ترک باشد و اما قسم مستحب که خارج از نماز است دو چیز
است **یازدهم** اینکه مستحب باشد که دعا کند در نماز بهر چیزی که
مباح باشد از جهت دین و دنیا در جمیع احوال نماز خصوصاً در حال
سجود زیرا که اقرب حالات بنده است نسبت بخدا و در حدیث صحیح
وارد شده که کثرت دعا در نماز افضل است از تلاوت قرآن **دوم**
مستحب است که هرگاه مصلی عطسه زند بگوید الحمد لله لا شریک له
و صلوات فرستد بر پیغمبر و مستحب است بر کسی که بشنود عطسه را

اینکه حمد خدا کند و صلوات بفرستد و دعا کند از برای عاطس
هرچند که در نماز باشد میگوید یرحمک الله و ظاهر انست که
عاطس هرگاه در نماز باشد بر ان لازم نیست و در حدیث وارد
شده است اینکه عاطس را شنونده عطسه مومن حمد خدا نماید
صلوات بر پیغمبر فرستد درد گوش و درد دندان نه بیند و در حدیث
دیگر وارد شده است که هرگاه شخصی عطسه زند و بگذارد دست
خود را بر سر دماغ خود و این دعا را بخواند الحمد لله رب العالمین
کما هو اهله کثیرا و صلی الله علی محمد و اله و سلم از سوراخ دماغ
چپ ان حیوان پرنده بیرون می اید که کوچک تر باشد از ملخ و می
رود در زیر عرش الهی و استغفار میکند از برای عاطس تا روز
قیامت و اما قسم مکروه که خارج از نماز است چند چیز است سیزدهم
مکروه است در نماز التفات برو بجانب چپ و راست و احوط ترک
است چنانچه گذشت چهاردهم خمیازه کشیدن باختیار و عمد
و اضطرار و سهو عیب ندارد پانزدهم کش و اکش دادن اعضا است
چنانچه عادت است بازی کردن بدندان بدست و گرفتن ریش شانزدهم
شکستن انگشتان است چه از دست چه از پا و هرچند متعارف و زینت
بوده باشد بوضعیکه صدا از ان صادر شود هفدهم تف کردن بموضع
سجده است چنانچه ظاهر از کلمات اصحاب است و در بعض اخبار

نهی

نهی ان وارد شده است ولکن دور نیست که مطلق تف کردن مکروه
باشد هجدهم بیرون اوردن اب دهن را و دماغ است بر رخت
مگر بدست بمالد یا بر زمین بیندازد نوزدهم اه کشیدن و ناله
کردن است بوضعی که احداث دو حرف از ان نشود و الا موجب
بطلان نماز است بیستم داخل شدن بنماز در حالیکه بول
یا غایط یا ریح را باز دارد بنوعیکه موجب سلب اقبال
نماز از ان بشود و همچنین است هرگاه اثر خواب غلبه کند
بیست یکم نظر کردن تامل نمودن در نقش نوشته در نماز و احکام
مذکوره شامل نماز واجب و سنت هر دو میباشد بیست دوم
در اسباب خللی است که واقع میشود در نماز و در این چند مقام
است مقام اول در خلل شروط نماز است و ان بر دو قسم است
قسم اول در ترک شرط است و چونکه اقسام ترک شروط مختلف میشود
بواسطه اختلاف احوال مکلف از عمد و سهو و غفلت و اختیار
و اضطرار و علم و جهل پس باید حکم هر شرطی جداگانه مذکور شود
بدانکه از جمله شروط نماز وضو و غسل و تیمم است و ترک ان
و ترک جزو ان مثل شستن رو و ترک شرط ان مثل ان بالا شستن
و ترتیب موالات موجب فساد نماز است چه عمدا باشد چه سهوا
و چه در حال اختیار باشد یا در حال اضطرار و چه عالم باشد

یا جاهل باصل حکم باینکه نداند که شستن رو باید از بالا باین باشد
یا اینکه نداند که آب وضو مضاف است یا نجس و بعد از ان
معلوم شود خطا او ان پس این موجب فساد وضو و نماز میشود
و از جملهٔ شروط طهارت بدن و جامه است پس اکر نماز کند با نجاست
رخت بدن چه عمدا عالم بحکم باشد یا جاهل موجب بطلان نماز است
هر چند سهوا باشد و تفاوت ندارد در این حکم نماز نافله و فریضه
و اکر جاهل به نجاست باشد ظاهر انست که صحیح باشد و اکر در اثنای
نماز علم بنجاست حاصل شود خون دماغ بشود پس اکر متمکن از
غسل یا نزع باشد بوضعیکه ماحی صورت نماز نشود یا اینکه
فعل کثیر بعمل نیاید ظاهر صحت است و الا باطل خواهد بود و احوط
در هر دو صورت اعاده است و از جملهٔ شروط ستر عورتست و ترک
ان عمدا یا عالم بوجوب یا جاهل بوجوب بوده باشد باعث بطلان
نماز است و هرکاه فراموش باشد ستر عورت را یا غفلت کرده
باشد یا اینکه چنان بداند که ستر عورت را کرده است و بعد خلاف
ان معلوم شود پس ظاهر در جمیع انصورت صحت است و احوط اعاده
است و از جملهٔ شروط اینست که رخت و ساتر جلد میته نباشد
و حرام کوشت و ابریشم و طلا نباشد پس اکر نماز کند در اینها و علم
بحرمت و فساد داشته باشد یا نه چه عالم بان باشد که ساتر از اجناس

مذکور

مذکور است یا نه و چه عمدا باشد یا سهوا پس نماز باطل است و اعاده
و قضای ان لازم است و از جملهٔ شروط اباحه مکان است پس اکر
مغصوب باشد یا علم بغصبیت یا سهوا نماز در ان باطل است چه
علم بحرمت یا فساد داشته باشد یا نه در هر دو صورت نماز باطل
است و اکر نداند که مکان مغصوب است نماز در ان صحیح است هر چند
که بعد معلوم شود و از جملهٔ شروط نماز طهارت موضع محل
و باطل میشود نماز هرکاه موضع سجود نجس باشد چه علم بان داشته
باشد یا نه و چه عمدا باشد یا سهوا و چه بداند که نماز در ان باطل
است یا نداند زیرا که در جمیع انصورتها نماز باطل است و جاهل
معذور نیست و غیر این از شروط که امکان انها بتفصیل مذکور شد
مثل استقرار در نماز و استقبال قبله و تقدیم ظهر بر عصر و تقدیم
مغرب بر عشا در وقت مختص در وقت مشترک هر دو یک حکم دارد
چنانچه کذشت **قسم دویم** در شک شرط است بدانکه پیش از شروع
در نماز واجبست تحصیل شروط باینکه علم پیدا کند بحصول شرط
چه از مقدمات باشد مثل وضو و غسل و تیمم هرکاه شک داشته
باشد که وضو ساخته است یا نه باید که وضو بسازد مثل ازاله
نجاست از بدن و رخت و هرکاه شک داشته باشد که ازالهٔ نجاست
کرده است یا نه واجبست که ازاله نماید و یا از مقارنات باشد مثل

استقبال قبله و ستر عورت و تحصیل ساتری که صحیح باشد نماز در آن یا اینکه جلد میته و حرام گوشت و ابریشیم و طلا نباشد پس هرگاه شک کند در هر یک از اینها نماز نمیتواند کرد تا اینکه علم حاصل بشود بحصول شروط قبل از شروع در نماز و هرگاه شک حاصل شود بعد از نماز یا بعد از داخل شدن در نماز یا اینکه مثلا وضو گرفته باشد یا اینکه ازاله نجاست از بدن کرده بوده باشد و امثال این از شرایط نماز پس این شک در این مقام اعتبار ندارد و از این قرار است هرگاه نماز عصر کرده باشد یا اینکه در نماز باشد شک کند که نماز ظهر را کرده یا نه پس ظاهر است که این شک اعتبار ندارد و حکم نماز سابقی حکم نماز واجبیست هرگاه مترتب بر نماز دیگری باشد مثل نماز شفع که بعد از هشت رکعت نماز شب میباشد و حکم شک در اجزاء شروط حکم شک در اصل شروط دارد پس اگر شک کند در نماز یا اینکه در وضو یا غسل یا در ازاله نجاست تمام اجزاء را بعمل آورده است یا اینکه شروط آن بعمل آورده است مثل اینکه در وضو مسح پا را کرده اند یا نه و در غسل آب بجمیع بدن ان رسیده یا نه یا اینکه در ازاله نجاست بول دو مرتبه شسته یا یک مرتبه و مانند اینها پس این شک نیز در اینجا اعتبار ندارد و بنا بر صحت است و هم چنین است هرگاه شک داشته باشد در حصول منافی بعد از حصول شرط مثل اینکه شک کند بعد از وضو یا در اثنای وضو اینکه حدثی

ارکان

ارکان واقع شد یا نه این شکوک هیچ یک اعتبار ندارند **مقام دویم** در خللی است که واقع میشود در اجزاء نماز غیر رکعات و وقوع خلل در اجزاء بر سه قسم است **قسم اول** اینست که عمدا ترک کند جزو واجب نماز را و این موجب بطلانست چه رکن باشد یا غیر رکن و چه عالم باشد یا جاهل زیرا که جاهل معذور نیست مگر در بعض مواضع چنانچه بعض از آن مذکور شد مثل جهر و اخفات **مقام سیم** انست که ترک کند بطریق سهو پس اگر رکن باشد مثل نیت و تکبیرة الاحرام و قیام پس این موجب بطلان است و هم چنین ترک رکوع و سجود چه در دو رکعت اول باشد یا اخر بنا بر اشهر و اقوی و تفصیل آن اینست که هرگاه مثلا ترک کند نیت را تا اینکه داخل در تکبیرة الاحرام بشود واجب است اعاده نیت و تکبیرة الاحرام و هرگاه ترک تکبیرة الاحرام نماید تا اینکه داخل قرائت شود واجبست اعاده نیت و تکبیرة الاحرام و قرائت زیرا که باید مقارن تکبیرة الاحرام باشد و هرگاه ترک کند رکوع را و متذکر شود قبل از دخول در سجود واجب است که رکوع را بجا آورد یا اینکه بایستد و رکوع را از قیام بعمل آورد و اگر فراموشی آن از حالت قیام بوده و اگر در حال پایین آمدن باشد و لکن بحد رکوع نرسیده باشد پس بعضی قائلند که بطور انحناء بالا میرود و رکوع را بعمل می آورد و دور نیست

اینکه در این صورت قیام را نیز بعمل آورد و رکوع نماید و اگر بعد از دخول در سجود متذکر شود نماز باطل است و اگر ترک سجود نماید تا اینکه داخل در رکوع رکعت بعد شود نماز باطل است و اگر پیش از دخول در رکوع متذکر شود سجود را بعمل آورد نماز صحیح است و آن زیادتی که بجا آورده است عیب ندارد و هرگاه آنچه را ترک کرده است جزو غیر رکن باشد پس اگر محل آن باقی باشد یا اینکه داخل در رکن نشده باشد واجبست اتیان بان و اگر داخل رکن شده باشد و وقت آن گذشته و اتیان بان لازم نیست نه در نماز و نه بعد از نماز و نماز ان صحیح است مگر در صورتیکه فراموش کرده باشد یکی از دو سجده را یا تشهد را و از محل آن گذشته باشد در اینصورت قضای آن بعد از نماز لازم است مثل قرائت سوره و حمد یا جزئی از حمد را فراموش کند رجوع میکند بحمد و بعد از آن سوره را میخواند و هم چنین هرگاه سر برداشتن از رکوع را فراموش کند و متذکر شود قبل از سجود باید بایستد و احوط است که طمانینه در حال قیام را بعمل آورد و بعد از آن سجود کند و اگر داخل در سجود شده باشد بر آن چیزی لازم نمیشود نماز صحیح است و نماز را تمام میکند و اما هرگاه ذکر رکوع و سجود یا طمانینه در اینها را فراموش کند تا اینکه سر برداشت از رکوع و سجود و شروع نماید بابقا زیرا که این موجب زیادتی رکن میشود

در هرگاه

و هرگاه فراموش کند یک سجده را و متذکر شود قبل از دخول در رکوع بعد از این رکعت پس واجب است که برگردد و سجده بجا آورد و بعد از آن برخیزد و حمد و سوره اعاده نماید و آن زیادتی که واقع شده است از نشستن و برخاستن و خواندن حمد و سوره یا تسبیح ضرر ندارد و اگر متذکر شود بعد از رکوع بر آن چیزی نیست و صحیح است و لکن قضا سجده بعد از نماز لازم است و اگر فراموش کند هر دو سجده را و متذکر شود پیش از دخول در رکوع برمیگردد و بجای آورد و سجده را چنانچه مذکور شد و حکم یک سجده و بعضی از علما قائل باعاده نماز شده اند و اقوی قول اول است چنانکه آن نیز مشهور میان علما است و احوط اتمام نماز است بر وجهی که مذکور شد با اعاده و هرگاه فراموش کند تشهد را و متذکر شود پیش از رکوع برمیگردد و بجای آورد و بعد از آن نماز را تمام میکند و بعد از آن قضاء میکند تشهد را و در وجوب قضا بعض اجزاء تشهد اشکال است احوط بلکه اظهر وجوب است و هم چنین هرگاه فراموش کند صلوات که در تشهد لازم است قضای آن نیز بعد از نماز لازم است بنا بر اشهر بلکه اظهر و در صورتیکه سجده فراموش کند و خواهد که بعمل آورد قبل از رکوع و بعد از سجود و فصل ما بین دو سجده را بعمل نیاورده باشد پس در وجوب نشستن بقدر طمانینه بعد از سجده تامل است و قول بوجوب خالی از قوت نیست و

هرگاه دو سجده فراموش کند و خواهد که بعمل آورد پس تا حالی نیست در عدم
وجوب طمانینه و استقرار بلکه بمجرد پایین رفتن سجده میکند بلکه
نشستن آن خالی از اشکال نیست و هرگاه شک داشته باشد که بعد از
سجده اول نشسته است یا نه بنا میگذارد باینکه نشسته است و بعمل می
آورد طمانینه را و هرگاه فراموش کرده باشد یک سجده را از رکعت آخر
متذکر شود بعد از تشهد و پیش از سلام باید واجبست که آن سجده را
بعمل آورد و هرگاه دو سجده را از رکعت آخر فراموش کند پس اگر متذکر شود
بعد از تشهد و پیش از تسلیم بجای آورد آن را و بعد از آن تشهد بجا آورد
و سلام میدهد و اگر متذکر شود بعد از تسلیم پس در صحت نماز دو وجه
است اول اگر جزم داشته باشد باینکه دو سجده ترک کرده و شک نداشته
باشد که سجده از دو رکعت یا از یک رکعت در صحت و بطلان نماز
دو وجه است ولی شاید که اظهر باشد و احوط اتمام است باقضای سجده
و اعاده مقام چهارم شک در افعال نماز است بدانکه هرگاه شک کند
در افعال نماز پس هرگاه محل شک باقی باشد باینکه از فعلی مشتغل بفعل
دیگر نشده باشد واجبست آنکه آن فعل را بجا آورد و اگر مشتغل بفعل
دیگر شده باشد رجوع بان فعل لازم نیست و بنا میگذارد باینکه آن فعل را
بجا آورده است و ثمره نماز در بجای آوردن در اشتغال از فعل بفعل
دیگر و عدم اشتغال از آن در آن خفا و اشکالی هست پس راه راست آنکه

واضح

واضح شود تفصیل آن بدانکه هرگاه در حال قیام شک کند که نیت کرده
است یا تکبیرة الاحرام یا حمد یا سوره را خوانده است یا رکوع را کرده
است یا نه واجبست در جمیع احوال که بجا آورد آنها را و هرگاه شک کند
در بین تکبیرة الاحرام که نیت کرده است یا نه یا اینکه در قرائت باشد
و شک کند در تکبیرة الاحرام یا اینکه در رکوع باشد و شک در قرائت
کند یا اینکه در سجود باشد و شک در رکوع کند پس در اینصورت اعتباری
باین شک نمیباشد و بنا میگذارد که فعل سابق را بجا آورده است و آنچه
مذکور شد مشهور بین علماء امامیه است و آنچه نقل شده از بعض علما
که هرگاه شک تعلق بگیرد بدو رکعت اول چه رکن باشد چه غیر رکن
نماز باطل است و این ضعیف است و اما هرگاه مشغول سوره بوده باشد
و شک کند در حمد یا بعضی اجزاء یا صفات حمد پس در وجوب رجوع
بان خلاف است و اقوی عدم وجوبست و هرگاه شک کند در قرائت
بعد از دخول در قنوت پس ظاهر آنست که اینشک اعتبار ندارد در
واجبیت اتیان بقرائت و هرگاه در بین خم شدن برکوع شک در قرائت
کند نیز اعتبار ندارد و هرگاه در بین خم شدن بسجود شک کند در ر
کوع اعتبار ندارد و هرگاه بعد از بلند کردن سر از سجود یا در بین
برخواستن از سجود شک کند از سجده ظاهر آنست که واجبست اتیان بسجود
و این حکم برخلاف قاعده بتقریب نص صحیح است و هرگاه داخل در تشهد

باشد و شک کند در سجود اعتبار ندارد و دور نیست که هرگاه در حمد
یا سوره باشد و شک کند در جزئی که پیش از آن باشد آن شک نیز اعتبار
ندارد پس واجب نیست اتیان بایه یا بکلمه که قبل از آن گذشته باشد
و محل آن نیز گذشته باشد پس اگر رجوع کند بان مشکوک فیه در
صحت نماز اشکال است اقوی بطلان است و اگر محل شک باقی باشد
و بعمل آورد مشکوک فیه را و بعد از آن معلوم شود که آنچه کرده است
زیاد شده پس اگر آن زیادی رکن باشد نماز باطل است و اگر غیر رکن
باشد صحیح است و آن زیادتی عیب ندارد و اگر در بین رکوع جزم کند که
رکوع را پیش کرده بود پس بعض علما گفته اند بهمان نحو که خم میباشد
پایین برود بسجده نماز صحیح است و بعضی حکم ببطلان کرده اند و این
قول اقویست و احوط اتمام است با اعاده مقام پنجم در خللیست که
واقع شود در رکعات نماز پس اگر زیاد کند رکعتی را در نماز باینکه
ظهر را پنج رکعت کند نماز باطل است چه عمدا باشد یا سهوا اگرچه
در رکعت چهارم تشهد خوانده باشد یا نه و چه نشسته باشد در رکعت
چهارم بقدر تشهد یا نه در جمیع احوال نماز باطل و اگر کم کرده باشد
یک رکعت را نیز باطل است و اگر سهوا کم کرده پس اگر متذکر شود قبل
از فعل منافی نماز آنچه باقی مانده بجای آورد و بر آن چیزی نیست
و اگر فعل منافی بعمل آورده و بعد از آن متذکر شود پس افضل آنست

افعالی

افعالی باشد که موجب بطلان نماز عمدا باشد نه سهوا مثل حرف زدن
و خندیدن و فعل کثیری که موجب محو صورت نماز نباشد پس نماز
باطل نمیشود و تتمه نماز را بعمل آورد و اگر آن فعل از افعالی باشد
که موجب بطلان نماز بشود عمدا و سهوا مثل حدث و استدبار قبله
و فعل کثیر که ماحی صورت نماز باشد پس در این صورت اشهر و اقوی
بطلان است و واجبست اعاده آن و اگر خلل باعتبار شک در رکعات
باشد بانکه ترجیح نتواند داد باینکه شک کند که دو رکعت است یا
یک رکعت پس اگر این شک حاصل شود در نماز دو رکعتی یا سه رکعتی
باطل است و اعاده آن لازم است و نیز نماز باطل است هرگاه شک
کند در نماز چهار رکعتی در دو رکعت اول و یا اینکه شک در عدد
رکعات و همچنین نماز باطل است هرگاه در بین نماز شک کند که
نیت ظهر را کرده است یا عصر را یا اینکه نماز فریضه صبح را نیت کرده است
یا نافله فجر را زیرا که نیت و تعیین نماز منوی در صورتیکه منوی
مشترک باشد لازم است و چنانچه اصل لازم است و هرگاه شک
تعلق بگیرد بدو رکعت آخر بعد از جزم باتمام رکعت دویم باینکه سر را
از سجده دویم برداشته باشد پس در این چهار صورت اول
آنست که شک حاصل شود میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین
پس اقوی آنست که بنا را بر سه میگذارد و یک رکعت دیگر را ضم میکند

ونماز را اتمام میکند وبعد از ان یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجای اورد واحوط انست که احتیاط نماید یک رکعت ایستاده را **دویم** هرگاه شک حاصل شود میان سه وچهار در هرجا که باشد بنا را بر چهار میگذارد ونماز را اتمام میکند وبعد از ان یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته میکند **سیم** هرگاه شک حاصل شود میان دو وچهار بعد از کمال سجده دو پس درین صورت بنا را بر چهار میگذارد ونماز را اتمام میکند وبعد از ان دو رکعت نماز ایستاده بجای اورد **صورت چهارم** انست که شک میان دو وسه وچهار بعد از اکمال دو سجده پس درین صورت نیز بنا را بر چهار میگذارد ونماز را اتمام میکند وبعد از ان دو رکعت ایستاده ودو رکعت نشسته میکند وواجبست تقدیم ایستاده بر نشسته بدانکه در هر صورتیکه تعلق بدو داشته باشد باید وسه وچهار را باشد هرگاه شک اتفاق بیفتد پیش از اکمال دو سجده نماز باطل است خواه در بین دو سجده باشد یا پیش از دو سجده خواه در حال رکوع باشد یا در حال قیام زیرا که در این صورت جزم با تمام دو رکعت را ندارد وشک وقتی صحیح میباشد که جزم بتمام شدن دو داشته باشد وباید دانسته شود مراد از شک انست که تردد داشته باشد که هیچ طرف را ترجیح نتواند داد پس اگر ظن ان حاصل شود به یکی از دو بنا میگذارد بر ان ظن چه در رکعت اولی باشد یا دو رکعت اخر بنا را

براشهر

براشهر واقوی وهم چنین است هرگاه ظن حاصل شود در اجزاء ان نماز بنا را بر ظن میگذارد پس اگر ظن ان در رکعات برابر باشد مثل انکه ظن ان برین باشد که این رکعت دویم است یا سیم یا چهارم بنا بر ان میگذارد ونماز را اتمام میکند واگر ظن ان بر ان باشد که یک رکعت زیاد کرده است پس نماز باطل است واگر این ظن حاصل شود قبل از رکوع می نشیند ونماز را اتمام میکند واگر شک حاصل شود بعد از نماز بنقصان یا زیاده بمساوات بنا بر ان میگذارد که صحیح است بنا بر اقوی واما حکم سجده سهو در اینصورت پس مذکور خواهد شد وواجبست شناختن مسائل وشک در نماز چنانچه شناختن باقی افعال وشرایط لازم است وهرگاه مسائل شک سهو را نداند در صحت نماز ان اشکال است وهرچند که شک سهو وارد نشود در نماز بر ان دو قول ببطلان قوة دارد چنانچه بعضی از متاخرین نقل کرده اند از سید مرتضی اجماع اصحاب را بر اینکه شرط است در نماز اینکه مسائل شک را بداند لکن اقوی عدم اشتراط است وواجبست که بعد از شک فکر نماید که شاید یکطرف را ترجیح بدهد چنانچه مستفاد از اخبار است وشهید اول بان فتوی داده است وهرگاه بعد از سلام شک ظاهر شد که نماز تمام بوده محتاج به نماز احتیاط نیست وهرگاه نقص ان ظاهر شود پس هرگاه که ناقص

که باشد تمام میکند از او نماز احتیاط نیز ندارد وهرگاه در بین نماز احتیاط ظاهر شود که نماز تمام بوده است پس اگر در نماز عصر یا عشا باشد این نماز را اتمام میکند ونافله خواهد بود واگر در نماز ظهر باشد پس در جواز اتمام ان اشکال است ونیت دو رکعت که احوط قطع باشد واگر در بین نماز احتیاط موافق ناقص باشد باینکه مثلا شک کرده بود در بین دو وچهار یا مابین دو وسه وچهار ومشغول دو رکعت قیامی شده باشد پس نماز احتیاط را تمام میکند وچیزی بر ان نیست ودو رکعت نشسته را نمیکند بنا بر اظهر واگر در بین نماز احتیاط ظاهر شود نقصان نماز ونماز احتیاط مخالف باشد چنانچه در شک مابین دو وسه وچهار مشغول دو رکعت ایستاده شده باشد وظاهر شود که نماز سه بوده است پس اگر داخل رکعت دوم نشده باشد همان رکعت را تمام میکند که تتمه نماز باشد وهرگاه داخل در رکعت دویم شده باشد وشک کرشود قبل از دخول در رکوع پس ان رکعت را بر هم میزند ومی نشیند وتمام میکند مثل سابق واگر بعد از دخول در رکوع بوده باشد پس در صحت وبطلان نماز دو وجه است وشاید که وجه اول خالی از قوت نیست ولکن احوط اتمام نماز است با اعاده اصل نماز بعد از اتیان بمبطل واگر بعد از نماز احتیاط ظاهر شود نقصان نماز ونماز احتیاط موافق نباشد

احوط انست که اصل نماز را اعاده نماید واگر شک مکرر شود در یک نماز مثل اینکه شک کند میان چهار وپنج بعد از اکمال دو سجده وبنا گذاشت باینکه تشهد بخواند پس شک کرد میان سه وچهار وبنا بر اخر میگذارد وشک اول اعتبار ندارد واگر شک کرد مابین سه وچهار در حال قیام بنا را بر چهار گذاشت ودر حال تشهد شک کرد که شک حاصل شده باشد میان سه وچهار یا اینکه مثلا ظن بچهار بود بنا را بر شک میگذارد وعمل شک بجای اورد واگر بعد از نماز شک کند در اعداد رکعات نماز هرچند که شک میان یک ودو بوده باشد اعتبار ندارد واگر شک کند در میان دو وسه بنا را گذاشت وبعد از ان شک کرد که شک بعد از اکمال دو سجده بود یا پیش از اکمال این شک اعتبار ندارد وقرار رسید مدکه بعد از اکمال بوده است وعمل شک میکند واگر در حال ایستاده شک کند در شک پیش میان دو وسه بوده یا میان دو وچهار یا میان دو وسه وچهار بوده پس ظاهر ان است که این شک موجب بطلان نماز است واگر شک کند بعد از فراغ نماز در اینکه موجب شک در نماز چهار رکعتی بوده یعنی شک میان دو وسه وچهار بود یا دو رکعتی بود که شک میان دو وچهار باشد یا اینکه بود که شک میان سه وچهار باشد پس اگر اکتفا بیک رکعت یا لزوم عمل باکثر که دو رکعت نشسته باشد یا بطلان واعاده نماز سه وجه

کہ صفات سلبی آمد حق بری دانا جہ
وز صفات نقص میباشد منزہ کردگار

است وقول وسطست ولکن احوط انست که یکرکعت ایستاده ودو
رکعت نشسته بکند وبعد ازان اعاده اصل نماز را نماید واگر نماز
باشد وشک حاصل شود در اعداد رکعات نماز حکم انرا ندانسته
باشد ومشغول نکرده باشد بی مخیر است اینکه بنا را بر نقص میگذارد
ونماز را تمام میکند یا اینکه بنا را بر تمام میگذارد وسلام میگوید
وبعد ازان از مجتهد سؤال میکند اگر موافق فتوای مجتهد باشد
صحیح است واگر موافق نباشد اعاده واجب است وشک در افعال
وتردد در ان مثل تردد در رکعات است پس اگر متردد باشد در اینکه
شک در حمد کند در اثنای سوره باید که برگردد یا بگذارد پس مخیر است
که برگردد حمد را بخواند واینکه بگذارد بجزم تردد حکم ببطلان نمیشود
واگر شک حاصل شود در رکعات در مواضعیکه مخیر باشد میان قصر واتمام
مثل بجا مکه ومدینه وکوفه وحایر امام حسین مثل اینکه شک کند بعد
از اکمال سجدتین میان دو وسه پس در ین سه وجه است اول اینکه
حکم بصحت نماز شود بنا را بر سه بگذارد وتمام کند نماز را وعمل احتیاط
بعمل اورد چه در اول نیت قصر را داشته باشد یا نیت تمام دوم اینکه حکم
ببطلان شود ونماز را اعاده نماید سیوم انکه اگر در اول نیت قصر داشته باشد
نماز باطل است واگر نیت اتمام را داشته نماز صحیح است وبنا را بر سه میگذارد
وعمل مذکور را بجای اورد شاید که اظهر تخییر باشد میان گذاردن کثیر الشک

بوده

بودن این شخص تامل دارند بعض اصحاب اظهر انست که این شخص کثیر الشک
باشد پس در مرتبه چهارم عمل نمیکند بشک والحوهرگاه سه نماز بکند بدون
شک پس بعضی گفته اند که از کثیر الشک بودن میرود وعمل بقاعده
شک میکند واین قول قوتی دارد نظر بمضمون حدیث صحیح وارد شده است
که هرگاه شک کند شخصی در هر نماز کثیر الشک میباشد وهرگاه کسی
کثیر الشک در فعل مخصوص باشد پس اظهر انست که حکم ان تعدی
میکند بغیر ان فعل مثل اینکه مابین یک ودو بسیار شک میکند ولی
شک در چهار وپنج حکم کثیر الشک بر این جاریست وهم چنین هرگاه شک
کند در بعض افعال ووقت ان باقی باشد پس لازم نیست اینکه بعمل
اورد ان فعل را بلکه در ونیست اینکه کثیر الشک در نماز در وضو
نیز شک ان اعتبار ندارد هرگاه شک کند در اثنای وضو در فعلی
از افعال ان وهرگاه شک کند در نماز نافله مخیر است میان اینکه بنا
بر اقل بگذارد یا بر اکثر واول افضل است مقام چهارم در بیان مواضع
وجوب دو سجده سهو است واحکام ان بدانکه واجبست دو سجده
سهو در شش موضع اول هرگاه فراموش کند یک سجده را در نماز بعد
از رکوع متذکر شود واجبست قضای ان باد وسجده سهو دوم هرگاه
فراموش کند تشهد را در نماز چه اول باشد یا اخیر واجبست قضای
تشهد بعد از نماز ودو سجده سهو از برای ان ودور نیست که نسیان

اہل مذہب باشد این اعتقاد منکرش
خارج از مذہب بود این بے پروا بود

بعض اجزاء مثل تشهد باشد در وجوب قضاء ووجوب دو سجده
دو سهو از برای ان واتیان بان احوط است سیم هرگاه حرف یا
در نماز بد وحرف سهوا نموجب دو سجده سهو است وهم چنین واجب
است دو سجده سهو هرگاه تکلم کند بگمان اینکه از نماز فارغ
شده است وبعد معلوم شود که از نماز باقی مانده است پس واجب
است باتیان باقی مانده ودو سجده سهو چهارم هرگاه سلام گوید در
نماز در غیر موضع ان موجب دو سجده سهو میشود پنجم هرگاه شک کند
میان چهار وپنج بعد از اکمال سجدتین پس نماز را تمام میکند وبعد از ان
دو سجده سهو را بجا اورد ودر هرگاه شک کند در حال قیام
باشد چه مشغول قرائت باشد یا نه قیام را بر هم میزند ومی نشیند
تشهد میخواند وسلام میگوید وبعد ازان یکرکعت ایستاده یا دو رکعت
نشسته میکند زیرا که این شک بر میگردد به سه وچهار واظهر در اینحال
علم وجوب سجده سهو است واحوط اتیان بسجده سهو است واگر شک
مابین چهار وپنج در بین رکوع وسجود پیش از سر برداشتن از سجده
دوم واقع شود پس در صحت وبطلان نماز چنین خلاف است اقوی
بطلان است واگر نماز را تمام کند وبعد ازان اعاده نماید احوط است
ششم از مواضع ان بنا بر قولی که خالی از قوت نیست قیام در موضع
قعود است وقعود در مواضع قیام است پس اگر فراموش کند تشهد را

باسجده

یا سجده را پس برخیزد ومتذکر شود که تشهد را یا سجده را بعمل نیاورده
است برمیگردد وبعمل می اورد وبعد ازان نماز دو سجده سهو بعمل
می اورد احتیاطا ولکن اتیان بسجود سهو است در هر زیادتی ونقصانی
که در نماز بعمل اید نماز چو بمنزله قطع باشد یا انست که شک در زیادتی
ونقصان داشته باشد واما کیفیت سجده سهو پس انست که نیت کند وقت
وضع جبهه بر زمین وجوبا وتعیین سبب ان را از هر سهوی که واقع
شده هرگاه موجب سهو متعدد باشد ومخیر است در ذکر سجده مابین
اینکه بگوید بسم الله وبالله وصلی الله علی محمد واله یا اینکه بگوید
بسم الله وبالله اللهم صل علی محمد وال محمد یا اینکه بگوید بسم الله
وبالله السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته
ودر بعضی نسخ وحدیث السلام علیک بزیادتی واو میباشد وظاهر
انست که هر یک مجزی باشد وظاهر انست که ذکری مذکور شده واجب
باشد وسجود بدون ان مجزی نباشد وهم چنین که ذکر دیگری باشد
از اذکار وواجبست که بعد از سجده اول بنشیند باستقرار وبعد
بسجده دوم برود وواجبست بعد از سر برداشتن هر دو سجده تشهد
بخواند باین نحو که اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول
رسول الله اللهم صل علی محمد وال محمد السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
ودر اجزاء تشهدی که در نماز خوانده میشود اشکال است وبعضی گفته اند

بوجوب تشهدی که در نماز خوانده میشود دلیل معتمدی ندارد قوی
قول بوجوب تشهد خفیفه است بر وجهی که مذکور شد واجب است
اینکه مبادرت نماید بعد از تسلیم نماز بدون فعل سهو بدون
بدون فاصله و اگر فراموش کند سجده سهو را هر وقت که متذکر
شود واجب است که بعمل آورد و اگر عمدا ابطال نماز فعل منافی بعمل
آورد در صحت نماز اشکال است و شیخ و طایفه حکم ببطلان کرده اند
و اشکال از فوت نیت و هر چند که اظهر اکثر علما صحت است و ظاهر اینست
که جمیع انچه که معتبر است در سجود نماز از شرایط و استقبال قبله
و ستر عورت و سجود بر اعضای هفتگانه و غیر اینها در این نیز معتبر است
و هرگاه شک کند که شک کرده است یا نه این شک اعتبار ندارد
و هرگاه در نماز احتیاط شک کند سهو و مبنای اصحاب بلکه ظاهر علامه
اجماع و اتفاق است بر اینکه بنا میگذارد که بعمل آورده است و اگر شک
در زیادتی از ماموربه بنا میگذارد بر صحت نماز که زیاد از مامور
به نیست مطلب دوم در نماز قضا است بدانکه واجب است قضای هر نماز
از نمازهای یومیه فریضه هرگاه فوت شود از کسی که مکلف و مسلم باشد
چه عمدا باشد چه سهوا چه بواسطه خواب یا بواسطه مستی که باختیار
خود خورده و موجب مستی آن شود و لازم نیست قضای نماز بر حایض
و نفسا و طفل و دیوانه و کافر هرگاه اسلام آورد در وجوب قضای

نماز

نمازی که فوت شده باشد در حال بیهوشی خلاف است اشهر و اظهر عدم وجوبست
و هرگاه خود موجب بیهوشی شود اقوی وجوب قضا است و هرگاه نماز
فوت شود بجهت عدم تمکن از بجا آوردن در وجوب قضای آن خلاف است
شاید که اظهر عدم وجوب باشد احوط قضا است و واجب است ترتیب
ما بین نمازی که فوت شده باشد بهمان وضع که فوت شده باشد از آن هرگاه
علم بکیفیت داشته باشد پس هرگاه نماز یکروز فوت شده باشد بترتیب
حاضره بجا آورد پس اگر نماز صبح فوت شده باشد از صبح قضا میکند تا عشا
بعنوان ترتیب و اگر دو نماز فوت شده باشد مثل ظهر و عصر یا مغرب
عشا باید قضا کند به ترتیب و هرگاه دو نماز فوت شود از یک روز
و لکن فصل ما بین نمازها باشد مثل نماز صبح و عصر یا اینکه دو نماز
از دو روز باشد پس در وجوب ترتیب در این دو صورت اشکال است
و احوط بلکه اظهر رعایت ترتیب است در این دو صورت و در وجوب
ترتیب هرگاه از میت باشد چه بطریق تبرع باشد یا با استیجار و محل تامل
است اظهر عدم وجوبست و هر چند رعایت ترتیب احوط است با علم با آن
و هرگاه چند نفر از یک شخص نماز استیجار بکنند احوط آنست که در
یکزمان نباشد بر وضعی که اجتماع در نماز نشوند هرگاه معلوم نباشد
بر هر یک که آن دیگری در آن زمان مشغول است یا نه جایز است ایشان
با آن و جایز نیست ایشان با آن با علم بمقارنه بنا بر قول لزوم رعایت ترتیب

و هرگاه علم بترتیب نداشته باشد پس در وجوب تکرار نمازها بنحوی که
ترتیب حاصل شود دو قول است اقوی عدم وجوبست لکن احوط
رعایت ترتیب است و تفاوت ندارد در عدم وجوب ترتیب اینکه
در اول فوات علم بترتیب داشته باشد و بعد از آن فراموش نماید
یا اینکه مطلق علم بآن نداشته باشد و هرگاه معلوم نباشد که این
نماز استیجار از جمله سنتهای ابتلا است یا اینکه از قبیل قضای
آن میت است پس ظاهر جواز ایشان با آن نماز هاست چو بطریق جماعت
باشد یا فرادی بلکه دور نیست که احتیاط در ترک ترتیب باشد زیرا که
ترتیب موجب تاخیر نماز میشود و این تاخیر موجب عقابست و اگر نماز
واجب بر میت باشد یا تاخیر موجب ثوابست اگر میت مشغول ذمه
به نماز نباشد و هرگاه نماز استیجار کند باینکه صیغه اجاره نماز را
نماز را بخواند واجبست اینکه مستحباتی که متعارف موجر بین است
بعمل آورد مگر اینکه تقیید کند در عقد اجاره باینکه فلان مستحب
نمیکنم و اما هرگاه شخص قضای خود را نماید یا اینکه بغیر بعنوان تبرع
بعد از فوت آن قضا نماید نماز ازو الازم نیست بر آن ایشان مستحبات
و احکام نماز را از جهر و اخفات و ستر و سایر و غیر آن تابع نایبست
نه منوب عنه پس اگر نایب مرد باشد یا زن یا بنده یا آزاد باشد جمیع احکام
نماز تابع آن خواهد بود هرچند که منوب عنه مخالف آن باشد مگر در قصر

و اتمام که تابع منوب عنه میباشد و اگر یک نماز از آن فوت شده باشد
و نداند که چه نماز بوده است اظهر آنست که اکتفا نماید بنماز صبح و مغرب
و یک نماز چهار رکعتی و نیت میکند در این نماز آنچه واقع در ذمه او
میباشد و هرگاه جزم داشته باشد که یک نماز چهار رکعتی است یک چهار
رکعتی کافی باشد و احوط در صورت بر اتمام نماز و اعاده و احوط
با اعاده است و اظهر آنست که جایز نیست اینکه بعد از حصول شک
ترک احتیاط را نماید عمدا و نماز را اعاده کند و اگر مقدار پنج رکعت
از وقت باقی باشد و مشغول نماز ظهر شود و بعد از آن شک کند که موجب
نماز احتیاط باشد و پیش از مقدار یک رکعت از وقت عصر باقی نباشد
و مشغول نماز ظهر شود بعد از آن شک کند موجب نماز احتیاط
و پیش از مقدار یک رکعت از وقت عصر باقی باشد پس ظاهر اینست
که مشغول نماز عصر شود و نماز باطل است و باید که بعد قضا
کند اصل نماز ظهر را و اگر فراموش کند نماز احتیاط و داخل
در نماز دیگر شود اظهر بطلان هر دو نماز است و باید که هر دو نماز را
اعاده نماید و واجب است اینکه نماز احتیاط را بعد از فراغ از
نماز بدون فصل بجا آورد پس اگر مشغول تعقیب شود هر چند به
سه تکبیر بعد از سلام باشد حرام خواهد بود واجب است در نماز
احتیاط خواندن و جایز نیست خواندن تسبیحات بنا بر اقوی و جایز نیست

خواندن سوره بقصد اینکه جزو نماز باشد و باطل میشود هرگاه بجا
نیاورد پیش از نماز احتیاط چیزی که موجب بطلان نماز باشد
چه عمدًا باشد یا سهوًا مانند اینکه محدث شود یا اینکه باطل
کند نماز را عمدًا نه سهوًا مثل حرف زدن و خندیدن چنانچه گذشت
وحاصل کلام اینکه هر فعلی که موجب بطلان نماز باشد بجا آورده
پیش از نماز احتیاط مثل استدبار قبله و فعل کثیر و مانند آن موجب بطلان
نماز میشود بنا بر قول اصح و باید که نماز را از اصل اعاده کند و اما
قضای یک سجده و تشهد و صلوات در تشهد پس لازم است که بعد از
سلام فورًا بجا آورده شود و اگر تاخیر کند یا اینکه مبطل قبل از قضای
آنها بجا آورده شود نماز باطل است بنا بر اقوی و اگر فراموش
کرده باشد قضای آنها را واجب است که هر وقت که متذکر شود بعمل
آورد چه در وقت باشد یا خارج وقت بدانکه احکامیکه از شک
مذکور شد مختص است بکسی کثیر الشک نباشد که شک او اعتبار ندارد
باین معنی که قرار میدهد که افعل را کرده است چه در رکعات باشد
یا در اجزای نماز و اگر شک او واقع شود در زیاد از واجب مثل اینکه
شک کند میان چهار و پنج بنا را بر چهار میگذارد و تمام میکند چه
در حال قیام باشد یا غیر آن و ظاهر آنست که در اینصورت محتاج بسجده سهو
نباشد هر چند که قول بوجوب سجده سهو خالی از قوت نیست و احوط آنست که سجده

سهو را در صورت مذکوره بعمل آورد و اگر کثیر الشک عمل کند بمقتضای
شکی که مذکور شد پس ظاهر بطلان نماز است و واجبست اعاده آن و مراد
از کثیر الشک کسیست که در نماز بسیار شک کند بمرتبه که در عرف بگویند
که فلانه شخص بسیار شک میکند پس اگر در یک نماز سه مرتبه شک کند
یا در سه نماز سه مرتبه شک کند پس در علم حاصل شود پس ظاهر
وجوب نماز است هر چند که علامه حکم بسقوط نموده است ولکن
ضعیف است و هرگاه از نماز آیات فارغ شود و هنوز منجلی نشده
باشد پس در وجوب اعاده نماز یا استحباب اعاده یا عدم وجوب و استحباب
سه قول است و قول وسطی وسط است و احوط اعاده است و مستحب
است طول دادن نماز آیات را بقدر آن ولکن بشرط اینکه علم یا
ظن از اخبار اهل نجوم یا غیر آن بطول آن داشته باشد و الا دور
نیست که هرگاه تخفیف ندهد و اعاده نماید اولی باشد و مستحبست
خواندن سوره های طولانی مثل یس و نور بشرط ظن بوسعت وقت
داشته باشد و مستحب است اینکه سجود و رکوع آن مساوی قرائت
بوده باشد و مستحب است اینکه جهر نماید در جمیع این نماز قرائت و
اذکار و سنت است اینکه این نماز را در زیر آسمان نماید اگر در مسجد
نماید چنانچه پیغمبر کرده اند بهتر است **فصل** در بیان فضیلت نماز
جماعت بدانکه فضیلت نماز جماعت چه امام باشد یا ماموم

بسیار است و ترک نماز جماعت سنت بسیار دارد و در حدیث
صحیح از امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده است که نماز جماعت زیادتی
دارد بر نماز منفرد به بیست و چهار درجه در حدیث دیگر از امام
رضا منقول که سئول کردند از آن امام که نماز مکتوبه در مسجد کوفه
بانفراد افضل است یا با جماعت در غیر مسجد کوفه حضرت فرمودند
که نماز جماعت افضل خواهد بود با وجود اینکه در بعضی اخبار
منقول است اینکه نماز در مسجد کوفه افضل است از هزار نماز پس
نماز جماعت افضل خواهد بود از هزار نماز و در حدیث معتبر از ابی
سعید خدری از پیغمبر منقول است که فرمودند که آمد جبرئیل نزد من
با هفتاد ملک بعد از نماز ظهر پس گفت یا محمد خدا بدرستیکه برو ورد گارت
سلام میرساند و دو هدیه فرستاده است از برای تو پس پیغمبر پرسید
آن دو هدیه چه چیز است جبرئیل گفت سه رکعت نماز وتر است و نماز
پنجگانه با جماعت گفتم یا جبرئیل چه چیز است از برای امت من در نماز
جماعت جبرئیل گفت هرگاه دو نفر باشند مینویسد خدا هر رکعتی یکصد و پنجاه
نماز و هرگاه سه نفر باشند ششصد نماز و از برای چهار نفر از برای
هر یک بهر رکعتی ثواب هزار و دویست نماز و اگر پنج نفر باشند بهر
رکعتی دو هزار و چهار صد نماز و اگر شش نفر باشند نوشته میشود
ثواب چهار هزار و هشتصد نماز و اگر هفت نفر باشند نه هزار و دویست

نماز و اگر نه نفر باشند سی و شش هزار و چهار صد نماز و اگر ده نفر بهر رکعتی
هفتاد و دو هزار و هشتصد نماز و هرگاه زیاده از ده نفر باشند
پس اگر جمیع دریاها مرکب و درختها قلم شوند و جن و انس با ملائکه
کاتب شوند قدرت نخواهند داشت که بنویسند ثواب یک رکعت را
یا محمد یک تکبیر که درک کند مومن با امام بهتر است از شصت
هزار حج و عمره و بهتر است از دنیا و آنچه در اوست بهفتاد
هزار مرتبه و یک رکعتی که نماز کند مومن با امام بهتر است از صد هزار
دینار یعنی اشرفی طلائی که تصدق کند بر مساکین و یک سجده او بهتر
اشیا و به پنج نماز است واحوط در ثانی به سه نماز است و هرگاه یک نماز
در سفر از آن فوت شده باشد پس در وجوب سه نماز یا دو نماز
دو قول است و قول بوجوب دو نماز یک نماز مغرب و یک دو رکعتی
دور نیست و هرگاه نماز بسیار از شخص فوت شده باشد که عدد آنها را
نداند و چه بسیار پس اگر عدد آنها را اول میدانست و بعد فراموش
کرده واجبست بر آن قضا کند بقدری که علم حاصل شود که آنچه
بر ذمه او بوده بجا آورده و کافی نیست در اینجا عمل کردن بظن با اینکه
مجموع قضا را بجا آورده است و هرگاه نماز بسیاری فوت شده
باشد و مقدار آنها را نداند و نه اول وقت را پس قضا میکند بقدر
یقین چنانچه بداند که ده نماز از ده روز از آن فوت شده و شک دارد

باشد دو زیاده ارد نمازکه فوت شده باشد پس ظاهر انست که قدری
یقین دارد همان قدر لازم است و زیاده بر ان لازم نیست و اگر نمازی
که فوت شده غیر محصور باشد عرفا باینکه مقدار ان معلوم نباشد
پس مشهور انست که اینقدر قضاء میکند که ظن غالب حاصل شود
باداء ان بعضی قایل شده اند که اینقدر قضا میکند که علم باداء
ان حاصل شود بعضی قایلند باینکه هر قدری که فوت یقین ان را دارد
قضا نماید لازم است و زیاده لازم نیست و این قول در غایت قوت
میباشد و لکن احوط بلکه اظهر قول مشهور است و غایت احتیاط
تحصیل علم است باداء قضاء ان با تمکن از ان و هرگاه نماز قضا
جز نماز بر ذمه کسی باشد پس در فوری و موسع بودن اختلاف است
و اقوی قول اخیر است و بنابر این پس نمازی که وقت ان داخل شده
باشد در اول وقت میتواند کرد هرچند که نماز قضا بر ذمه او باشد
و لکن تقدیم قضا بر او مستحب است بلکه احوط خصوصا در صورتیکه
یک نماز قضاء بر ذمه او باشد یا اینکه نمازیکه فوت شده است از
همان شبانه روز باشد که مذکور شده است ان را زیرا که در این
صورت بایدباحتیاط کرد تقدیم قضا را بر اداء و هرگاه در وقت
نماز اداء شک داشته باشد نماز اداء را انجا باید اورد و نیت
در اینوقت تقدیم قضا و باطل است مطلب دوم در نماز ایات

و در ان سه بحث است بحث اول در سبب آنست بدانکه واجبست
نماز ایات نزد شیعه بسبب گرفتن ماه و خورشید چه بعض انها
بگیرد یا کل انها و همچنین واجبست بسبب زلزله و اظهر چنانچه اکثر
بر ان رفته اند واجبست نماز ایات بسبب هر چیزی که ظاهر شود
از اسمان که موجب خوف اکثر مردم شود بمقتضای
عادت از بادهای سیاه و سرخ و تاریکی بسیار که موجب خوف
مردم میشود پس ظاهر وجوب نماز است نیز بر ان کسی که خوف نکند
و ظاهر انست که نماز خسوف و کسوف افتاب از جمله نمازهای موقت
و ابتدای وقت انها از ابتدای شروع در گرفتن است و اما در
اخر وقت انها خلاف است و اکثر فقها ظاهرا بر اینند که اخر وقت
ان شروع در انجلا است و قول اول احوط است پس هرگاه شروع
کرده باشد در انجلا است نماید نیت اداء و قضاء نکند و هرگاه
محقق شود خسوف یا کسوف و بعد از ان غایب شود در افق یا پنهان
شود در عقب ابر و معلوم نشود که منجلی شده است یا نه حکم میشود
بعدم انجلاء و نماز را اداء میکند تا اینکه جزم کند بانجلاء و هرگاه
دو نفر عادل از منجم خبر بدهند باینکه مدت مکث خسوف یا کسوف
مثلا یکساعت خواهد بود جایز است رجوع بایشان هرگاه از قول
ایشان علم حاصل شود خبر ایشان قطع نظر علم باشد و هرگاه خبر ایشان

وجایز است که اکتفا ببعض سوره نماید بعد از حمد باینکه یکسوره
کامل بخواند بعد از حمد در رکعت اول تا تمام شود و در رکعت
دویم نیز باین نحو عمل اورد و در صورت تبعیض سوره اعاده حمد
نکند بلکه از همان موضع که مانده بخواند از همان سوره تا اینکه مجموع
سوره در رکعت تمام شود و جایز است که در یک رکعت پنج حمد و
پنج سوره بخواند و در دیگری یک حمد و سوره را تبعیض نماید و جایز
است که در یک رکعت در بعض رکعات حمد و سوره بخواند و در
بعض دیگر اکتفا ببعض سوره نماید و ظاهر انست که یکسوره را در
هر دو رکعت بعضا باستقلال با اعاده حمد میتواند خواند و لازم است
که در تبعیض اینکه از انچه بلابه بناشد بلکه هرگاه سه کلمه باید و کلمه بلکه
یک کلمه را بخواند کافی باشد بلی در هر رکعتی باید یک سوره تمام شود
و مستحب است اینکه با جماعت کرده شود هرگاه تمام گرفته باشد نماز
جماعت در ان مستحب موکد است و هرگاه ماموم درک کند امام
را در رکعت اول پس باطل نیست و هرگاه درک کند در رکوع دویم
پس در جواز ان و صحت جماعت ان اشکال است و احوط بلکه اقوی
عدم اقتداء نماز جماعت هرچند که دلیل ان خالی از مناقشه نیست
بحث سیم در توابع و لواحق انست بدانکه نماز ایات واجبست بر مسافر
و حاضر و مرد و زن و مستحب است تمرین اطفال ممیز بر این نماز مثل سایر

نمازها و هرگاه جمع شود نماز یومیه با خسوف و کسوف پس اگر وقت
یکی از این دو تا مضیق باشد واجبست تقدیم مضیق بر موسع و اگر هر دو
وقت موسع باشد اشهر و اظهر تخییر است در اتیان بهر یک و بعضی قایل
اند بلزوم تقدیم یومیه و ان احوط است و اگر هر دو مضیق باشد
واجبست تقدیم نماز یومیه و کافی است در ثبوت تنگی و وسعت وقت
حصول ظن یا جزم از اجتهاد خود مکلف باشد و هرگاه تنگ شد یا
وقت نماز واجب و مشغول نماز شود پس منجلی باشد تا یا افتاب
پس اظهر وجوب قضاء نماز ایات چه تقصیر کرده باشد در تاخیر
واجب یا در تاخیر نماز ایات یا در هر دو یا تقصیر نکرده باشد چنانچه
هرگاه تاخیر کرده باشد نماز واجب بجهة حیض یا بیهوشی یا بعدم بلوغ
یا بجهة نسیان یا بجهة اسلام یا غیر این زیرا که در جمیع قضا و نماز
آیات لازم است و بعضی قایل شده اند در صورت علم تقصیر عدم
نماز ایات را و ان ضعیف است و اما حایض و نفسا در زمان
خسوف و کسوف پس ظاهر انست که قضاء ان بر ایشان لازم نباشد
و اما هرگاه زن در زمان زلزله حایض باشد پس در وجوب نماز
زلزله بعد از انقضاء زمان حیض یا عدم وجوب ان دو وجه است
و نیافتم احدی را از اصحاب که تصریح بان نفیا یا اثباتا کرده باشد
لکن اظهر نزد حقیر قول بوجوب و همچنین هرگاه جاهل بزلزله باشد

ایشان افاده علم را نکند پس در قبول قول ایشان خالی از قوتی نیست اشکال
و قبول کردن قوتی دارد و هرگاه خبر بدهند دو نفر عادل باینکه
در فلانه وقت کسوف یا خسوف میشود در انوقت مانعی حاصل شود
که دیده نشود قبول قول ایشان دارد در اینصورت احتیاط در فعل
نماز است و هرچند لزوم نداشته باشد و هرگاه افاده جزم
بکند پس ظاهر وجوب نماز است و همچنین است هرگاه علم حاصل از
خبر واحد پس ظاهر وجوب نماز است و وقت آیاتی که موجب خوف
باشد مثل باد سرخ و سیاه غیر زلزله از وقت شروع است تا اینکه ساکن شود
و هرگاه وقت کسوف و خسوف و آیات غیر زلزله کمتر از مقدار اقل
واجب نماز باشد پس در وجوب نماز تامل است و اقوی عدم وجوب است
و احتیاط در فعل نماز است و اما نماز زلزله پس ظاهر آنست که موقت
نباشد بلکه در جمیع عمر ادا خواهد بود و اظهر عدم فوریت نماز زلزله
است هرچند که احوط آنست که تاخیر نکند و هرگاه ترک کند کسوف را
با علم بان عمدا یا احتراق کلی یعنی همه ان گرفته باشد واجبست
قضای ان هرگاه ترک نماز را کرده باشد نسیانا پس اشهر و اقوی
وجوب قضا است هرچند که بعض ان گرفته باشد و قول بعدم وجوب
قضا در صورت نسیان هرگاه بعض ان گرفته باشد یا عدم وجوب قضا
هرگاه ترک نماید از روی عمد یا وجوب قضا هرگاه علم بان نداشته باشد

ضعیف است و هرگاه جاهل باشد بکسوف و بعد از ان علم بهم
رساند پس هرگاه مجموع ان گرفته باشد قضای ان واجب است و هرگاه
بعض ان گرفته و مطلع نشود بر این اقوی آنست که قضای ان لازم نیست
هرچند که احوط لزوم قضا است در اینصورت نیز باینکه جماعتی
از اعیان قدما مثل صدوقان و شیخ مفید فتوی به لزوم قضا داده
اند **مبحث دویم** در بیان کیفیت این نماز است بدانکه کیفیت این نماز
آنست که اذان و اقامه ندارد بلکه تکبیرة الاحرام میگوید و نیت میکند
که دو رکعت نماز کسوف یا خسوف یا زلزله میگذارم واجب قربة
الی الله و باید تعیین نماید از خسوف و کسوف و زلزله و اداء و قضا
زیرا که تعیین در نیت عبادت هرگاه مشترک باشد لازم است و
بعد از ان یک حمد و سوره میخواند و تکبیر میگوید و رکوع میکند
و بعد از ان سر بر میدارد و تکبیر میگوید و رکوع میکند و بعد از ان
حمد و سوره میخواند و تکبیر میگوید و قنوت میخواند و بعد نیز تکبیر
میگوید و رکوع میکند تا اینکه پنج رکوع بعمل اورد و بعد از ان
میگوید سمع الله لمن حمده و دو سجده میکند و بعد از ان برمیخیزد و
حمد و یک سوره میخواند بکیفیتی که در رکعت اول مذکور شد و بعد از ان
تشهد میخواند و سلام میدهد و قنوت بعد از قرائت دویم و چهارم و ششم
و هشتم و دهم مستحب است و جایز است که بقنوت کند بعد از پنجم و دهم

و فعل محرمات و معتبر است در تحقق عدالت اجتناب از گناهان
کبیره مثل زنا و لواطه و شرب خمر و قتل نفس و مانند ان پس بمجرد
بجا اوردن یک گناه از گناهان کبیره از عدالت بیرون میرود
پس هرگاه توبه کند و در خود حالتی را ببیند که مرتبه دیگر ان
گناه را بعمل نیاورد پس رجوع خواهد کرد بمرتبه عدالت و هرگاه
بجا اورد گناه صغیره را مثل نگاه کردن بنامحرم پس هرگاه مصر
بان باشد چه گناه صغیره از یک جنس باشد یا از دو جنس
پس از عدالت بیرون میرود مگر اینکه توبه کند و در خود
بیابد که من بعد اصرار بران معصیت نخواهد کرد و هرگاه اصرار
براین نداشته باشد و بر سبیل ندرت بعضی معاصی صغیره از او
صادر شود مثل زدن اطفال و بدرفتاری با ایشان پس ظاهر
ان است که منافی عدالت نباشد هرگاه در باب بران عزم نکند
هر گناه که باشد و توبه از ان بران واجب باشد و معتبر است در
تحقق عدالت انکه افعالی که مشعر بر دنائت نفس و پستی رتبه و بی مبالاتی
در امور بوده باشد از ان بسیار بعمل نیاید مثل تقلید مردم کردن
و افعال و اقوال بسیاری که مردم را بسیار بخندانند و بی حرمتی
بمردم مثل گرفتن در معاملات جزئی مانند انکه یک پول سبزی
بخرد و اصرار کند که بیشتر بدهد با انکه چیز بیشتر میفروشد و یک حبه مثلا

که میدهد

که میدهد یا انکه در بازار چیزی بخورد چنانچه در راه میرود یا انکه
میان مردم بی زیر جامه بیرون برود و این امور نسبت باشخاص
و ازمان و بلاد تفاوت دارد زیرا که در بعض بلاد بعض
امور از بعض اشخاص در بعض امور است عیب ندارد زیرا که امثال
این امور هرگاه بسیار از ان بعمل اید رفع وثوق و اعتماد از ان
میشود و در غیبت که هرگاه ترک جمیع سنن و آداب را نماید بنحوی که
مشعر باشد بر بی مبالاتی در دین شریعت و بی رغبتی به کمالات شرع
نیز منافی عدالت باشد و هرچند که در تعیین ان تامل است مگر
در صورتیکه خوف ان باشد که ترک انها منجر شود بفعل بعضی از معاصی
زیرا که ظاهر آنست که منافی عدالت باشد چنانچه دائما ترک نوافل
و جماعت را نماید بدون عذر و با تمام انها که در شرع وارد شده
است و اما اتیان ببعض مستحبات که در بعض بلاد مهجور باشد
از قبیل سرمه کشیدن و مانند ان ظاهر آنست که مخالف مروت و منافی
عدالت نباشد بلکه ظاهر انست که عرفا مستحسن باشد بلکه دور نیست
که بعض مستحبات از قبیل ملازمت جماعت و محافظت اول وقت نماز
چنانچه جمعی از اصحاب و از بعضی اخبار ظاهر میشود داخل در مفهوم
عدالت باشد و اما وجوهی که بان ثابت میشود عدالت شخصی که
توان اقتدا در نماز بان نماید یا انکه حضور ان طلاق بگویند

وبعد از آن علم حاصل شود با امام در نماز جماعت بهتر است از آزاد کردن
صد فرد بنده و نیز در اخبار وارد شده که تارک نماز جماعت بدون
علت حلال است و از عدالت بیرون میرود و واجبست بر مردم که
از آن دوری نمایند و ظاهر انست که امثال این اخبار محمول بر کراهت
مغلظ بوده باشد و در حدیث وارد شده است که کوری عرض
کرد بخدمت پیغمبر که خانه من دور تر از مسجد است و صدای موذن را
نمیشنوم ولکن کسی ندارم مرا بمسجد ببرد حضرت فرمودند بگیر
یکسر ریسمانی بگیر و یکسرش را در مسجد به بند و یکسرش را در منزل
به بند و بنماز جماعت حاضر شو بالجمله احادیث بسیار در ترغیب
و تحریص آن وارد شده است مطلب دوازدهم در بیان محل نماز
جماعت است بدانکه نماز جماعت واجبست در نماز جمعه و نماز
عید فطر و عید اضحی با وجود شروطی که معتبر است در وجوب آنها
و در غیر این سه نماز نزد شیعه بالاصالة نماز جماعت واجب نیست
بلکه گاهی واجب میشود بسبب نذر و مانند آن از عهد و یمین و نیز
واجبست نماز جماعت بر کسی که بقرائت حمد و سوره عاجز باشد
و عاجز از تعلیم باشد و متمکن از اقتدا بامام بوده باشد چه
جهل قرائت از اصل قرائت باشد یا اینکه حروف را از مخارج ادا
نکند و عجز از تعلیم چه بجهت طول تعلیم کردن باشد یا باعتبار

تنگی

تنگی وقت و مستحب است نماز جماعت در نمازهای پنجگانه شبانه
روزی و موکد است در نماز عشا و صبح مستحب است در باقی
نمازهای واجب مثل کسوف و خسوف و زلزله و نذر و نماز تحمل
ولد اکبر از والد و نماز طواف و نماز احتیاط و نماز استیجار هرگاه
صیغه خوانده باشد و واجب شده باشد و تفاوت ندارد میان
اینکه اداء باشد یا قضا بنا بر آنکه در جمیع صور نماز مستحب است و
صحیح نیست نماز جماعت در نمازهای سنت چه مبتدئه باشد
یا راتبه مثل نماز زیارت و نوافل مرتبه یومیه مگر در نماز
عید با عدم اجتماع و نماز استسقا و بعضی گفته اند که در نماز
عید غدیر و احوط بلکه اظهر منع است و اقل انچه که محقق میشود
نماز جماعت بان دو نفر اند که یکی امام بوده باشد و دیگری
ماموم چه هر دو زن باشند یا مرد یا مختلف و کافی است در تحقق
نماز جماعت آنکه امام مکلف باشد و ماموم طفل ممیز و این خالی
از اشکال نیست فصل در شروط اقتدا به نماز جماعت است بدانکه
امام که اقتدا بان میشود در جماعت باید که بالغ و عاقل باشد
و مومن و طاهر المولد پس اقتدا بطفل و دیوانه و ولد الزنا جایز نیست
و شرط شده نیز اینکه امام جماعت عادل باشد و مراد از عادل
آنست که صاحب ملکه قدسیه باشد که منع کند او را از ترک واجبات

یا اینکه قبول شهادت او نماید در مرافعات و ثبوت امور شرعیه
یا اینکه تقلید او را نماید در احکام و مسائل شرعیه چند چیز است
اول معاشرت با شخصی که از افعال مکروه او در مقامات بسیار
در خلوات علم بصلاح و تقدس او حاصل شود بر وضعی که بفهمد
که این کس صاحب ملکه و نفس قدسی میباشد و علم از آن معاشرت
نادر است دویم تحصیل ظن قریب بعلم است بملکه مذکوره از معاشرت
و مخالطه بر نهجی که مذکور شد یا از اشیای که موجب ظن مذکور باشد
سیم شهادت دو نفر عادل است بر اینکه این شخص عادل میباشد
چهارم عادل واحد است بنابر وجهی که خالی از قوت نیست و احوط رعایت
عدد است در تحصیل عدالت و کافی نیست در عدالت ظهور مجرد ایمان
و عدم ظهور فسق و معصیت و لازم نیست تحصیل علم بعدالت بلکه
کافی است حسن ظاهری که حاصل از معاشرت باینکه ظاهر الصلاح و ملازم
جماعت و در مقام اخذ مسائل از مجتهد باشد و از کذب و غیبت
محترز باشد و امور احتیاطیه را بعد از امکان ترک نکند و بالجمله
باید وضعی شود که وثوق و اطمینان بحسن حال او حاصل شود
هر چند که معاشرت باطنی کامل بان نکرده باشد و هرگاه از بعض
آثار که صلاح از آن ظاهر شود بعمل بیاورد و لکن وثوق و اطمینان
حاصل نباشد واجبست معاشرت تا اینکه وثوق حاصل شود پنجم

در اقتدا

در اقتدای شخص عادل است بالخصوص بر نهجی که احتمال بینه با غفلت
بان نه دهند زیرا که این موجب ظن بعدالت او میشود هرگاه شخصی
اولا عادل باشد و بعد از آن فاسق شود و بعد از آن استغفار
کند پس در رجوع عدالت بمجرد استغفار اشکال است و قول
بعدم رجوع عدالت بمجرد اظهار استغفار قوة دارد بلکه ناچار
است از گذشتن زمانی که حاصل شود وثوق باینکه تتبع نماید
افعال و اقوال او را که ظن رجوع عدالت شود و هرگاه بر ماموم
ظاهر شود بعد از نماز فسق امام یا کفر او یا اینکه امام بر غیر وضو نماز
کرده بوده عمداً یا سهواً پس اشهر و اقوی آنست که نماز ماموم صحیح
است و لازم نیست اعاده نماز و احوط اعاده است در صورتیکه
امام بر غیر وضو بوده باشد لازم نیست بر اعلام ماموین بر اینکه
وضو نداشته باشد و اگر ظاهر شود عیب امام در اثنای نماز
بقصد انفراد نماز را تمام میکند و آن نماز صحیح است و جایز نیست
اینکه اقتدای کند شخصی که تکلیف او نماز ایستاده باشد بشخصی که
نماز را نشسته میکند و هرگاه ماموم مرد باشد واجبست که امام
نیز مرد باشد و جایز است امامت زن از برای زن و لکن زن اقتدا
بمرد میتواند کرد بشرط اینکه مردان نباشند و جایز اقتدای متوضی
بامام متیمم و در کراهت آن اشکال است و قول بکراهت دور نیست

وجایز است اقتدای مسافر بر حاضر و اقتدای حاضر بمسافر بنابر اقوی
واشهر وقول بعدم جواز ضعیف وهرگاه مابین امام ومأموم حایلی
باشد که نماز را از دیدن مأموم امام را باشد پس اقتداء بان
امام جایز نیست وهم چنین است هرگاه مابین مأمومین حایل باشد
باینکه صف مؤخر هیچیک را از صف مقدم را نه بینند زیرا که نماز
صف مؤخر باطل است وضرر ندارد حایل بودن نهر وپایهاکه شبستان
ها میباشد ودیوارها که کوتاه باشد که در حال نشستن امام را نه
بینند ودر تحقق حیلوله بغبار بسیار وغلیظ وباب که مشابهت اما
را نه نماید وشیشه وپنجره که امام از عقب ان دیده شود تامل دراول
تحقق است ودر اخیر عدم است وهرچند که احوط در جمیع اجتناب است
واگر حیلوله در اثنای نماز حاصل شود نماز باطل نمیشود ودر
وجوب دفع حیلوله در اثنای نماز با امکان اشکال است والاظهر
لزوم است وباید که نماز را تمام کند واگر بعد معلوم شود که در اول
نماز حایل بوده است اعاده نماز واجبست وهرچند که وقت نماز
خارج شده باشد وضرر ندارد حایل از برای زن پس اگر اقتدا کند
زن بمرد از عقب مثل دیوار پس الاظهر صحت است وجایز نیست که موقف
مأموم اسفل از امام باشد در زمینی که ارتفاع وانخفاض ان
ممکن باشد اما هرگاه پستی وبلندی بطریق انحدار باشد پس ضرر ندارد

انازعیر

در نماز جماعت هرگاه اعلی باشد پستی وبلندی موقف ان از امام
مرتفع تری که باشد بشرط اینکه امام را به بیند یا مأمومین را که
ایشان امام را به بینند پس نماز ان صحیح است ودر مقدار بلندیکه
که مانع از صحت نماز است خلاف است والاظهر انست که موکول
بر عرف باشد واحوط انست که زیاده از یک وجب نباشد وظاهر
انست که اگر جاهل باشد مأموم به پستی زمین وبعد از نماز معلوم
شود که پست بوده نماز را اعاده نماید واگر جاهلا یا سهوا
امام در بلندی ایستاده باشد ودر بین نماز معلوم شود ظاهرا
صحت نماز است ولکن اگر ممکن باشد بدون فعل کثیر اینکه خود را
بکشاند بموضع مساوی در لزوم ان تامل است اقوی لزوم
است وهرگاه مأموم در مکان پست بایستد ظاهر بطلان نماز
مأموم است واما نماز امام پس ظاهر صحت است وضرر ندارد پستی
وبلندی بعض اعضا در وقت سجود واما حکم پستی وموضع سجود
وموضع وقوف مذکور شد وهرگاه زن مأموم در موضع اسفل
وامام مرد در موضع اعلا باشد پس در بطلان نماز زن مثل
مرد تامل است وشاید که قول بصحت اقوی باشد وهرچند که مطلع
نشدم که احدی از اصحاب متعرض شده باشد بصحت یا بطلان
نماز در این مسئله وجایز نیست اینکه امام از مأموم دور باشد بعد مسافتیکه

در عرف از صلاح بجماعت خارج باشد واین شرط در ابتداء نماز
معتبر است نه در اثنای ان پس اگر صفوف پیش نماز ایشان باطل شود
وانخماس باشند که نماز ایشان قصر باشد که دو رکعت دوم سلام
بدهند نماز صفوف عقب صحیح است هرچند که صفوف پیش متفرق
شوند واز اینجا معلوم شد که تباعد مابین بتقریب کثرت صفوف
مضر بنماز جماعت نیست ونیز معلوم شد که لازم نیست اینکه
صفوف متاخره تکبیرة الاحرام را بعد از صفوف متقدمه بگویند
وجایز نیست اینکه مأموم مقدم بر امام بایستد واگر هیچ یک بر
دیگری مقدم نباشد اقوی صحت است وقول بمنع ضعیف است
وهرچند که احوط انست که در عقب بایستد ودر صورتیکه مأموم
یکنفر باشد در جانب راست امام بایستد واگر در جانب چپ بایستد
اظهر صحت است وچون بعضی از علما در این صورت قائل به بطلان
شده اند واحوط ترک است وهرگاه مأموم یکزن باشد باید متاخر
از امام بایستد وهرگاه جمعی باشند مستحب است اینکه در عقب امام
بایستد ولکن مستحب است اینکه در جانب راست امام بایستد
فصل در بیان احکامیست که تعلق دارد بکیفیت نماز جماعت وان
چند چیز است اول اینکه نظم نماید باید در افعال یکی باشد پس اگر نظم
وکمیت وهیئت ان مختلف باشد صحیح نیست واقتدا نمیشود بنماز ایات

جمعی

وعیدین وجنازه وهم چنین بعکس نیز جایز نیست وموافقت در رکعات
لازم نیست پس نماز ظهر اقتدا بنماز مغرب وصبح میشود وهریک
ازین نمازها اقتدا بنماز دیگر میشود چه اداء باشد یا قضا یا قصر
یا اتمام واگر مسافر اقتدا کند بحاضر در نماز چهار رکعت در رکعت
دوم سلام میدهد واگر حاضر اقتدا کند بمسافر تمام میکند بقیه
نماز را بعد از سلام امام ولازم نیست در جماعت موافقت
وجوب وندب پس جایز است که اقتدا کند بطریق استحباب بعد از
اداء فریضه وهم چنین جایز است که امامت کند از برای جماعتیکه
نماز نکرده باشد وهرچند که امام بانفراد نماز کرده باشد زیرا که
اعاده ان نیز مستحب است ودر استحباب اعاده نماز جماعت دو مرتبه
چه امام باشد یا مأموم اشکال است واحوط منع است وهم چنین
امام ومأموم نماز را بانفراد کرده باشند پس اعاده ان نماز
بجماعت محل اشکال است واحوط منع است دوم متابعت است
بدانکه واجبست بر مأموم اینکه متابعت نماید امام را در افعال واذکار
وبعضی اقوال مثل تکبیرة الاحرام پس تکبیرة الاحرام بگوید پیش از امام
اقتدا نخواهد بود واگر مقارن با یکدیگر بگویند پس اصح بطلان است
و واجبست اعاده تکبیر ودر جواز مقارنه در باقی افعال ودر قول است
واقوی جواز است ولکن دور نیست که ثواب نماز جماعت در این صورت

کمتر باشد مگر اینکه قصد وقف نموده است که در اینصورت نماز جماعت را
ندارد اگر متابعت را نکند ماموم امام را در افعال باینکه سر از رکوع
بردارد پیش از امام پس اگر عمداً باشد صبر میکند تا اینکه سر بردارد
امام از رکوع و ملحق میشود و اظهر اینست که نماز باطل نمیشود و احوط
اعاده نماز است و اگر عود کند در اینصورت نماز باطل میشود
و اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع بردارد برکوع میرود و با امام
سر از رکوع برمیدارد و این زیادتی در نماز جماعت مضر نیست
پس اگر در صورت نسیان برنگردد و بر حال خود باقی بماند اقوی
بطلان است و همچنین هرگاه پیش از امام سر از سجود بردارد و سهواً
برمیگردد که اگر برنگردد نماز باطل است و اگر عمداً پیش از امام
سر از سجود بردارد حکم رکوع در اینجا جاری میشود و هرگاه بعد از
فارغ شدن امام از قرائت ماموم پیش از امام برکوع برود عمداً
صبر میکند تا امام بیاید و اگر سهواً باشد برمیگردد با امام رکوع
میکند و همچنین هرگاه برود بگمان اینکه امام برکوع رفته است
در اینصورت نیز برمیگردد و هرگاه ماموم در بین قرائت امام
برکوع برود پس اگر عمداً باشد باطل است و اگر سهواً یا بگمان
رکوع امام نماز صحیح است و برمیگردد و با امام رکوع میکند و احوط
اتمام نماز است با اعاده در جمیع صور عمد و اما متابعت در اقوال

واذکار

واذکار مثل ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسبیحات اربع و قنوت
چه واجب باشد یا نه پس اظهر عدم وجوبست و هرچند که احوط
متابعتست بامکان **سیم** از واجبات نماز جماعتست که باید
اقتدا کند بامامی که تعیین اسم یا صفت او را نموده باشد و اگر
نیت اقتدا بامام حاضر یا دانستن اینکه این امام جامع شرایط امامت
میباشد کافی است و هرچند که اسم و صفت او را نداند پس اگر
اقتدا کند بزید و ظاهر شود بعد از نماز یا در اثنای نماز اینکه
عمرو بوده است پس اگر عمرو را عادل نداند نماز او باطل است
و اگر عمرو را عادل بداند نیز اوجه بطلان است و اگر اقتدا
بشخص حاضر نماید باعتقاد اینکه زید است پس ظاهر شود که عمرو بوده
است پس در این نیز احوط بطلان است واجب نیست بر امام
نیت امامت بلی فضیلت نماز جماعت موقوف به نیت است و در
وجوب نیت امامت در نماز جماعت دو قول است اقوی وجوب نیت
اگر ان بابت تعیین مشترک باشد و الا اظهر عدم وجوبست **چهارم**
از واجبات نماز بجا آوردن جمیع واجبات نماز است از افعال
واذکار بر ماموم بغیر قرائت حمد و سوره بشرطیکه نماز جماعت
اهل سنت نباشد **پنجم** از احکام اینست که ماموم هرگاه درک کند
امام را در رکوع هرچند که امام از ذکر فارغ شده باشد بلکه

هرچند سر را قدری بلند کرده باشد و لکن از حد رکوع تجاوز
نکند و لکن احوط اینست که امام از رکوع فارغ نشده باشد نظر
بظاهر بعضی اخبار و فتوی علامه ره و هرگاه درک کند امام را بعد
از رکوع پس تاملی نیست در اینکه درک نکرده است آن رکعت را
و لکن در حصول فضیلت جماعت هرگاه تکبیر بگوید و متابعت
کند امام را در سجود و تشهد تا اینکه سلام بگوید خلاف است
اظهر حصول فضیلت است و هرگاه متابعت کند امام را در
افعال مذکوره بواسطه تحصیل فضیلت واجبست اعاده تکبیرة
الاحرام و هرگاه متابعت کرده در دو سجده یا یک سجده و یا تشهد
ظاهر اینست که محتاج به تکبیرة الاحرام نباشد و هرگاه تکبیر گفت
بقصد اینکه برکوع برسد و نرسید پس در جواز ابطال یا وجوب
متابعت امام را در بقیه آن رکعت و بعد از سر گرفتن نماز را در وقت
است احوط متابعتست و اعاده و تکبیرة الاحرام بعد از آن و
ابطال نماز مشکل است و اگر تکبیر را گفت و هنوز برکوع نرفته
امام سر برداشت از رکوع پس مخیر است میان اینکه انتظار بکشد
امام را در رکعت دیگر اگر نماز او باقی باشد یا اینکه متابعت کند
امام را در سجود و تشهد اگر رکعت دویم باشد از جهت تحصیل
فضیلت جماعت آن رکعت و لکن بعد از آن در رکعت نیت تکبیرة

(١٩٥١

الاحرام را اعاده میکند و ابتدا میکند و اگر متابعت کند امام را در خصوص
تشهد چه رکعت آخر باشد یا نباشد پس محتاج باعاده نیت و تکبیرة
الاحرام نیست و جایز است اینکه بهمان وضع که تکبیر را گفته نماز کند
بنیت انفراد و عدول بنافله و بعد از آن داخل شود در نماز جماعت
و در جواز قطع نماز و اعاده آن باینکه اعاده نیت و تکبیرة الاحرام نماید
اشکال است و احوط بلکه اظهر عدم جواز است و اگر تکبیرة الاحرام را
بگوید و برکوع برود و شک کند که امام را درک نموده است یا نه
پس اظهر عدم ادراک نماز جماعتست و این در صورتیست که شک
حاصل شود در حال رکوع و اگر این شک حاصل شود بعد از رکوع
اعتبار ندارد و اگر شک داشته باشد در حال تکبیر که درک رکوع
میکند یا نه پس در جواز داخل شدن در آن نماز اشکال است احوط
عدم دخول است مگر بقصد متابعت **ششم** هرگاه شخصی داخل شده
باشد در نماز واجب و بعد از آن منعقد شود نماز جماعت
مستحب است اینکه آن نماز را نافله قرار دهد و تمام کند آن را و بعد از آن
اقتدا کند نماز را با جماعت کند بشرط اینکه وقت عدول بنافله نه
گذشته باشد باینکه داخل در رکوع رکعت سیم نشده باشد
پس اگر داخل شده باشد ظاهر وجوب تمام بر همان نماز است
و باید که ظن برسیدن نماز جماعت داشته باشد و هرگاه بعد از

عدول بنافله ظن داشته باشد که با اتمام آن بجماعت نمیرسد قطع میکند
نافله را و داخل جماعت میشود و در جواز قطع فریضه بدون عدول
فریضه بنافله از جهت ادراک جماعت خلاف از فقها هست و لکن
اقوی عدم جواز است و هرگاه از اول در نافله باشد و خوف داشته
باشد که اگر نافله را تمام کند ادراک جماعت نخواهد شد قطع
میکند نافله را و داخل میشود هفتم هرگاه عذری حاصل شود از
برای ماموم جایز است اینکه مفارقت کند از امام به نیت انفراد
و در جواز نیت انفراد بدون عذر خلاف است و مشهور میان
علما جایز است و آن اقوی است و هرچند که اولی و احوط ترک است
و جایز است که ماموم سلام بدهد پیش از امام چه با ضرورت
باشد چه بدون ضرورت چه به نیت انفراد باشد یا بدون انفراد
بنابر مشهور و احوط نیت انفراد است در صورت مذکور هشتم
هرگاه درک کند ماموم بعض رکعات امام را قرار میدهد هر رکعتی
را که از نماز امام درک نموده رکعت اول خود اینکه احرام نماز را
می بندد و متابعت میکند امام را پس هرگاه سلام داد امام ماموم
برمیخیزد و تتمه را تمام میکند و واجب است بر ماموم اینکه افعال و اذکار
و اقوال نماز را بجا آورد و هیچ یک از آنها از آن ساقط نمیشود مگر
قرائت حمد و سوره و هرگاه ماموم در رکعت دویم امام برسد تکبیر

بر

میگوید و قرائت نمیکند و متابعت میکند در قنوت و تشهد که رکعت اول
میباشد و در حال تشهد مستحب است که بپا نشیند و بعد از آن در رکعت
سیم امام و رکعت دویم خود حمد و سوره با خفات میخواند و قنوت
میخواند و خود برکوع امام میرساند و بعد از سجدتین امام تشهد
میخواند و ملحق بامام میشود و در رکعت چهارم آن بعد از سجدتین
صبر میکند تا اینکه امام سلام بگوید یا اینکه از تشهد آن فارغ شود
و مستحب است اینکه در این حال متجافیا بنشیند و بعد از آن بر
میخیزد و رکعت دیگر خود را تمام میکند و هرگاه در رکعت سیم داخل
شود حمد و سوره میخواند و با امام رکوع و سجود میکند پس اگر
نماز سه رکعتی باشد متابعت میکند امام را در تشهد و سلام
و بعد از آن خود را تمام میکند و اگر نماز امام چهار رکعت باشد
در رکعت دویم خود که چهارم امام است مفارقت میکند در قنوت
یعنی قنوت را میخواند و خود را برکوع امام میرساند و اقوی آنست
که واجب است بر ماموم حمد و سوره در دو رکعت اول خود که
در آن دو رکعت که با امام ملحق شده باشد بلکه در دویم یا سیم
یا چهارم ملحق شده باشد و اظهر وجوب اخفا است و این در صورت
نیست که متمکن باشد از قرائت حمد و سوره با تمکن از رسیدن
برکوع امام پس اگر متمکن از خواندن سوره نباشد باینکه برکوع نرسد

پس تا بلی که سوره را ترک میکند و ملحق میشود پس در وجوب ترک
حمد و متابعت امام را در رکوع یا وجوب قرائت و ترک متابعت
رکوع اظهر وجوب متابعت است و اگر متمکن باشد از حمد و سوره
باینکه برکوع امام برسد پس در وجوب قرائت بعض آن اشکال است
اظهر وجوب است و احوط و اولی آنست که هرگاه در رکعت سیم یا چهارم
داخل شود هر قدر که ممکن باشد بخواند و بعد متابعت کند امام را و بعد از آن
اعاده نماید احتیاطا و هرگاه داخل شد در نماز و نمیداند که این رکعت
دویم است یا سیم پس در وجوب قرائت حمد و سوره دو وجه
است و اوجه وجوب است و هرگاه گمان داشته باشد که رکعت سیم است
و قرائت نماید و بعد معلوم که رکعت دویم بوده است عیب ندارد
و همچنین گمان کرد که رکعت دویم است و قرائت نکرد و بعد معلوم
شد که رکعت سیم است نماز صحیح است و هرگاه ماموم امام را در رکعت
دویم درک کند پس در وجوب متابعت امام را در قنوت و نشستن
در تشهد و کیفیت سر پا نشستن در آن دو وجه است اظهر وجوب است
بلی ذکر و دعا و شهادتین و قنوت و تشهد لازم نیست بلکه مستحب است
و اولی در تشهد نیز ذکر است نهم هرگاه ماموم داخل شود بمکان و اگر
جماعت میشود و امام در رکوع باشد و خوف دارد که اگر برود
بامام نرسد جایز است در همان مکان تکبیر بگوید و برکوع برود

بعد در حال

و بعد در حال رکوع یا قیام رکوع یا سجود راه برود تا اینکه بصف جماعت
برسد و بهتر آنست که قدمهای خود را بر زمین بکشد و پا از زمین بر ندارد
و در حال ذکر شرط است که راه نرود ما بین ماموین و صف جماعت
مسافت بسیار نباشد دهم مستحب است بر ماموم در نماز اخفاتیه
اینکه تسبیح بگوید و در عقب امام در دو رکعت اول و اگر حمد
بخواند مکروه است بنابر مشهور و هرچند که قول بحرمت نیز دارد
پس احوط ترک قرائت حمد است و اما در نماز جهریه اقوی حرمت قرائت
حمد است هرگاه صدا یا همهمه امام را بشنود و هرگاه نشنود قرائت امام را
پس اظهر آنست که مستحب است اینکه قرائت نماید و اما در دو رکعت
دویم اخیر مخیر است ما بین حمد و تسبیحات و قول بحرمت قرائت
حمد در این دو رکعت ضعیف است و هرچند که احوط ترک قرائت
حمد است از ماموم مگر در صورتیکه صدای امام را مطلقا نشنود
زیرا که در این صورت قرائت حمد مستحب است چنانچه مذکور شد
یازدهم مستحب است جماعت در نماز آیات چه مجموع آفتاب و ماه
گرفته باشد یا بعض آن بنابر اقوی و درک میکند ماموم امام را
در این نماز هرگاه برسد برکوع اول امام مثل باقی نمازها و اما هرگاه
برسد بعد از رکوع اول پس ظاهر آنست که ادراک آن رکعت را
نکرده است و هرگاه داخل شد بعد از رکوع اول مخیر است میان اینکه

انتظار بکشد تا اینکه امام از سجود فارغ شود و برخیزد و برکعت دویم باینکه متابعت کند در رکوعات و سجود و بعد از آن استیناف نماید تکبیر نیت را و آن رکعت از برای محسوب نخواهد شد ولکن درک فضیلت جماعت خواهد نمود چنانچه پیش مذکور شد دوازدهم هرگاه ماموم بعد از انعقاد نماز جماعت بواسطه اشتغال بحمد یا بتسبیح یا قنوت بظن اینکه برکوع امام ملحق شود ادراک نکند رکوع را پس رکوع میکند و ملحق میشود بامام در سجود و هم چنین است هرگاه ماموم متاخر شود از امام بواسطه غفلت یا نسیان در بر آنکه رکوع میکند و ملحق میشود بسجود و در جواز مفارقت بدون عذر تا بکه عقب برسد دو وجه است و اوجه عدم جواز است و هر چند که کلام شهید در جواز است بلکه ظاهر از کلام انست که جواز اجماعی باشد ولکن این مشکل است و از این جهة که علامه و د در تذکره فرموده است که هرگاه ماموم متاخر شود از امام بیک رکن مثل رکوع پس در جواز ان توقف است بحث اول در بیان مسافر است و در آن چند بحث است بحث اول شرط است باینکه در سفر واجب است قصر کردن نمازهای چهار رکعتی از نمازهای یومیه یعنی واجب است در سفر اینکه نمازهای چهار رکعتی دو رکعت کند بچند شرط بحث دویم اینکه باید قصد مسافت هشت فرسخ نماید یا اینکه قصد نماید رفتن یکروز از طلوع

صبح تا شام بطوری که قافله بار بردار میرود و فرسخ عبارة است از مسافت دوازده هزار ذراع و ذراع مقدار دست از مرفق تا اخر انگشتان وسط و ابتدای مسافة از سور بلد است هرگاه سور داشته باشد و از آخر خانها میباشد هرگاه نداشته باشد و هرگاه بلد بسیار بزرک باشد مثل اسفهان پس ظاهر انست که اعتبار با آخر محله ان باشد چنانچه مشهور بران رفته اند ولکن بشرط اینکه آن محل موافق بلد معتدل باشد و بعضی گفته اند که اعتبار از آن مکان است که قصد از آن مکان دارد و این قول خالی از قوت نیست ولکن اقوی قول اول است و ظاهر انست که هر یک از تقدیرین موجب قصر نماز میشود و هر چند که هرگاه ملاحظه بشود اختلاف مابین تقدیرین حاصل شود و ثابت میشود مسافت بشهادة عدلین باینکه این مسافت هشت فرسخ است و بشیاعی که مفید علم باشد یعنی که خبر بدهند از برای مسافت تا اینکه علم حاصل شود باینکه این مسافت هشت فرسخ است و باینکه ذراع ذراع کند تا معلوم شود و در ثبوت مسافت بقول عدل واحد قوی میباشد که خالی از قوت نیست و احوط در اینصورت قصر و اتمام است بقصد قربت و هرگاه بینه دو نماز در هرگاه تعارض شود و در بینه عمل میشود بمرجحات در اینجا نیز بنابر اقوی و هرگاه شک داشته باشد در مقدار مسافة و ممکن از تحصیل علم نباشد اتمام واجب است و هرگاه ممکن باشد استعلام اینکه مقدار

مسافت میباشد یا نه پس در وجوب استعلام دو وجه است و اوجه وجوبست و ظاهر انست تحدیدی که بجهة مسافة مذکور شد بعنوان تحقیق است نه تقریب پس اگر مسافت بقدر جوی یا نصف جوی کم باشد پس قصر نخواهد بود باید که قطع مسافت مذبوره بطریق متعارف مسافر باشد پس اگر قطع مسافة مذبوره در مدت یک سال نماید قصر نیست و هم چنین است هرگاه ظن بیش از رسیدن بمحل ترخص بماند بسیار که در عرف از مسافر بودن بیرون برود زیرا که در این صورت نیز قصر نیست بنابر ظاهر بعض علما ولکن احوط قصر و اتمام است و هرگاه ظن بمسافة حاصل کند از قراین و از قول بعض مردم که حجت شرعی نباشد پس در اکتفا بان تامل است و قول باکتفا بان خالی از اشکال نیست و جمع مابین قصر و اتمام چنانچه مذکور شد احوط است و باید که قصد مسافت را از ابتدا بیرون رفتن از خانه اش بوده باشد پس اگر بیرون برود بقصد دو فرسخ بجهة یافتن بنده که گریخته باشد یا مالی که گم شده باشد مثل حیوان و بعد از آن دو فرسخ نیز قصد کند دو فرسخ دیگر را و هم چنین تا اینکه صد فرسخ مثلا رفته باشد واجبست اتمام در رفتن و اگر در مراجعت قصد رفتن بلد را کند واجبست قصر و هرگاه شخصی تابع شخص دیگر باشد در سفر مثل بنده و زن و خادم و اسیر میکند هرگاه جزم بقصد متبوع داشته باشد و اگر جزم بقصد متبوع نداشته

باشد تمام میکند و در وجوب سؤال از متبوع تامل است احوط سؤال است و اگر قصد چهار فرسخ را و قصد کند که در همان روز عود نماید واجبست قصر و ظاهر انست که در وجوب قصر در اینصورت تامل نباشد هر چند که در بعضی در اینصورت قائل بتخییر مابین قصر و تمام شده اند لکن ضعیف است و اگر قصد چهار فرسخ داشته باشد و اراده عود نداشته باشد یا اینکه اراده عود بعد از ده روز داشته باشد پس تمام میکند و اگر اراده پس اگر پیش از ده روز اراده عود داشته باشد اظهر تردد حقیر وجوب قصر است هر چند که خلاف این مشهور است زیرا که بعضی بر وجوب اتمام اند و بعضی بر تخییر ما بین قصر و اتمام اند لکن احوط در اینصورت جمع ما بین قصر و اتمام است در نماز و روزه ادا و قضا است و اگر مردد باشد که عود میکند یا نه یا اینکه پیش از ده روز رجوع میکند یا بعد از ده روز پس وجوب تمام است و اگر در رفتن از چهار فرسخ کمتر برود که مجموع هشت فرسخ بشود یا زیاد تر اتمام واجبست چه در یکروز باشد یا بیشتر و چه بمحل ترخص برگردد یا اینکه پیش از محل ترخص برگردد و اگر اراده کند بلدی را که دو راه داشته باشد یکی بقدر مسافت یعنی هشت فرسخ بوده باشد و دیگری کمتر از چهار فرسخ باشد پس اگر قصد مسافت هشت فرسخ نماید واجبست قصر هر چند که این قصد باعتبار قصر باشد بنابر قول اکثر

والظهر واگر در رجوع قصد نماید قصر واجبست واگر برای کمتر برود
و قصد رجوع را از بعد داشته باشد ظاهر انست که اتمام در رفتن واجب
باشد و در ان وجوب قصر لازم است **شرط دویم** اینکه باید قصد
مسافت باقی باشد باینکه عزم نکند برود یا برگردد پس اگر نیت کند
رجوع از سفر را پیش از انکه بحد مسافت برسد واجبست اتمام و همچنین
هرگاه پیش از رسیدن بمحل مسافت مردد شود که برگردد یا برود در این صورت
نیز باید اتمام کند و مراد از حد مسافت که معیار قصر و اتمام است در اینجا
چهار فرسخ است زیرا که هرگاه بعد از رسیدن بچهار فرسخ عزم او بر طرف
شود چه مردد باشد یا عازم بر گشتن باشد قصر واجبست بتقریب
اینکه استمرار قصد لازم در اصل مسافت باشد یا در شخص مسافت و این
جهت که هرگاه در اول سفر اراده یکراهی را و بعد از ان رجوع کند برای دیگر
که ان نیز مسافت باشد پس لازم است که قصر نماید و هرگاه نیت اول را نقض
کند به نیت دیگر رجوع پس بمسافت پیش محسوب نمیشود و از این وقت
عزم دو مرتبه نموده است باید حساب کند که اگر قدر مسافت است قصر
نماید و الا اتمام و هرگاه نماز کرده باشد بر طریق قصر پس در وجوب اعاده
ان بطریق اتمام خلاف است و اقوی عدم وجوب است **سیم** از شروط
انست که قصد اقامه در بین مسافت از اول نداشته باشد و باید که
قصد اقامه ده روز را نیز در بین مسافت بکند پس هرگاه قصد هر یک را

بکن

بکند اتمام نماز واجب است و تفاوت ندارد محل اقامه میان اینکه بلد
باشد یا ده یا بیابان و هرگاه زیاده بر ده روز خواهد که بماند هر قدر
که باشد حکم ده روز را دارد و محتاج به نیت مجدد نیست و باید
که ده روز تمام قصد ماندن ان بلد را داشته باشد پس نصف از روزی که
داخل بلد میشود و نصف از روزی که خارج از بلد میشود یک روز
حساب نمیشود بنابر احوط بلکه اقوی و اظهر است و باید که شخص
در بین اقامه پیش از اینکه نماز را تمام کند بیرون نرود بجائی که
خارج از بلد باشد مثل نجف که کوفه و مرقد حر در کربلا و معلا و بغداد
در کاظمین و خواجه ربیع در مشهد مقدس زیرا که بیرون رفتن باین
اماکن در بین اقامه را بر هم میزند و همچنین هرگاه در حین قصد اقامه
قصد این اماکن را در بین ده روز داشته باشد موجب فساد اقامه میشود
و شب اول و اخر در اقامه معتبر نیست پس نه شب متوسطات داخل در اقامه
است و نیت تابع مثل زن و بنده و خادم چه عبد و [illegible] امثال او باشد
یا ظالم تابع متبوع است پس اگر مطمئن باشد اقامه او را واجب است تمام
و الا قصر خواهد بود و هرگاه نیت طولانی باشد در بلوکی که در ان
ده بسیار باشد و شهر و [illegible] پس باین اقامه و سفر
بودن بیرون نمیرود و هرگاه قصد اقامه نمود و بعد از ان نماز را تمام
کرد پس هرگاه قصد سفر جدید نماید و از محل ترخص بگذرد و واجب

قصر پس اگر دو مرتبه بجهت حاجتی برگردد بمحل اقامه ظاهر انست که بر حکم
قصر باشد بخلاف اینکه اگر از وطن بیرون رود و دو مرتبه عود نماید
در این صورت اتمام واجبست چنانچه بعد معلوم خواهد شد و هرگز
و هرگاه پیش از رسیدن به بلد نیت اقامه در ان بلد داشته باشد
پس ظاهر است که هرگاه داخل شود مواضعی را که از ان محسوب میشود
عرفا لازم است اتمام نماز چه رسیدن بمحل ترخص موجب تمام نمیشود
بنا بر احوط بلکه اقوی ظاهر بسیاری از اخبار است و هرگاه مسافر داخل
بلد باشد و قصد اقامه نمود و بعد از ان پشیمان گردد و بعد از ان
عزم او از اقامه بر طرف شود پس تا وقتی که در ان بلد باشد نماز را
تمام کند که قصد اقامه ده روز نداشته باشد و وجوب تمام مختص
است باتمام نماز پس اگر روزه بگیرد و رای او از اقامه برگردد این
موجب وجوب اتمام نمیشود بلکه واجبست که قصر کند و اگر نماز دو رکعتی
یا سه رکعتی یا دو رکعت از نماز ظهر یا عصر را بکند این نیز موجب تمام نمیشود
و همچنین است نماز را عمدا یا سهوا ترک کرده باشد که وقت نماز
بیرون باشد این نیز موجب تمام نمیشود و هرگاه بعد از قصد اقامه
و بعد از اتمام نماز از محل اقامه بیرون رود بمکانی که از ان بلد محسوب
نشود مثل نجف که کوفه در نجف اشرف و خواجه ربیع مشهد و بالجمله
بیرون برود از محل اقامه بموضعی که کمتر از مسافت باشد چه بعد از

اتمام

برگشتن
اتمام اقامه اولی او باشد یا پیش از ان پس اگر در حال خروج قصد بر
بمحل اقامه و قصد اقامه ثانیه را در ان بلد داشته باشد پس ظاهر انست
که واجبست اتمام در حال رفتن و برگشتن و ماندن در ان مکان
و محل اقامه ثانیه و بالجمله در جمیع احوال اتمام لازم است و اگر اراده
برگشتن را داشته باشد و اما قصد اقامه ثانیه را نداشته باشد
چنانچه متعارف زوار است پس اگر قصد برگشتن بمنزل خود را
داشته باشد یا رفتن بمحلی که بقدر مسافت باشد واجبست که
قصر کنند نماز را از محل ترخص بگذرد و در رفتن و برگشتن در
این موضع که بقدر مسافت نیست و همچنین است هرگاه بقصد برگشتن بمحل
اقامه نداشته باشد زیرا که در اینصورت قصر لازم است و اگر مردد باشد
در ماندن و برگشتن پس در اینصورت اقوی وجوب اتمام است و احوط
جمع میان قصر و اتمام است بقصد قربت **چهارم** از شروط قصر انست
که در ان بلد که باید [illegible] در مسافت سی روز مردد بیشتر نماند
پس اگر سی روز مردد بماند بعد از ان واجبست نماز را اتمام کند
و هر چند که یک نماز بوده باشد **پنجم** از شروط انست که بعد از ان که قصد
سفر نمود باید که بمحل ترخص برود تا اینکه قصر واجب شود پس اگر وقت
نماز داخل شود هنوز بمحل ترخص نرسیده نماز را تمام میکند و مراد
از محل ترخص انست که اینقدر از ان بلد دور شود که دیوارهای

خانه‌ها دیده نشود و صدای اذان بلد را نشنود و احوط اعتبار هر دو است بدین معنی که خفای
هر دو لازم است و ظاهر آنست که قریه و بلد و صدای اذان مؤذن و سامع از حیثیت
ارتفاع و انخفاض بلد و علو صدای مؤذن و اخفات و بلند آن بودن
مکان و شنیدن صدای اذان نسبت بشخصی که گوش آن صحیح باشد یا نباشد
تفاوت بسیار داشته باشد و مرجع در جمیع متوسط است و شخصی که کور
باشد رجوع میکند بشخصی که کور نباشد و هرگاه مختلف باشد مکان سماع
اذان و اخفای آن پس اقوی آنست که در قصر مراعات هر دو را نماید و هرگاه
اختلاف و تفاوت ظاهر نباشد در وجوب قصر اکتفا بهر یک تواند
نمود و در صورت آمدن از سفر پس در وجوب قصر رسیدن بمحل ترخص
یا تا رسیدن بخانه و منزل خود خلاف است و قول ثانی خالی از قوت نیست
هر چند که قول اول اظهر است و احتیاط در عمل آنست که پیش از دخول
منزل نکند و اگر نماز کند جمع ما بین قصر و اتمام نماید و اگر وقت شد باید
نماز تمام نماید ششم از شروط سفر آنست که مسافر کثیر السفر نباشد مثل
چاروادار و کشتیوان و شتردار و تاجری که بدهات میرود
خرید و فروش نماید و قاصدی که همیشه بقاصدگی میرود بالجمله هر کسی
که کار خود را سفر داده باشد و مکرر کرده باشد تمام بر او واجبست
و ظاهر آنست که هرگاه قصد کند که سفر را شغل و عمل خود قرار بدهد و مشغول
سفر باشد و سه سفر متوالی بعمل آورد و از جمله کثیر السفر خواهد بود و در

سو

سفر سیم اتمام است و احوط آنست که در سفر دویم قصر و تمام هر دو را
بعمل آورد و شرط است در لزوم اتمام بر کثیر السفر اینکه در وطن خود
ده روز نماند و شرط است آنکه در آن بلدی که میرود اقامه ده روز را نکند
یا بنیت اقامه و اظهر آنست که هرگاه کثیر السفر در غیر وطن خود بماند مترددا
باشد در ماندن و رفتن آن بلد سی روز و بعد هرگاه سفر کند واجب
است قصر و از حکم کثیر السفر بیرون رفت بشرط اینکه بعد از سی روز ده روز
بماند زیرا که در این صورت موجب میشود که کثیر السفر نباشد اما هرگاه
سی روز مترددا بماند بدون ده روز پس بعضی از اصحاب ملحق کرده‌اند
این را بقصد اقامه ده روز در غیر وطن در اینکه از حکم کثیر السفر
بودن بیرون میرود و بعد از آن واجبست قصر در سفر بعد و لکن
این حکم مشکل است بلکه قول بباقی بودن بر کثیر السفر بعد از سی روز
بیش از ده روز خالی از قوت نیست و احوط در این صورت قصر و تمام
و هرگاه از حکم کثیر السفر باعتبار اقامه ده روز بیرون رفت پس در
عود آن حکم در سفر اول و دویم یا سیم خلاف است اقوی آنست که هرگاه
کثیر السفر بعد از اقامه ده روز بسفر برود در سفر اول قصر است بی
اشکال و در سفر دویم اتمام است و محتاج بسفر سیم نیست در وجوب
اتمام هر چند که احوط جمع ما بین قصر و اتمام است هفتم از شروط سفر
که موجب قصر میشود آنست که سفر آن حرام نباشد چه واجب باشد

مثل حج یا سنت مثل زیارت یا مباح مثل تجارت پس اگر سفر حرام باشد
قصر نماز حرام است و اتمام واجبست و مراد از سفر حرام آنست که غرض
آن از سفر معصیت باشد مثل سفر کردن بجهت قطع راه مسلمانان
و مثل بنده و زنی که قصد ایشان گریختن باشد یا اینکه خود سفر معصیت باشد
مثل اینکه برود براهی که خوف ضرر داشته باشد باین معنی که علم بضرر
یا ظن بآن داشته باشد بلکه اگر احتمال ضرر را نیز بدهد احتمالی که [illegible]
باشد یا علم بعدم ضرر در وی نیست که این نیز همین حکم را داشته باشد
هر چند که اقوی در اینصورت جواز است و قصر لازم است و اگر
علم یا ظن بصدور معصیت از خود در سفر داشته باشد پس ظاهر آنست
که این سفر حرام است و معصیت نگویند پس اگر صادر شود معصیتی
که قصد آن را نداشته باشد یا آنکه قصد داشته باشد و لکن از مقارنات
داخله در سفر باشد مثل آنکه از اول سفر مرکوب و حیوان و مالی که در زین
آن مغصوب باشد یا اینکه لباس آن مغصوب باشد یا اینکه در میان زین
آن چیزی باشد مغصوب که با آن طی مسافت نماید پس معصیت نیست بلکه
معصیتی است در سفر و واجبست قصر بنا بر وجهی که خالی از قوت نیست
و قصر لازم است و هر چند که احوط در این سفر قصر و اتمام است و سفر زن
با شوهر و ولد با والدین معصیت نباشد اما چیزی که اطاعت ایشان
در آن لازم باشد و اگر شخصی تابع کسی باشد و قصد تابع معصیت باشد

ومتبوع

و متبوع ندانسته باشد که قصد تابع از این سفر معصیت است پس ظاهر آنست
که سفر متبوع نباشد هر چند دانسته باشد که سفر تابع معصیت است
و با وجود به برود هرگاه سفر مستلزم ترک واجب باشد مثل وفاء دینی در وقت
ادا یا ترک مشغلی که واجب باشد از عبادات پس بودن این سفر از مقوله
مباح اشکال است و لکن اظهر آنست که از قبیل مباح باشد و حکم ابتدا
چنانچه در تمامه سفر جاری میشود در بعض آن نیز جاری میشود پس
اگر در بعض سفر قصد معصیت باشد نیز حرام خواهد بود و هرگاه
مسافر در سفر قصد معصیت را داشته باشد و در اثنای سفر از قصد
رجوع کند پس اگر آنچه از سفر باقی مانده بقدر مسافت باشد قصر میکند
والا اتمام میکند و هرگاه در اول قصد سفر مباح را داشت و بعد از آن
در اثنای سفر قصد معصیت را نماید پس مادامیکه بر قصد معصیت باقی
باشد یا بعضی از آن طی مسافت معصیت باشد اتمام لازم است و اگر برگردد
از معصیت بطاعت پس واجبست قصر و اگر باقی از سفر بعد از مسافت
نبوده باشد پس در وجوب قصر یا اتمام تأمل و خلاف است و قول بوجوب اتمام
قوت دارد و احوط قصر و اتمام است در امثال اینمواضع و اگر داعی بر سفر
معصیت و طاعت هر دو باشد چه بطریق استقلال یا بطریق اشتراک پس
این ملحق است بسفر معصیت و اتمام لازم است و اگر احتمال بدهد معصیت را
با اینکه بعمل بیاورد هر چند که احتمال بسیار ضعیف باشد و لکن موجب داعی

ان برای دواری معصیت باشد پس این نیز سفر معصیت باشد هشتم از
شرایط قصر آنست که وارد نشود در اثنای راه بموضعی که وطن بوده باشد
و محقق میشود وطن باینکه باشد در موضعی که تولد آن در آن باشد و آبا
و اجداد آن در آنجا باشند یا غافل بودن از قصد توطن در آنجا بعد
باین معنی که در آنجا مدت العمر بوده باشد چه ملک داشته باشد در آنجا
یا نداشته باشد و ممکن است در این صورت دو یا سه وطن داشته باشد
باینکه مثلا نصف سال را در یک مکان سکنا داشته باشد و نصف
دیگر را در مکان دیگر بوصفی که تفاوت فاحش در سکنا نداشته باشد
پس در جمیع این اماکن اتمام لازم است و زن و اولاد در این وطن تابع ابست
وطن میباشد و لازم نیست که خود انسان توطن را داشته باشد و هرگاه
قصد توطن را کرده و مدتی بر آن بگذشت و بعد از آن تردد نماید در ماندن
و رفتن پس ظاهر آنست که بیرون نرود بقصد اعراض از آن وطن بودن
بیرون بمجرد تصمیم نمیرود و اعتبار گذشتن شش ماه بعد از قصد توطن در صدق
وطن بودن تامل است و ظاهر عدم است و هرچند که احوط پیش از گذشتن
شش ماه جمع میان قصر و اتمام است و هرگاه شخصی در مکانی ملکی داشته باشد
در آنجا شش ماه مانده باشد چه بعنوان اتفاقی یا اینکه قصد این مدت را
نموده باشد بدون قصد وطنیت یا اینکه بقصد وطنیت مانده باشد
ولکن بعد از آن اعراض نموده باشد پس هرگاه بآن مکان وارد شود در وجوب

قصر و اتمام

قصر و اتمام اشکال است و اقوی قصر است و احوط قصر و اتمام است فصل
در احکام قصر و اتمام است و در آن چند مسئله است اول اینکه
هرگاه شرایطی که مذکور شد متحقق شد قصر نماز و روزه واجب است
و اتمام آن جایز نیست مگر در چهار مکان که در آنجا مخیر است میان قصر و اتمام
خصوص نماز نه روزه بنابر ظاهر اصحاب و اتمام افضل است و این قول
مشهور میان اصحاب است و قول بوجوب قصر ضعیف است و بوجوب
اتمام اضعف است و هرچند که احوط قصر است و چهار مکان عبارت است
از مسجد کوفه و مکه و مدینه و حایر حضرت امام حسین و مشهور میان
اصحاب بلکه اقوی ثبوت تخییر است در اصل مکه و مدینه هرچند که نماز را
در خارج از مسجد بکند ولکن احوط قصر است و هرگاه نماز را در خارج
مسجد بجا آورد و مراد از حایر اصل روضه است قریب بقبر مطهر
یعنی آنچه محل القبه نیست و در غیر این از رواق و صحن مشکل است
احوط قصر است و اگر وقت نماز تنگ باشد که وفا باتمام نکند البته
وجوب قصر است و اتمام جایز نیست دوم اینکه مسافری واجب شد
باشد بر آن قصر هرگاه تمام کند نماز را پس اگر عالم باشد بوجوب
قصر و عمدا تمام کند پس واجبست قضای آن نماز و اگر جاهل باشد
باصل قصر لازم آنست که آن نماز مجزی باشد و محتاج باعاده و قضاء
نباشد و اگر ناسی بوده باشد اصل وجوب قصر را در سفر ولکن جاهل

باشد بکیفیت آن و بعض احکام آن مثل اینکه کثیر السفر منقطع شده
باشد کثرت سفر آن باقی بوده و نداند که اقامه قطع کثرت سفر را
میکند پس ظاهر آنست که اعاده لازم باشد و اگر فراموش کرده باشد
قصر نماز را در سفر و بعد از آن معلوم شود که قصر بر آن لازم است
پس در وجوب اعاده در وقت و قضاء در وقت خارج خلاف است
اظهر و اقوی آنست که اگر در وقت باشد اعاده واجبست و اگر وقت
خارج شده باشد قضا واجب نیست و لکن احوط اعاده است و اگر
کسی قصد اقامه نموده باشد و نداند که قصد اقامه موجب تمام است
و نماز را قصر میکند دو روایت که صحیح است نظر بحدیث صحیح لکن احوط
اعاده است و اگر کسی سفر کند بقدر مسافت و نماز را قصر کند و لکن
نداند که قصر بر آن واجب بوده با اینکه بداند و لکن نداند که این سفر
بقدر مسافت میباشد یا نه نماز بعد معلوم شود که قصر بر آن واجب بود
یا اینکه معلوم شود که بقدر مسافت بوده پس اعاده آن لازم است
در وقت و قضا در خارج و اقوی آنست که نماز را تمام میکند هرگاه
قضا شده باشد و احوط جمع مابین قصر و اتمام است و اگر کسی عالم بقصر باشد
و نماز را فراموش کرده که دو رکعت است سلام بگوید و تمام نماید اظهر
وجوب اعاده است سیم اینکه هرگاه وقت نماز داخل شود و حال اینکه
این شخص مسافر باشد و بعد از آن داخل خانه خود شده باشد یا اینکه حاضر

بهم

باشد و بعد مسافر شود اقوی وجوب تمام است در اول و وجوب قصر است
در ثانی زیرا که اعتبار بوقت ادا میباشد نه وقت وجوب و لکن اولی آنست
که هر وقت که وجوب محقق شود اتیان بهر دو نماز در این وقت نماید و هرگاه
نماز واجب شود در سفر و حاضر شود و بعد از آن فوت شود یا اینکه در حضر واجب شود
و در سفر فوت شود ظاهر آنست که اعتبار بوقت فوات باشد نه بوقت
وجوب پس در صورت اول واجبست که نماز را قضا نماید تمام و در صورت
دویم قضا نماید قصر را هر چند که قول باعتبار وقت وجوب در اینجا خالی
از قوت نیست و احوط در قضا و در صورت مزبور جمع میان قصر و تمام
است زیرا که این مسئله خالی از اشکال نیست چهارم مستحب است از برای
مسافر بعد از هر نماز فریضه که سی و سه مرتبه بگوید سبحان الله
و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر پنجم هرگاه قصد مسافت نماید
و بیرون برود بسفر و بعد از آن برگردد بجهة حاجتی یا امری پس اگر
از وطن بیرون رفته باشد پس مادامیکه در اینجا میباشد واجبست
که اتمام نماز نماید و اگر از موضع اقامه بیرون رفته باشد هرگاه برگشت
باین موضع باید قصر نماید هر چند که در اینجا بوده باشد مادامیکه حاصل
نشود یکی از قواطع سفر ششم هرگاه سفر را که زود و از محل ترخص گذشت
و بعد از آن مانعی از سفر حاصل شود پس اگر رجوع کند از عزم سفر
نماز را تمام میکند و اگر باقی باشد بر عزم قصر میکند هفتم هرگاه داخل

واجبست باذن حاکم شرع و اگر ممکن نباشد رجوع بمالک آن و اگر ممکن باشد
باید رجوع کند بمالک پس اگر مالک خمس آنرا اخراج نماید یا اذن بدهد که
مشتری اخراج نماید بعد از اخراج حلال خواهد بود و الا حرام است سیم
چیزی که از دریا بغواصی بیرون آورند مثل مروارید و مرجان و عنبر
و غیر آن چهارم مال حلالی که بحرام مخلوط باشد که صاحب آن اشتباه باشد
و قدر آنرا نداند و صاحب مال حرام نیز معلوم نباشد و اگر قدر حرام معلوم باشد
پس اگر قدر خمس باشد احوط آنست که بفقرا و سادات بدهد در صورتیکه
که کمتر از خمس باشد نیز بقدر خمس بدهد در صورت اول مجموع را
بسادات بدهد هر چند که اظهر آنست که در صورتیکه قدر آن معلوم نباشد
چه زیاد از خمس باشد یا کمتر بقدر را اگر تصدق کند بر فقرا هر چند
که سید نباشد جایز است و لازم نیست که خمس را اخراج نماید بسادات
و در صورتیکه معلوم باشد که کمتر از خمس یا زیاد از خمس است و لکن
مقدار نقصان و زیادتی معلوم نباشد واجبست اینکه بدهد آن
قدری که یقین بداند که مال غیر است و اگر آن قدر بدهد که یقین
به برائت حاصل شود بهتر است پنجم گنج است هرگاه بر آن اثر سکه اسلام
اسلام نباشد چه در بلاد کفار بیابد یا در بلاد اسلام و باید که مالک
غیر هم نباشد و اگر از آن غیر باشد مال کسی است که یافته است از او و در
هر صورت واجبست اخراج خمس آن هرگاه بقدر پانزده مثقال صیرفی باشد

یا ق

یا قیمت پانزده مثقال باشد از غیر طلا هرگاه گنج را در بلاد کفار بیابد
مال آن خواهد بود چه اثر سکه اسلام بر آن باشد یا نه و خمس آنرا
واجبست که اخراج نماید پس اگر اثر سکه اسلام بر آن باشد بعضی حکم
آن ملحق بلقطه کرده اند در اینکه تفحص نماید تا آنکه صاحب آن پیدا
بشود و اگر مایوس شود از صاحب اخراج خمس میکند و باقی مال او خواهد
بود و بعضی گفته اند که محتاج بتعریف نیست و این قول اظهر است و لکن
اول احوط است ششم زمینی است که خریده باشند اهل ذمه که یهود و نصاری
و مجوس باشند از مسلمانان زیرا که خمس در آن واجبست و از ایشان
خمس آن را میگیرند و شرط نیست که زمین زراعت باشد بلکه خانه و
حوالی نیز همین حکم دارد هفتم زاید بر مؤنه سال است از برای خود
و عیال خود از هر چیزی که کسب میکند از مثل نفع تجارت و زراعت
و کسب مثل زرگری و بنائی و کتابت و مانند آن و همچنین است آنچه
که از صحرا حیازت کند مثل هیمه و درمنه و سبد و ترنجبین و علفهای صحرا
و مانند آن زیرا که در جمیع اینها آنچه زاید باشد از خرج ایشان باشد خمس
لازم است و مراد از خرج سال چیزیست که مصرف میکند بجهة خوردن
و آشامیدن و لباس بقدریکه احتیاج بان باشد موافق حال و هر چیزیکه
احتیاج بان داشته باشد از مثل فرش و رخت خواب و ظروف و خانه
و خادم و اسب اگر از اشخاصیکه باشد که احتیاج بانها داشته باشد و از جمله

شود در نماز بنیت قصر و در اثنا اقامه نماید واجبست که نماز را تمام کند
هرچند که در بین سلام دویم باشد و بواسطهٔ ان زیادتی لازم نیست
دو سجدهٔ سهو و احوط انست که دو سجدهٔ سهو را بعمل آورد و اگر
بعد از این نماز رجوع کند از نیت اقامه پس در وجوب قصر بعد این
نماز یا وجوب اتمام دو وجه است و اوجه شاید اولی باشد و قصر چند
که احوط در این صورت جمع ما بین قصر و اتمام است و همچنین است هرگاه
نماز را تمام کند در یکی از چهار مکان نه به نیت اقامه و بعد بنیت اقامه
نماید پس ظاهر انست که بر حکم تخییر ما بین قصر و اتمام باقی باشد تا اینکه
نیت اقامه را نماید و بعد از ان یک نماز را تمام کند پس بعد از ان اتمام
لازم میشود هشتم هرگاه شخصی اعتقاد داشته باشد بانکه قصر بر او
لازم است و سهوا نماز را تمام کند و در واقع نیز بر او اتمام واجب
باشد ولکن در اعتقاد خطا کرده باشد نماز او صحیح است و محتاج
باعاده نیست و همچنین هر عملی که باین منوال بوده باشد نهم هرگاه
شخصی قضای روزهٔ رمضان بر ذمهٔ او باشد و وقت ان تنگ باشد
پس در جواز سفر و قضا ان را بعد یا وجوب ترک سفر و گرفتن قضا
روزه دو وجه است و قول بجواز سفر خالی از قوت نیست و همچنین است
هرگاه در سفر باشد و وقت قضای رمضان تنگ پس در وجوب
قصد اقامه تامل است و قول بعدم قوت دارد دهم هرگاه سفر کند بمکانی

و علم داشته باشد که این سفر بقدر مسافت است و نماز را قصر کند و بعد از ان
معلوم شود که بقدر مسافت نبوده است پس اقوی انست که در وقت و
خارج وقت اعادهٔ قضا لازم نباشد و همچنین هرگاه اعتقاد داشته
باشد که بقدر مسافت نیست و نماز را تمام کند و بعد از ان معلوم شود
که بقدر مسافت بوده باشد و مشغول نماز شود بنیت تمام سهوا و چون دو
رکعت را بعمل آورد فراموش کرد نیت تمام را و سلام بدهد پس اظهر
انست که این نماز صحیح باشد یازدهم مستحبست در سفر جمع میان
هر دو نماز را باینکه هر دو را در یک مرتبه بعمل آورد بخلاف حاضر که بر او
تفریق بر ان مستحبست دوازدهم هرگاه شخصی که بر او قصر لازم بوده باشد
و مشغول نماز شود و پیش از سلام اخر و بعد از سلام دویم قصد اقامه
نماید یا اینکه بسبب دیگر قصر مرتفع شود پس نماز صحیح است و واجبست گفتن
سلام اخر و هرگاه پیش از سلام دویم قصر مرتفع شود نماز را تمام بکند
کتاب خمس در مسائل خمس است و ان در هفت چیز واجب است اول در
غنایم دار الحرب مراد از ان اموالیست که مسلمانان از کفار میگیرند
باذن چه بجنگ باشد یا بصلح دویم معادنست مثل نمک و سنگ
اسیا و گل سر و هرگاه و جواهرات مثل فیروزه و عقیق و نقره و طلا و قوت
هرگاه خود ایشان از معدن اخذ نمایند و اگر غیر بخرند و اگر بدانند
که خمس داده است بایشان چیزی نیست و اگر بدانند که نداده است خمس

خرج است انچه را که خواهد بکند از صله یا وصل ارحام و ضیافت بموافق
حال و از جمله خرج است زیارت عتبات و انچه لازم شود بر او از نذر
و کفارات و انچه قرض کند از سال سابق و سالیکه خمس در ان تعلق میگیرد
باید از جمله خرج محسوب شود و وضع کند انچه ظالم از او میگیرد بظلم و انچه
اختیار میدهد بظالم بجهت حفظ مال یا عرض خود و انچه خرج عروسی کند
موافق حال خود از جمله مؤنهٔ خرج سال میباشد و هرگاه مالی پیدا کند
که باعث استطاعت حج باشد در ان سال خمس دادن از ان مال لازم
نیست و باید که حج کند مگر زیاد بر قدر استطاعت باشد و اگر در ان
سال بقدر استطاعت پیدا نکند و لکن زیادتی سالهای پیش در ان
سال مستطیع شود باید خمس سالهای پیش را بدهد و همچنین هرگاه اراده
تزویج داشته باشد یا خواهد که خانه بخرد انچه در ان سال پیدا کرده
وفا بپول خانه یا عروسی نکند و خواهد که جمع کند در مدت چند سال که
بعد انها را بعمل آورد باید هر سال خمس ان را بدهد و اما سالی که اراده
تزویج داشته باشد یا اینکه خواهد خانه بخرد از انچه در ان سال تحصیل نماید
وفا بپول خانه یا عروسی نکند و خواهد که جمع کند در مدت چند سال
که بعد انها بعمل آورد باید هر سال خمس ان را بدهد و اما سالی که اراده
تزویج یا خانه گرفتن داشته باشد خمس لازم نیست بشرط اینکه هرگاه
خمس ندهد عمل منذور ممکن باشد و اگر خمس بدهد وفا بان عمل نکند

در اینصورت خمس لازم نیست و هرگاه قرضی کرده باشد بجهت مخارجات
و کسبی بکند که زیاد از خرجی باشد پس هرگاه ان زاید زیاد بر قدر قرض
باشد خمس ان لازم است و هرگاه بقدر ان قرض باشد بلکه خمس ان لازم
نیست بشرط اینکه ارادهٔ دادن قرض را داشته باشد حتی مطالبه طلب
بکند یا نه و از اینجا ظاهر شد که دین مهر زوجه اگر در انسال ارادهٔ دادن
ان را نداشته باشد یا علم مطالبه زوجه موجب سقوط خمس نمیشود بنا
بر احوط بلکه قول باین خالی از قوت نیست و نیز از این کلام ظاهر شد که هرگاه
مستطیع بحج شود در این سال و ترک کند حج را بعنوان اختیار بدون
مانع استطاعت از جمله مؤنه محسوب نمیشود و باید که خمس ان را بدهد
و اما حقوق واجبه از مثل نذر و کفارات و دینی که صاحب ان مطالبه نماید
ترک کند انها را پس در وضع کردن انها را از مؤنه اشکال است و دور
نیست در اینجا قول بجواز وضع انها را از مؤنه و اما هرگاه ترک کند نفقهٔ
واجب النفقه را از عیال خود پس مقدار انفاق از مؤنه محسوب است البته
و مجمل کلام در این محل انست که صاحب تجارت و زراعت و کسب هرگاه
نفعی از برای او حاصل شود پس میتواند که تاخیر بکند خمس را از اول
زمان ظهور ربح تا یکسال و کذران خود را از انچه محتاج باشد
نماید بوضعیکه اسراف ننماید بر خود و عیال خود تنگ نگیرد پس اگر اسراف
نماید از حد وسط ضامن خمس خواهد بود و اگر بر خود تنگ گرفته باشد

وضع میشود از ربح آنچه متعارف میباشد در اخراجات الشخص و در زائد
اخراج خمس نماید چه زاید نقد باشد یا جنس مثل جو و گندم و در عوض
و هیمه و غیر آن از قماش و سقط و ظاهر آنست که کفن و سدر و کافور
هرگاه از ربح گرفته شود از جمله مؤنه محسوب شود و داخل فاضل مؤنه
است و اگر تعجیل کند در اخراج خمس در اول سال ظهور ربح باید وضع
خرج نماید از آن نفع و هرگاه وضع اخراجات خود و عیال خود و امورات کرده
کرده باشد این که بعمل بیاورد و بجا نیاورد و سال منقضی شود پس
باید خمس آن را اخراج نماید مگر تغییر که در نفقه و کسوت کرده باشد
زیرا که ظاهر اینست وضع شود هر چند که قول بعدم وضع دور نیست
و احوط عدم وضع است بعد از گذران سال در اینصورت و هرگاه مجموع
یا بعض آن را در عرض سال گرفته باشد و از جمله چیزها اینکه باقی بماند
مثل اساس خانه پس در آن سال و بعد از آن از فاضل مؤنه نخواهد بود
چاپوشیت اسباب و الا که محتاج بآن نباشد و اگر در بین سال محتاج
بآن باشد و گرفته شود و بعد از آن محل حاجت نشود باید آن را در حساب
فاضل مؤنه محسوب دارند و خمس آن را اخراج نماید و هرگاه آن عده سال ظهور را
گرفته باشد و گذران کرده باشد تا آخر سال و زیاد آن سال بیاید باینکه
بر خود تنگ گرفته باشد پس هرگاه خواسته باشد که بفروشد خمس آن باید
بدهد و اگر خواسته باشد که نگهدارد آنچه ذخیره پس آن را از جمله خرج

لر

سال ابتدا حساب کند بنابر قول اصحا و احوط اخراج خمس است و آنچه از تجار
گرفته میشود گمرک سال باید وضع شود و در باقی خمس بدهد و اگر عشار
نوبه کرده باشد و خواهند که سال گمرک را بصاحب مال رد نماید
باید خمس آن را بارباب خمس بدهند یعنی نصف آن بمجتهد و نصف دیگر را
بسادات و باقی را بمالک رد نماید چونکه مال مشترک است میان ارباب
خمس و مالک بعد از ظهور ربح و اگر باذن مالک خمس را بارباب
خمس بدهد اولی است و آنچه ظالم از او بگیرد بجهت غیر همه که خود باعث
آن شده باشد مالی که در وجه حرام صرف کرده باشد که از مؤنه
حساب میشود اما بنا خیرات و تصدقات پس اعتبار نشده است
در آن باینکه بطریق متعارف و توسط بود پس اگر تصدق نماید زیاد
از تصدق امثال و اقران خود محسوب از مؤنه نخواهد بود و اگر ترک حج را
نماید و جمیع ارباح و ابناء خیرات کند یا اینکه تصدقات بعمل آورد
مجزی خواهد بود و بهتر آنست که جمع مابین هر دو نماید و هرگاه در حین
سال پیش قرض کرده باشد و القرض باقی باشد تا سال ظهور ربح
پس اگر مال دیگر داشته باشد از غیر ربح تجارت که ممکن باشد ادا
دین از آن پس القرض از مؤنه محسوب نمیشود و باید که از مجموع ارباح
خمس را بدهد و اگر مال دیگر بغیر ارباح نداشته باشد القرض از ارباح
وضع میشود و بقیه را خمس بدهد و اگر قرضی در آن سال که ربح حاصل شد

نماید پس اگر آنچه اخراجات باشد از مؤنه حساب میشود و اگر آنچه
خریدن ملکی باشد از مؤنه حساب نمیشود و باید که خمس ارباح را با
تمام بدهد و هرگاه قرض کند بجهت سرمایه تجارت و ربح از آن حاصل
شود زیاد از قدر مؤنه پس آنچه در عوض قرض باشد باید خمس آن را
دهد همچنین است هرگاه قرض کند و ملکی بخرد بجهت انتفاع از زراعت آن در مؤنه
سال است زیرا که آنچه بعمل بیاید بعد از وضع قرض از ملک و خرج
سال خمس آن را بدهد و خمس سرمایه تجارت که از نفع تجارت و زراعت
که از پیش داشته باشد حاصل شود نفع از تجارت و زراعت ساقط
نمیشود خمس بواسطه این خسران و هرگاه خسارت در سال تجارت حاصل
شود و بعد از آن نفعی حاصل شود بعد از مؤنه سال پس در سقوط خمس
در اینصورت اشکال است و احوط لزوم خمس است بلکه دور نیست
اینکه همین اظهر باشد و اما هرگاه خسارت و نفع در دو سال حاصل شود
پس خسارت سابق را با این نفع حساب نمیکند و حکم تجارت و زراعت
و صناعت و حکم تجارت دارد و هرگاه مال دیگر داشته باشد
و خسران را داده باشد یا اینکه خمس در آن نباشد مثل مهر زوجه
در عوض طلاق خلع و میراث پس در حساب کردن خرج را از آن
یا از نفع تنها که باید خمس آن را بدهد یا از هر دو خلاف است احوط
قول اول است و هر چند ظاهر قول ثانی است و اگر چیزی خریده باشد

ظاهر آنست خمس باید بدهد و هرگاه تلف شود جبر نماید مال التجارة و زراعت

دینو

و زیاد شود در آن چیزی زیادتی عینی مثل اینکه خریده باشد ملکی را
و بعد آب پیدا شود یا اینکه چیزی از آن بروید مثل درخت که پیش بآن
نخورده بود باشد چه زیادتی عینی متصل باشد مثل فربه شدن حیوان یا منفصل
مثل پشم بره و آنچه زیادتی حاصل شود و لکن قیمت آن زیاد شود پس
در جمیع اینصور خمس آن زیاده لازم است چه خمس آن ادا کرده باشد
یا نه زیرا که خمس این نوع زیادتیها لازم است بشرطها اینکه قصد از
این خریدن از این باشد که از خود انتفاع حاصل شود یا اینکه بفروشد
آن را و انتفاع کند مثل تجارت و اما قصد از خریدن این باشد که نفع
شود از فواید آن پس خمس در فواید لازم خواهد بود و خمس در زیادتی
اعیان نخواهد بود و از اینجا ظاهر شد اینکه زیادتی قیمتی که حاصل شود
انتفاع به اساس خانه و لباس و زیور خمس در آن لازم نیست و اگر
مالی را خریده باشد و نفعی در آن ظاهر شود و لکن هنوز فروخته نه
باشد یا اینکه فروخته باشد و هنوز نقد نه شده باشد پس در وجوب
خمس آن پیش از ظهور ربح پیش از نقد شدن اشکال است و اقرب عدم
وجوب خمس است و هرگاه خمس بر ذمه تعلق گرفت پس باید دو قسم کند
نصف از آن اختیار با مالک است که باید بکسی بدهد که جزم بسیادت
و فقر او داشته باشد و نصف دیگر را در این زمان به مجتهد عادل
بدهد که آن بفقرا و ایتام و ابناء السبیل سادات برساند و هرگاه مجموع را

تسلیم خمس نماید بهتر است زیرا که مجتهد اعرف است و از خمس سادات
باید که خمس بایشان داد انسب است که ما یحتاج الیه سال خود را
بالفعل یا بالقوه نداشته باشد و دیگر اطفال و پدران سادات
که فقیر باشند و متکفل احوال نداشته باشند و ابناء السبیل است
از سادات که در غربت مبتلا شده باشد و هر چند که در وطن خود صاحب مال
باشد و مکروه است که همه خمس را بیک نفر از یک طایفه بدهد بلکه
بهتر انست که بهر سه طایفه بدهند و اگر شخصی ادعای سیادت بکند
و صدق و کذب او معلوم نباشد از بابت خمس احوط انست که بدون
علم یا ظن شرعی از مثل شهادت عدلین یا عدل واحد خمس را
بان ندهد بلکه اگر منضم شود بعضی از قراین که موجب ظن بسیادت
ان باشد و ادعای اخبار ان بشهادت خود شود و دور نیست که انتقال
در دادن خمس بان شخص کافی باشد و هم چنین است اگر شخص
عادل بلا نکه ادعای سیادت نماید ظاهر اینست که خمس بان میتوان
داد و حکم نمود سید موسوی و رضوی و حسینی حکم خمس را دارد و هم
چنین هر گاه ادعای فقر نماید بدون علم یا ظن شرعی خمس و زکوة
دادن مشکل است هر چند که امر درین حال آسانتر است زیرا که
قول بقبول قول فقیر دارد بشرط اینکه متهم نباشد و در وجوب
خمس در میراث و هبه و هدیه و صدقه و مهر زنان در عوض طلاق

منفر

مثلو اشکال است و در بعضی اختلاف است و مشهور میان اصحاب
علم وجوبست و قول بوجوب خالی از وجه و قوت نیست هر چند
اظهر علم وجوبست ولکن احوط انست که هر نفعی حاصل شود
از مثل اجرت کتابت و مخمس و همه را خمس ان را باید داد و اما در وجوب
خمس انچه کسب کند در عوض عبادات بطریق نیابت از مثل نماز
حج و زیارت و تلاوت قران و مانند ان با وجود اینکه داخل در کسب
و صنعت میباشد اشکال است نظر بظاهر بعضی اخبار که دلالت میکند
بر علم وجوب خمس در انچه زیاد بیابد از وجه حجت بعد از انکه حج را
نیز بجا اورده باشد و هر گاه معلوم شد که خمس در چه چیز واجب
است و در چه چیز واجب نیست پس بدانکه بعد از واجب شدن
خمس بر ذمه مردم بوضعیکه دانسته شد پس در این زمان نصف مال
امام هر گاه ممکن باشد نشود از رسانیدن بدست مجتهد جایز است
اینکه متوجه شود رسانیدن او و العبد ولی المومنین و هر گاه با تمکن
دادن بمجتهد خود شود هر چند که با اطلاع عدول المومنین باشد
مجزی نخواهد بود و ضامن خواهد بود و باید که اعاده کند خمس را
مگر اینکه مجتهد اجازه کند انرا و اگر خمس را داده باشد بشخصی که گمان
کرد که مجتهد میباشد و بعد معلوم شد که مجتهد نبوده است پس اگر
عین باقیست پس بگیرد انرا و اگر تلف شده باشد پس اگر مقصر باشد ضامن

است واگر عدل داشته باشد در دادن بان ضامن نیست و
است در دادن خمس نیت باینکه در وقت دادن قصد قربت نماید
پس اگر دادن خمس را نداشته باشد باینکه قصد نیابت کند یا اینکه قصد
امور دنیویه نماید مجزی نخواهد بود و واجبست تعیین سهم امام
را از سهم باقی اصناف و تعیین باقی اصناف لازم نیست و اگر خمس را
تسلیم سید نمود و قبض حاصل شد جایز نیست پس بگیرد از ان و بعد
بدهد یا غیران را بان بدهد و جایز است دفع کردن خمس را بسید
یا بکسی که ولایت بر ان داشته باشد چه بطریق ولایت پدری یا بانکه
باشد یا بطریق وصایت یا بطریق ولایت شرعیه بوده باشد مثل فقیه
عادل یا عدل و لا المؤمنین هرگاه مجتهد ممکن نباشد و اگر دفع کند
بطفل یتیم و تلف شود ضامن خواهد بود و واجبست اعاده ان و اگر
از سید فقیر طلب داشته باشد پس ان بابت خمس ان را احتساب میتواند
و جایز است وکیل گرفتن در دادن خمس بشرط اینکه ان وکیل عادل باشد
بنابر قول احوط و خمس تعلق میگیرد بعین اجزاء مالیکه خمس در انها
میباشد و جایز است دادن قیمت از غیران و جایز نیست دفع جنس
از جنس که پست تر باشد بلکه واجبست اینکه دفع کند از اعلا یا مساوی
یا هرگاه پست تر باشد زیاد بدهد بوضعیکه مساوی قیمت اعلا باشد ظاهرا
مجزی باشد و اگر سید قلیلی از خمس را بگیرد در عوض خمس بیاورد

بانکه

باینکه بر ذمه الذمه بگرداند صاحب خمس را و تضییع حق سادات را بکند
پس صاحب خمس بری نمیشود ظاهرا و ان سید نیز عاصی خواهد بود
و در حلیت ان قلیل بر سید اشکال است و جایز است بعد از انکه
جنس خمس را تسلیم سید نمود بخرد ان را از سید بر قیمتی که تراضی
حاصل شود و جایز است که از مال خود مقدار خمس را جدا نماید و هرگاه
تلف شود و تفریط نکرده باشد ضامن نیست و اگر عزل نکرده باشد
در میان مال باقی باشد چه ملاحظه صرفه سادات در نظر مالک باشد
یا نه و تلف شود ضرر بقدر حصه بر ارباب خمس و مالک خواهد بود
و اگر مطالبه کند ان مجتهد از شخصی که بر ذمه ان خمس باشد از سهم
امام که احق صاحب الزمان علیه السلام است واجبست اینکه
تعجیل نماید در تسلیم ان به مجتهد مثل باقی دیوان و اگر [illegible] تاخیر کند
بدون عذر اثم است و اگر تلف شود ضامن خواهد بود و هرگاه مستحق
خمس در ان بلد نباشد واجبست نقل کردن ان را به بلدی که مستحق
یا مجتهد انجا بوده باشد و اجرت نقل و تحویل از مال خمس اخراج میشود
و اگر تلف شود بواسطه نقل ضامن نیست و در حصول نیت قربت
و اخلاص هرگاه مال را بفقیر بدهد از برای انکه فقیر ان به بخشد خالی
از اشکال نیست و اگر خوف از ظالم داشته باشد که اگر ظالم مطلع شود
بر اینکه این شخص خمس میباشد طمع میکند در مال ان یا اینکه خوف

داشته باشد هجوم فقرا که اذیت کنند از اجایز است که تاخیر کند
تا زمانی که اطمینان حاصل شود
واگر تلف شود ضامن نیست